حیدرعلی قلمداران

حکومت در اسلام

۲

وظایف حکومت اسلامی

از سلسله نشرات
حقایق عریان
در علل و عوامل انحطاط و ارتقاء مسلمانان

قیمت ۲۰۰ ریال

حکومت در اسلام

۲

وظایف حکومت اسلامی

از سلسله نشرات

حقایق عریان

در علل و عوامل انحطاط و ارتقاء مسلمانان

تالیف

حیدرعلی قلمداران

هو الله

تکرار در تذکار

چنانکه در متن این کتاب آمده است، بهترین دولتها و قویترین حکومتها
آن دولت و حکومتی است که بنیان و اساس آن روی مبانی دینی بنا
و احکام و اوامر الله بنیروی ایمان اجرا شود، و چون بهترین ادیان دین اسلام است
پس بهترین حکومتها حکومت اسلامی است، اما این حکومت آن روز نتیجه‌بخش است
که مردم آن بقوانین دین خود آشنا و به آن مؤمن و آگاه باشند تا اوامر آن را اطاعت
و اجرای آن را خواستار باشند، امروز که خوشبختانه کشور ما دارای جمهوری اسلامی است
متأسفانه اکثر جامعه آن قوانین و احکام اساسی آن جاهل است و ما بهمان اندازه که بوجود
آن خورسندیم از زوال آن بهمین علت هراسانیم، کتب و رسالاتی که اخیراً در این موضوع
تألیف و نشر شده است تا آنجا که ما دیده‌ایم ناکافی و غیر وافی است زیرا نه از حیث
بلاغت رسا و نه محتوایش به ادله اسلامی گویاست، هر نویسنده‌ای پندار خود را
بدون تمسک به دلیلی با عباراتی نامأنوس ابراز و اظهار کرده است و با خوانندگانی را بیزار
ما بیاری خدا در این مختصر هیچ سخنی بدون اتکاء به آیات قرآن و هیچ ادعائی خالی
از استناد به روایات اهل بیت آن نیاورده‌ایم. لکن متأسفیم که به علت فقر مادی و قصر قسری
معنوی نتوانستیم آنچه در این باب لازم است بیاوریم و تا همین اندازه هم اگر تشویق و
یاری‌ای از دوستان نبود این کار ما سامان نمی‌یافت از خوانندگان معذرت و از خدا توفیق
و مغفرت خود را خواستاریم. وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدانا لِهذا وَما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدانا اللّٰه

بسمه العلیم الحکیم

مقدمه

نگارندهٔ این سطور در اکثر آثار مطبوع و منشور خود این حقیقت را که عقیدهٔ قلبی وحسی اوست یادآور شده است که: هر عملی که از مبدأ دینی منشأ گیرد، و از منبع مذهبی اشراب شود مهمترین عمل و باقی ترین اثر، و محکمترین بنا خواهد بود. بدین ادّعا تمام آثار و ابنیه و معابد و شاهدی که محرک بنیان آن مذهب بوده و هم اکنون در بسیاری از کشورهای جهان موجود و مشهود است. گواه و گفتار و عقاید دانشمندان عالم بدان گویا ست چنانکه برنارد شاو فیلسوف مشهور انگلیس بدون ریا و تلبیس میگوید:

"نیروی مذهب بزرگترین نیرو است، برترین نیروی محرّکه واقعی جهان"

پر واضح است که نیروی لایزال مذهب قوی ترین منشأ هر امر خیر و شری است یک نگاه سطحی هم به عرصهٔ جهان این حقیقت را با هزاران شواهد و برهان بر هر صاحب شعور وجدان به آسانی آشکار و عیان و با هر زبانی بیان میکند زیرا آن عشق فطری و میل طبیعی که در وجود انسان برای وصول به کمال است ناچار او را به یکی از مذاهب و ادیان موجودهٔ جهان میکشاند و در حدّ مقدّر معیّنی از استعداد و تلاش به کشش و کوشش وا میدارد. حال باید دید آن مذهب چه مذهبی است؟ و این شخص تا چه حد در تحت تأثیر آن مذهب است؟ زیرا تفاوت اعمال و آثار حاصله از خیر و شر بستگی کامل و نسبت مستقیم با تعلیمات آن مذهب و انفعال و تأثر این معتقد است. رابطهٔ مستقیم این دو با هر کمیت تعیین کنندهٔ این کیفیت است.

حاجت به استدلال نیست که دین مبین اسلام در بین ادیان موجودهٔ جهان عالیترین درجه و راقی ترین مرتبه را از هر جهت و کیفیت حائز است، زیرا حقیقت و ذات و آثار و صفات آن بر این مدعا بهترین گواه و اذعان و اعتراف دانشمندان بزرگ ملل بر این معنا فصیحترین گویا ست. و اگر بدخواهان و کوتاه نظرانی با چشم خشم و عینک خصومت هیکل رسا و جمال زیبای آنرا در جلال وجبروت او نمینگرند و با دیدهٔ عیبجوئی و زبان بدگوئی آنرا عیب و ملامت کرده و با غمز و لمز نقطه های تاریک و لکه های مغرضانه زشت را با ذره بین عداوت درشت کرده آنرا به دشمنان و دوستانش

مینما یا نند .وا قعآن ا ست که آن نقطه ها ولکه ها عوا رض وخبا ئثی ا ست که ا غرا ض حوا دث وا مرا ض کوا رث بردا من طا هر ومطهّر آن چسبا نیده و بدعتها ومُحَدثاتی ا ست که دست فضول دوستان نا دان برجمال زیبا ی ا و پوشا نیده ا ست .بعلاوه پنجه خونین تهمت آ فرین مسیحیان صلیبی ویهودان صهیونیستی که گا هی بصورت عا لِم دینی ومُحدِّث مذهبی هم تظا هرمیکنند خرا فه ها وگزا فه ها ئی را چون کل ولای وفَرْث وروْث به چهره رخشا ن و سیمای درخشان ا وپا شیده وجذا بیت وفعا لیت آ نرا با موانعی پوشیده اند، ا ینگونه ا ضا فا ت وکثا فا ت ا ست که جا ی حقا یق را پرکرده درقلب مقلوب وحوصله تنگ بسیا ری ا زمسلمان نما یان نیزجا ئی برای حقیقت با قی نما نده وبسیا ری ازحقا یق مسلمه مشهور ه هم به علت همین آ لودگی ا ز ا ثر وحتّیٰ ازنظرهم ا فتا ده ا ست؛فی ا لمثل چون شمشیری ا ست که در نوده ای زبا له وگل فرورفته ،وحدّت وقا طعیت خودرا ا زدست دا ده ا ست؛ آ شکا رترین آ ثار ا ین وضعیت درا مت ا سلامی طرزحکومتها ئی ا ست که درآ ن درجریان ا ست .حکومتهای موجوده درملل اسلامی امروزهیچکدا م نه تنها منطبق با حکومت ا سلامی نیست،بلکه پا ره ا ی اندک را بطه ای با آن ندا رد .سهل ا ست ،بلکه ضدّآن ا ست وگرنه پیروا سلام را همچنا نکه کتا ب آ سما نیش معرفی می نما یدهرگزدچا رذلت وزبونی نمی شود ،بلکه همواره دراوج عزت وعظمت ا ست که "**اَلعِزَّةُ لِلّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤمنین**" . و مقا م رفیع ا یمان هموا ره موءمنان را درعا لیترین درجه ا رتقاء واحترام نگاهبانی میکندکه "**واَ نتُمُ الاَعْلَوَن اِنْ کُنْتُم مُوءمِنیَن**" .کشورا سلامی ومردم مسلمان هرگزدستخوش ملعبه وبا زیچه ا ستعما رکفا رنخوا هدگشت که"**وَلَنْ یَجْعَلَ اللّهُ لِلکاُ فِرینَ عَلَی المُوءمِنینَ سَبیلاً** " . **ایه ۱۴۱ سوره النساء**

نبا یدهیچگا ه ا سلام وپیروان آ ن زیردست دیگران با شندوپیوسته پیشا پیش تکا مل بشری ا ندکه "**اَلاِسلاَمُ یَعلُوا وَلا یُعْلیٰ عَلیه** " .پس ا ین نگونسا ری وذلت وعقب ما ندگی ومذلّت که ا کنون چون سرنوشت ا زلی وتقدیرا بدی گریبا نگیرا کثر مسلما نان ا مروزا ست نبا یدعلتی جزاین دا شته با شدکه،ا سلام دا ئرورا یج ،ا سلام حقیقی نیست ویا مسلما نا ن ا ز تبعیت ا سلام تن می زنند ،ا گرچه هردونسبت وا دعا درجا ی خود بهمین

معنی صحیح و روا است، امّا علتهای بزرگتر نیز در این رهگذر است که ما با اشاره ای مختصر از آن در میگذریم:

میدانیم که در تاریخ بشر و حیات اجتماعی آن هیچ روزی نبوده و نگذشته است که جمعیتی هرچقدر اندک بوده اند بدون نظام باشند، و در هر صورت تشکیل حکومت و تنظیم جماعتی داشته اند. چه محال است موجودی مَدَنیّ الطّبع بتواند به انفراد زندگی کند و اجتماع به هر کیفیتی باشد، محتاج به حکومت است و گفتیم یکی از مسائلی که در این امّت بیرون از حدود شریعت است مسئلهٔ حکومت است و بضرس قاطع میتوان گفت که مسئلهٔ امروزه حکومت مهمترین علت نکبت و ذلت مسلمین است. جریانی که در جوامع اسلامی گذشته و آثاری که در این باب گذاشته دلیل این مدّعیٰ و شاهد این معنی است. ! هم امروز هم حکومتهائی که در سرزمین اسلامی است میتواند شاهد زنده ای بر این مدعا باشد، زیرا هیچکدام منطبق با قوانین اسلام نیست، از آنجهت که در دین اسلام مسئلهٔ حکومت و امامت و زمامداری و سیاست از عظیمترین احکام آن است **ومتأسفانه در امّت اسلام اصلاً رعایت نمیشود**.

از دیدگاه اسلام این مسئله در آن درجه اهمیت است که گفته اند: **اگر درجهان اسلام کسی نماند جز دو نفر یکی از آن دو امام است**. بدیهی است پیکرهٔ هر حکومتی از دو مصرع متمایزی تشکیل میشود که یکی راعی و دیگری رعیّت است یعنی امام و امّت،. در صفت امام در دین اسلام بهترین کلام را شخص اول آن امیرالموٴمنین علی علیه السلام فرموده است آنجا که می‌فرماید: "**وَالواجِبُ فی حُکْمِ اللّه وَحُکْمِ الاسلام عَلی المُسلمین. . اَنْ یختارُوا لاَنفُسِهِم اِماماً "عَفیفاً" عالِماً" وَرِعاً عارِفاً" بالقَضاءِ وَالسنته**": که پیشوای مختار مسلمانان دارای عفت و علم و وَرَع و عارف بقضا و سنت در حدّ غایت و کفایت است. ورسول خدا صلی الله علیه و آله در اصول کافی، امام و رئیس حکومت مسلمین را با چنین خصال معرّفی می کنندکه "**لاتَصلِحُ الامامهُ الا لِرَجُلٍ فیه ثَلاثُ خِصالٍ وَرَعٌ یَحْجُزُهُ عَن مَعاصِی اللّهِ وَحِلمٌ یَملِكُ بِه غَضَبَهُ وَحُسْنِ الوَلایة عَلی مَنْ یَلی حتّی یَکُوَن لَهُم کالوالِدِ الرّحیم**".

ما تمام یا بیشتر صفاتی را که زمامدار اسلامی باید در امت اسلام داشته باشد در جلد اول کتاب حکومت در اسلام در صفحه ۸۵ و ۲۴۸ ببعد آورده ایم

وحائزین این صفات درافراد امت اسلام کم نیست، اما شما درچه امت متمدن و ملتی حتی درملت امروزه اسلام چنین صفاتی را برای زمامدار سیاسی سراغ دارید؟ آری در اسلام دارای چنین صفاتی می توانند منتخب و مختار مسلمانان باشد، درحالیکه هیچ دین وشریعتی چنین قیود و شرایط ندارد در شریعت محمدی پس از انتخاب حاکم و امام که به شورای اجتماع اختیارش صورت میگیرد و وی همکاران خودرا انتخاب مینماید، آنگاه اجرای تمام احکام وقوانین که از طرف رب العالمین برخاتم النبیین نازل شده وآنچه سنت روشن پیغمبر است بدون اندک انحراف تحت دقت ونظر عموم مسلمین ازوی و دولتش خواسته میشود وآنچه از رسوم وعادات وسنن و مقتضیات که حوادث زمان ومقتضیات دوران پیش آورده وبا آئین دین مخالف نباشد، با مشورت اهل حل وعقد ورأی اکثریت به مورد عمل و اجرا در می آید. اهل حل وعقد را امروز همان مجلس شورای ملی منتخب صحیح مسلمین تشکیل میدهد.

اطاعت فرمان چنین زمامداری در دین مبین اسلام چون اطاعت خدای جهان و رسول آخر الزمان است که : "**اَطیعُوا اللّهَ وَاَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الاَمرِ مِنکُم**". چنانکه عصیان ونافرمانی او نیز معصیت وسرپیچی از فرمان خدا ورسول واعراض وتولی وانحراف از طریق مسلمانان وموجب دخول جهنم سوزان است که : "**وَیَتَّبِع غَیرَ سَبیلِ المُؤمِنینَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّیٰ وَنُصلِهِ جَهَنَّمَ وَسٰاءَتْ مَصیراً**". البته این حالت در صورتیست که امام مسلمین و دولت او در مسیر اجرای قوانین دین و انجام احکام قرآن است، اما همینکه اندک سستی وغفلت در اجرا وعمل هریک از آن احکام وسنن از او و دولتش مشاهده شود بایدبلافاصله مورد مؤاخذه از جانب هریک از تمام مسلمانانی که به این کیفیت اطلاع یابد گردیده از او وبه جدّ واهتمام اجرای تام و تمام آن حکم یا احکام خواسته شود. اگر به اخطار واعلام مسلمین متنبه گشته وقصور وتقصیر خودرا جبران نمود برگردد همچنان اجرای فرمان او چون اطاعت خدا ومتابعت رسول الله موجب سعادت دارین وفوز نشأتین است، اما هرگاه از آن طریق منحرف برنگشت وراهی خلاف صراط شرع پیمود اطاعتش حرام ومعصیتش واجب وبیعتش نکث وپیمانش نقض می‌شود وبعلاوه بر مسلمانان واجب است که او را از مسند حکومت برکنار، و

شخص شایسته ای با شور مسلمین به امامت اختیار و برسرکار آورند و اگر امام عاصی برطغیان خود اصرار ورزیده با تشبثاتی در مقام خود پایداری را خواست اجتماع مسلمانان بهر کیفیتی او را تعقیب و عصیان نموده سرانجام به سرنوشت عثمان گرفتارش می کنند، یعنی او را می کشند و پس از کشتن، او را حتی ازسعادت دفن در مقبره مسلمین محروم و حتی به سوزانیدن جنازه اش محکوم و معدوم می کنند. قانون اسلام و سیره اصحاب کرام حضرت خیرالانام در انتخاب و اختیار و اطاعت و معصیت امام چنین بوده و تا قیامت باید چنین باشد. شما درکدام مذهب و دین و شریعت و آئینی چنین احکام و قوانینی سراغ دارید؟!

پس از تعیین و انتخاب امام، یعنی حاکم سیاسی اسلام، اموری را که باید تحت نظارت و فرمان او انجام پذیرد عبارتست: از نظام امور لشکری، و تنظیم خدمات کشوری، که به یکی امر جهاد و به دیگری نظم بلاد میگویند. مسئله امر جند و سپاه و تشکیل قوای نظامی در تمام دنیا چه قبل از اسلام و چه بعد از آن علی المعمول بدو صورت دیده میشود. سربازانی که تهیه می‌شوند یا افرادی داوطلب با حقوق و منصب برای مدتی موقت یا علی الدوام برای دولت استخدام میشوند و یا بصورت خدمت سربازی وظیفه و اجباری است که در زمان ما در اکثر کشورها چنین رویه ای ساری و جاری است. خدمت وظیفه که ظاهرا" بهترین صورت تهیه قوای نظامی است آن است که پس از پایان دوره تعلیمات جنگی تحت نظر دولت هرگاه زمان صلح باشد پس از دو سال کمتر یا زیادتر فرد تعلیم دیده مرخص و بکار مخصوص خود میپردازد و در زمان جنگ برای دفاع از مرز و بوم یا هر منظوری که دولت داشته باشد به خدمت نظامی و جنگ دعوت میشود. این شیوه که شاید بهترین رویه امروز باشد عیبی که دارد آنست که نهاد عمقی و مایه قلبی، تو تم جانبازی و قابلیت سربازی و فداکاری ندارد، زیرا هرگز یک فرد عاقل حتی در زمانی که وطن، یعنی نقطه ای که مسکن اوست اما بهره ای چندان از نعمت های فراوان آن ندارد خیلی مشکل است که خود را فدای منافع دیگران و حیات خود را فدای بقای این و آن کند. خصوصا" در کشورهای سرمایه داری و ارباب آنها که با طرق ربا و احتکار رمق جان، و نتیجه کار دیگران را استثمار میکنند.

بلی ممکن است با تبلیغات حبّ وطن و احترام قبیله ودفاع فرزند و زن افراد را به فداکاری تشویق وترغیب نمود ، اما این هدف چندان مطلوب وایده آل نیست که انسان را به میدان قتال بکشاند هرچندهمین هم خود مذهبی است ، اما مذهبی کم عمق نارسا وقبله ای درون وبرون پیدا که به زودی افرادزیرک وفطن پوکی وسستی وکم ارزشی آنرا پی میبرندوگول چنین تبلیغات را از مبلغین مغرض کمتر میخورند ، زیرا جان را که فقط یک بار درجهان به انسان میدهندوآن اصل وحقیقت ووجود انسان است باید به چیزی فروخت یا بخشیدوفدا کردکه لااقل به ارزش همان جان ، یا بالاتر از آن باشد ! وهرگزوطن وقوم وامثال آن چنین ارزشی ندارند !

اما سربازی دراسلام :

اسلام با تصدیق واعتراف به اینکه جانبازی وقتال مکروه طبع انسان است آنرا با بشارتی ، مطبوع ، بلکه مطلوب وآسان مینماید . آنجا که میفرماید : " **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ** " (**۲۱۶ سوره بقره**) . پس به این امر مکروه لباس مذهب می پوشاندوتلخی طبیعی را با طعم عشق بخدا شیرین می کند . اگر درهرکشوری برای سربازی سنّ خاصی معین شده است ، مادراسلام فرد مسلمان از همان زمان که فریضهٔ صلوة وزکوة به او تکلیف میشوددرهمان زمان مُکلّف به یادگرفتن فنون جنگ وآداب قتال است ، زیرا اگرفریضه جهاددرشرایطی خاص به او متوجه است ، ماوجوب دفاع درهمان سنّ تمیز مُتَوجّه اوست پس دفاع که حفظ وحراست جان ومال وعیال ووطن خود هر مسلمان وسرزمین و افرادواموال تمام مسلمانان روی زمین است برهرفرد مسلمان که به سنّ تمیزوتشخیص رسیده باشدواجب است وهرواجبی مقدمات آن واجب است ومقدمه قتال ودفاع یادگرفتن آداب وفن آن است .

علاوه بروجوب فراگرفتن آداب جنگ که درزمان ما عبارت است از تیراندازی با انواع سلاحهای مختلف وسواری ماشینها وکشتی ها وطیاره ها وسنگربندیها ، سرباز مسلمان خود موظف است که درزمان خود اسلحه فردی را که قدرت خریداری وتهیه آنرا دارد از مال خودخریداری وآماده کند . پس سرباز اسلام بهزینه خوددرصورت قدرت باید هم فنون حرب را باید

گیردوهم آلات جنگ را تهیه و آماده نماید. حال اگر دولت در این کار او را مددنماید نعم المطلوب. البته بر دولت اسلامی واجب است که انواع آلات وادوات جنگ ودفاع را تا آن حد که دشمنان اسلام همواره از آن در بیم و هراس باشند آماده کند که "وَاَعِدّوا لَهُمْ ما سْتَطَعْتُم مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِباطِ الخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّهِ وَعَدُوَّكُمْ". (۶۰ الانفال)

سربازی ونظامیگری در اسلام بلندترین وعالیترین مقام است که: "فَضَّلَ اللّهُ المُجاهِدينَ عَلَى القاعِدينَ اَجْراً عظيمًا" (۹۵ ـ النساء) و همین معنی است که این تلخ را شیرین واین مکروه را مطلوب ومحبوب مینماید، خصوصا" آنگاه که با بذل جان، بذل مال هم ضمیمه شود که: "فَضَّلَ اللّهُ المُجاهِدينَ بِاَموالِهِم وَاَنفُسِهِمْ عَلى القاعِدينَ دَرَجةً" (۹۵ ـ النساء) سربازی در این دین نه تنها موجب حفظ وصیانت کشور از تجاوز دشمنان وموجب آسایش وامان مردمان است بلکه بفرمایش امیرموءمنان علیه السلام خود لباس تقوی و زره نگهبان خدائی از هرگونه گناه و نیز امنیت بخش او از هر بلاست که "هُوَلِباسُ التَّقوىٰ وَ دِرْعُ اللّهِ الحَصينةُ وَ جُنَّتُهُ الواثقه". همچنانکه ترک آن موجب پذیرش وپوشش انواع ذلت ومحنت است که "فَمَنْ تَرَكَهُ اَلْبَسَهُ اللّهُ ثَوْبَ الذِلّةِ وَشَمِلَهُ البَلاء".

درصراط شریعت وطی این طریقت که هدف ومقصد مسلمان وصول به مقام رضوان که نخستین منزل آن دخول به بهشت جاویدان است کلید بهشت را به آسانی فقط درکف باکفایت سرباز جانباز اسلام میگذارند که در بازار تجارت دنیا جان ومال را با خالق بخشنده آن در مقابل باغ جنان فروخته وخریده باشد، زیرا خدای بخشنده مال وجان آگهی این بیع وشری را در تورات وانجیل وقرآن اعلان فرموده است که: "اِنَّ اللّهَ اشْتَرىٰ مِنَ المُوءمِنينَ اَنفُسَهُم وَاَموالَهُم بِاَنَّ لَهُمُ الجنةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعداً عَلَيهِ حَقّاً فِي التَوْراةِ وَالانجيلِ وَالقرآنِ" (التوبه ۱۱۱)

ومثل اینکه دندان طمع کسانیکه تا این حد خود را در معرض بیع شری در دنیا ورندکنده است آنجا که میفرماید: "اَمْ حَسِبتُمْ اَنْ تَدخُلُوا الجَنّةَ وَ لَمّا يَأتِكُمْ مَثَلُ الذين من قَبلِكم..." (۲۱۴ سوره البقره)، ودرآیه ۱۴۲ سوره آل عمران میفرماید: "اَمْ حَسِبتُمْ اَنْ تَدخُلُوا الجَنّةَ ولَمّا يَعلَمِ اللّهُ

اَلَّذِينَ جَاهَدُوا مِنكُم وَيَعلَمَ الصّابِرِين".

احادیث اهل بیت عصمت سلام الله علیهم نیز در تفسیر و توضیح این آیات چنین اثبات مینماید که بالاترازمقام سربازی در متدینین این دین مقامی، ومحترمتر ازمجاهد فی سبیل الله صاحب احترامی نیست. عالیترین درجه، درجهٔ شهادت بوده و فوق جانبازی عبادتی نیست. چنانکه در کتب کافی و وافی وبحار و وسائل این حدیث از پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه وآله وارد شده که فرمود: "فَوقَ كُلِّ ذِي بِرٍّ بِرٌّ حَتّى يُقتَلَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَاِذا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَلَيسَ فَوقَهُ بِرٌّ".

این فضیلت وسعادت است که مسلمانان را در حیازت آن تا هم آغوشی شهادت میکشاندو آنانرا درعالیترین مقام انسانیت می نشاند. سرّ سرعت ترقّی واعتلاء وعزت وارتقاء مسلمانان صدراول در سایهٔ همین خصلت بوده وعلت انحطاط وذلت مسلمانان امروزه در ترک همین فضیلت است. شاید بتوان گفت که مشکلترین امر حکومت مسئلهٔ حفظ وصیانت مملکت از تجاوز دشمنان است درحالیکه در این شریعت این امر مشکل به بهترین صورت وکیفیت حل شده است. پس برای حفظ کشور از تجاوز متجاوز لازم نیست که همیشه تعداد بسیاری از نیروی فعاله مملکت را در سربازخانه ها محبوس و بیکار، یا تحمل هزینه های گرانبار نگاهداری نمائیم، بلکه به مجرد آشنائی افراد به علوم وفنون سربازی وآداب جنک وتیراندازی آنانرا برسر کارهای انتفاعی واجتماعی برگردانیم، مگر آنکه درهمان سربازخانه ها به کارهای مفید دیگروادار یم، یا به اموری چون امر جهاد وسازندگی وامثال آن بگماریم تا نیروی ارزندهٔ کشور بیهوده هدر نشود. این مسئله نیروی نظامی و نگاهبانی است که بهترین وجه در اسلام حل است.

گفتیم اداره امور کشوریا نظامی است یا انتظامی. امور نظامی آن بصورتی که در اسلام طرح وتنظیم شده عالیترین صورتی است که بشر بدان دست یافته است. اما امورانتظامی آنکه عبارتست از انواع امور شهربانی وشهرداری وپاسداری وپاسبانی وفرهنگ وبهداری ومخابرات وراهداری وقضاوت واجرای حدود وبسط عدل وداد وغیر آنکه پاره ای از این امور درهمین رساله مورد بحث قرار گرفته است درحدی است که اگر

چنانکه باید مورد عمل واجرا شود نه تنها قلمرو اسلام ، بلکه جهان بشریت را بهشت امن وامان وزمین تیره را رشک آسمان خواهد نمود ، زیرا سعادت آدمی در آستین همّت خود اوست وخوشبختی جامعه در وظیفه شناسی افراد است وفرد انسانی را هدف باید عالی وبزرگ باشد تا تمام نیروی مخزون در وجود خود را برای وصول به آن هدف بکار کشد . اموال ومتاع دنیا ولذات وجاه این عاریت سرا چیزی نیست که آدمی را اقناع کند ، علاوه بر آنکه هرگاه همت عموم ابناء دنیا تحصیل مال و متاع باشد ، عرصه را بر دیگران تنگ و موجب فساد وجنگ خواهد شد . پس باید به انسان هدفی داد وجهتی برای سیر وکمال او در جلویش نهاد که اولاً مزاحم ومنازعی نداشته باشد وثانیاً " تا سرحدّ اشتهای روحیش او را قانع کند . واین شیوه وروبه تنها در دین اسلام پیش بینی شده است وآن همین شوباتی است که آیات بدان دعوت مینماید . یعنی طلب رضای خدا که نتیجه‌اش وصول به لقاء الله است .

هدف غائی انسان باید خدا باشد که کمال بی نهایت است ووجهه همت او وحیازت بهشتی که عَرضُها کَعَرضِ السَّموات وَالأرض است . واین هدف و جهت را اسلام برای پیروان خود در هر شغل ومقامی نوید میدهد . چنانکه کارمندی دولت اسلامی را نیز مقامی چون مقام امام است آنجا که امیرالموءمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه بعُمّال دولت خود می-فرماید : "وَاعلَمُوا انّما کُلِّفتُم بِهِ یَسیرٌ وَانّ ثَوابَهُ کَثیرٌ ". چنانکه به ابن عباس مینویسد : "فَما جَری عَلی یَدِکَ وَلِسانِکَ مِن خَیرٍ وَشَرٍّ فَانّا شَریکانِ فی ذلِکَ " . پس کارمند دولت در هر عمل خیر وشر شریک پیشوای اسلام است وامام در مقام خود داری بسی فضیلت واحترام است چنانکه رسول خدا (ص) میفرماید : که ساعة امامٍ عدلٍ افضلُ مِن عِبادةِ سَبعینَ سَنةً ". پس خدمت در چنین حکومتی هرگاه مقرون به حقیقت وخلوص باشد بالاترین فضیلت برای کارمند است واینگونه تشویق وترغیب در هیچ رژیم وشریعتی نیست .

امر مهم ومادّه لازم در امر حکومت ودر اداره مملکت مشکل مالی ومسئله بودجه آن است خوشبختانه این مسئله در حکومت اسلامی نیز بهترین کیفیت وعالیترین صورت را دارد ، باین معنی که در قلمرو اسلام جمیع ثروتهای طبیعی وعمومی چون زمین و دریا واشجار وانهار وجنگلها و

معادن ومراتع ومنابع تماما "دراختیار دولت وپیشوای مسلمین است که باید درآمدآنها را بطریق عدالت در رفاه وآسایش همه مردم مملکت،در مصالح عمومی آنان صرف نماید ،وبعلاوه خراج ومال القباله ای که از اراضی مفتوح العنوه دریافت میدارد که شرح آن در متن کتاب ازصفحه ۴۶ ببعد تحت عنوان حکم اراضی در اسلام آمده است علاوه بر آن از درآمد دیگر مردم از زراعت وکسب وصنعت وتجارت وغنیمت ازهرگونه عائدی بمقداری خاص بعنوان زکوة دریافت میدارد که از پاره ای یک پنجم واز پاره ای یک دهم یا یک بیستم یا یک چهلم به شرحی که ما در کتاب زکاة آورده ایم اخذ ودر مصالح ومصارف کشور مصروف میدارد .علاوه براینها اموال دیگرچون صدقات وکفارات وارث افرادبیوارث واموال مصادره شده ومجهول المالک وامثال آن است که دراختیار دولت قرار میگیرد ،خصوصا هرگاه دراوقات فوق العاده نیاز دولت به هزینه ای باشدکه این اموال مذکوره کفایت ننماید ،چون سالهای قحطی وجنگی سنگین که درچنین صورت دولت اسلامی می تواندآنچه لازم است از اموال رعیت حتی بدون اجازه و رضایت ایشان اخذوصرف نماید بشرط آنکه ابتدا کند بطبقه اغنیا تا آن حدکه همه افراد رعیت دریک سطح قرار گیرند ،آنگاه درصورت احتیاج از تمام آنان که دریک سطح متساوی اند تا رفع نیاز مشکل اسلامی اموالشان را دراختیار میگیرد ورفع محذور میکند .

پس می بینیم که درحکومتِ عدلِ اسلامی مسئله مال که عمده نهاد و اصل الاصول تمام مهمات است بعالیترین وعادلانه ترین صورت پیشنهاد شده است مصالح ومصارفی که دولت اسلامی متعهداست از نظم امور لشکری و تنظیم خدمات کشوری که درصورت قدرت باید براقی ترین صورتها داشته باشد تأمین معیشت فقرا وبینوایان وتکمیل کمبودنفقه عیالواران و ادای قرض مدیونان وتأسیس مدارس وتشکیل مجالس ومرجع درماندگان وتجنیدارتش وتهیه یا خریدآلات حرب وتعمیر طرق وشوارع وتعمیم فرهنگ وبهداری وبالاخره تمام آنچه افرادوآحاد از انجام آن عاجزند .
البته درکشوراسلامی باید درصرف بیت المال نهایت دقت را معمول داشته از اسراف وتبذیرخودداری نموده که برای نمونه یکی ازبخشنامه-

های شخص اول اسلام علی علیه السلام را بفرمایندا ران خود ازخصال صدوق می آوریم که میفرماید : "اَدِقّوا اَقلامَکُم وقارِبُوا بَینَ سُطُورِکُم واَحذِفوا مِنْ فضولِکُم واَقصِدُوا المَعانی وَاِیّاکُم والاِکثارَ فاِنّ اَموالَ المُسلِمین لاٰ تحمِلُ الاِضرار" :یعنی قلمهای خودرا نازک وریز بگیرید وفاصله سطرها را بهم نزدیک کنید وزیادتی کلمات را حذف کنید ومقاصد ومعانی را در کوتاهترین عبارات درنظربگیرید ،وبرحذرباشید از پرحرفی وپرنویسی زیرا اموال مسلمین (بیت المال) نمیتوانداینگونه خسارتها را تحمل کند).درچنین صورت معلوم است که دولت اسلامی نمی تواندکاخها و عمارات وتجملات وفرشهای گرانبها ومبلها ومیزهای گوناگون بنام ابنیه وادارات دولتی باصورتی که اکنون معمول است بمنظورخودنمائی مسرفین ومترفین تهیه نماید .والبته صرف مال ازطرف افراد رعیت درتأمین مصالح مملکت خصوصا هرگاه دولت تمام آنچه درعهدهٴ اوست به نیکوترین صورت انجام دهدهرگزنبایدسنگین ومکروه آید ، زیرا دردین اسلام هیچ عبادتی پس ازبذل جان درراه خدا بهتر از صرف مال نیست وحتی به نصّ آیه شریفه ۱۰ المنافقون: آرزوی هرانسان مسلمانی درآخرین ساعات عمرآرزوی اندکی مهلت برای صرف مال است چنانکه میفرماید : "وَاَنفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبلِ اَنْ یَأتِیَ اَحَدَکُمُ المَوتُ فَیَقُولَ رَبِّ لَولاٰ اَخّرتَنی اِلٰی اَجلٍ قَرِیبٍ فَاَصَّدَّقَ وَاَکُنْ مِنَ الصّالِحِین" :یعنی از آنچه روزی شما کردیم انفاق کنیدپیش از اینکه مرگ هریک ازشما را دریابدپس درآنحال بگویدپروردگارا چه میشد وچرا مرگ مرا بمدتی اندک بتأخیرنینداختی تا تصدق داده وازصالحان باشم)وچون بهترین صدقه کمک به دولت اسلامی است که ضامن معیشت فقرا وکفیل جمیع حوائج مسلمانان است پس با چنین عمل آن آرزوی تأخیراجل برآورده شده است وخلاصه آنکه برای دولت عادل اسلامی مسئله مشکله مال وبودجهٴ لازم ازهرجهت حل است بشرط آنکه دولت دولت اسلامی بوده ومردم آن مسلمان آگاه ومؤمن به مقررات اسلامی باشد .

و البته درنظر مسلمانان مؤمن وآگاه مال ومنال قبله آمال نیست ، بلکه وسیله ایست برای وصل بوصال معشوق لایزال که آن وسیله نیزهمین

بذل مال بتوسط دولت عادل اسلامی است درصرف حوائج عمومی وخصوصی مسلمانان.

اینکه گفتیم که درحکومت اسلامی درآمد بیت المال صرف تجملات و تعینات مُسرفانه نمیشود، زیرا حشمت وعظمت یک دولت درکیفیت اداره مملکت بعدالت است نه کمیّت ابنیه وعمارات. ازآنجهت که درصدراسلام اکثرا مورودستوردولت درمساجدومشاهددرهنگام اوقات نماز که به جمعه وجماعت صورت میگرفت ابلاغ میشدوامروزنیزمیتوان چنان کرد، و این خودیکی ازابتکارات ومزایای اسلامی است که درجُمُعات وجماعات و اعیادضمن انجام عبادات مخصوصه آن ایام واوقات اوامرواحکام دولت بعنوان عبادت بمردم ابلاغ واعلام میشودچه دردین مبین ادای صلوة و پرداخت مالیات هردوعبادت است وابلاغ اوامردولت وتبلیغ موعظه و نصیحت دریک جهت است وبرای پیشوای دین که امام سیاسی مسلمین است امام جمعه وعیدین واَوان حج که کنگره عظیم اسلامی است اوقات خاصه ای است که درآنها مسلمانان را به اوضاع جهان ووظایف ایشان آگاه سازد، در چنین دولت وحکومتی است که تمام مقاصدواوامرشریعت بنحوکامل صورت میگیردوسعادت دنیا وآخرت نصیب مسلمانان میشودوبهشت امن ومدینه فاضله که موردآرزوی فلاسفه وخیرخواهان بشریت بوده در روی زمین تحقق می یابدوبه اصطلاح گرگ ومیش بایکدیگرانس گرفته و از مشرب عدالت سیراب میشوند. شکی نیست که اگرمسلمانان به وظائف دینی خودعمل کنندوچنین دولت به چنین کیفیت بوجودآورند، یعنی حکومت عدل اسلامی را طبق دستوردین وشریعت خودتشکیل دهند، یقینا تمام جوامع بشریت که امروزازتمام سیستمها ورژیمهای گوناگون بعلت نارسائی خسته شده اندآنرا پذیرفته وروی سعادت که همگی آرزومند آنندخواهندديد. پس با وجودچنین عین الحیوة که دردسترس مسلمانان است گناه محرومیت همه جهانیان تا چه رسدبه خودمسلمانان برگردن مسلمین خصوصا" برپیشوایان وراهنمایان دینی ایشان است که با رهاکردن تعالیم اصیل اسلامی ونشرخرافات وموهومات که رهنمون فسادوسیّئات است واعمال زشت وعادات قبیحه که درکشورهای اسلامی شایع است همچون

خبائث وکثافات برشهرحیات بخش احکام قرآن نشسته وزلال جان بخش آنرا آلوده ومنفر ومکروه جهانیان کرده است وجواب وکیفرهمه را در قیامت باید عهده دار باشند.

اگر گفته شود که هرگاه مطلب چنین است وحکومت اسلامی این. پس چرا تا حال چنین حکومتی تشکیل نشده وبالاخص مسلمانان ازبرکات چنین حکومتی، حتی برکت حکومتهای مخالفان خود نیز محروم مانده‌اند ودرتاریخ اسلام هم چنین حکومتی بدین کیفیت سراغ نداریم؟ پاسخ روشن ومسلم آن اینست که حکومت اسلامی برطبق آیات وروایات چنین است وعلت محرومیت از آن جهل مسلمانان وگمراهی بعض راهنمایان واغراض سوء جاه طلبان است، و گرنه تشکیل آن چون موافق طبع سلیم بشری است بسی آسان است ودرهمان صدراسلام با اینکه اکثر مردم جاهلیت هنوزچنانکه باید ازتعالیم اسلامی بهره ورنشده بودند، معهذا نمونه ای از این حقیقت است وامروزهم که مسلمانان بعلل گوناگون ازتعالیم اسلام بی بهره وبه بسیاری ازخرافات وموهومات غرقه اندهرگاه به دستورات وقوانین اسلام آشنا نگشته وبدان ایمان راسخ وتسلیم موءمن نباشند، تشکیل حکومت وجمهوری اسلام دهند، نباید ازآن چنان خیروبرکت را انتظار داشت وما ازهمین پیشآمدکه امروزبرهبری یکی ازفرزندان اسلام جمهوری اسلامی تشکیل شده درعین اینکه خوشحالیم، ازآن بیم داریم که بعلت جهل مردم بحقایق وتعالیم آن خدای ناکرده دچار سقوط وخذلان شود، وآنگاه است که تأسف ما بیش ازبسیاری مردمان خواهدبود، زیرا خسارت دارین ورسوائی نشأتین داریم وبهمین منظورخودرا دچار این محظورکرده ایم که باندا شتن قدرت مادی، ونیروی معنوی ازشدت حرص وعلاقه بنوشتن کتب وآثاری که تاکنون خسارت مادی بسیاری را متحمل شده ایم مشغول داشته ایم و این رساله که دنباله تألیفات گذشته ءماست بتشویق وامداد پاره‌ای از دوستان که درحقیقت مشتریان بازار بیرونق ما بوده اند مبالغی درحدود نصف هزینه این کتاب را متحمل شده اند تا مرا طوعا"اوکرها"بچاپ آن وادا شتندکه گفته اند ناکسانیکه مردان را ه حقند خریدار بازار بیرونقند.

گرچه هرگاه چنین جوانمردانی نبودندکه درمیان ایشان نیز زمانی هم

هست با زهم حرص شدید وعشق سوزان ما را به این میدان میکشید ، زیرا
عطش سوزانی که ما را تا تیررس ترور مخالفان میبرد از نوشتن که در حقیقت نوشاندن
و نوشیدن آب روان حقایق قرآن است نمیتواند باز دارد !

گفت من مستسقیم آبم کَشَد　　　گرچه میدانم که هم آبم کُشَد

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

قم ــ بهمن ماه ۱۳۵۸

حیدرعلی قلمداران (هیربد)

تذکر

این بنده در اکثر آثار چون خود به تنهائی مؤلف و ناشر آن اثر بوده ام و با هیچ مؤسسه چاپ
و انتشار سروکاری نداشته ام و بهمین جهت بازار رسمی برای پخش و نشر آن ندارم و بعلت فقر
مادی و فقد امدادی نمیتوانسته ام هر اثری بشکل کامل طبع و نشر آن را متحمل شوم لذا ناچار حد
امکان از تشریح مقاصد و تفصیل مطالب باقتصار و اختصار پرداخته ام تا جائیکه از ترجمه
بعض آیات و روایات بصرفه جوئی صرفنظر کرده ام . و از همین بابت پاره ای از خوانندگان را
به گله و شکایت واداشته ام . اما علت همان است که بود جز تفصیل و تطویل ناچیز و قلیل
بوده است و اگر کمک و تشویق عده ای از دوستان و علاقمندان چون آقایان :
دکتر اخوی و اخوان پشمازاده و رفقای اصفهانی نبود همین مختصر هم در دسترس نبود !
اما چنانکه بر مطالعه کنندگان آشکار است در این اثر و سایر آثار هیچ سخنی بی دلیل و
هیچ مطلبی بی حجت نیست چنانکه میدان مجال بر خلاف و جدال بسته است و از همه جهت
بر نوع نوشته های موهوم ابناء زمان در ایران که اکثر فاقد بلاغت بیان و خالی از تمسک بر حجت اند
رجحان فراوان دارد . امید است که همین مزیت رضایت خاطر خوانندگان و رضای
خالق سبحان را فراهم آورد و هو حسبی علیه توکلت و الیه انیب　قلمداران .

حکومت در اسلام ـ در وظایف حاکم اسلام

بسم اللّه الرّحمٰن الرّحیم

اَلحَمدُلِلّهِ رَبِّ العالَمینَ، وَالصَّلوةُ وَالسَّلامُ علیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اجمَعین

در سال ۱۳۴۳ هجری خورشیدی که به تألیف کتاب (حکومت در اسلام) میپرداختم در تحت حکومت طاغوتی محمّدرضا پهلوی هرگز تصور نمیکردم که روزی گفتگوئی از حکومت اسلامی رود چه رسد به اینکه تشکیل حکومت اسلامی شود و پاره‌ای از خوانندگان آن کتاب که از زمان تشکیل چنین حکومتی را که جزو آرزوهای محال مینمودسئوال می کردند جوابی جز امید به لطف خدا نداشتم و تألیف آن کتاب و نشر اینگونه مطالب را جزو وظایف آگاهان به حقایق اسلام می دانستم و میگفتم تا مردم به وظایف خود و تعلیم و تعلّم احکام اسلام آشنا نشوند تحقّق چنین حکومتی بر فرض تشکیل مشکل است چنانکه هم اکنون هم بر همین عقیده هستم. امروز که به لطف پروردگار انجام چنین آرزوئی میرود صورت حقیقت بخود گیرد نیز بر خود لازم و واجب میدانم که آن مطلب را دنبال کنم زیرا چنانکه در

آن کتاب گفته ام : موضوع حکومت اسلام در دو قسمت بود : اول در کیفیت تشکیل حکومت اسلام، وقسمت دوم در وظایف حکومت اسلامی.

اینک به یاری خداوند متعال به مباحث قسمت دوم می پردازیم و توفیقات خود را از خدای اسلام مسئلت میکنیم. ما در همان زمان که قسمت اول حکومت اسلامی را تألیف میتمودیم به شرح پاره ای از وظائف حکومت پرداخته و یادداشتهائی تهیه نمودیم، اما چون رغبتی از مردم خود در کسب و اخذ چنین مطالبی نمی دیدیم لذا آن یادداشتها را به کناری گذاشته وبا یأس و نا امیدی بدان می نگریستیم چنانکه هم اکنون هم که به ظاهر حکومت اسلامی تشکیل شده کسانی را چندان طالب بدان مطالب نمی بینیم زیرا برحسب عرف وعادت اقدام به چنین عمل باید از طرف کسانی صورت گیرد که به اجتهاد و مرجعیّت مشهور وبعبا وعمامه ونعلین ملبس باشند و خوشبختانه یا بدبختانه ما خود را از چنین مزیّتی محروم داشته ایم معهذا ما بدین کار میپردازیم واجر خود را از پروردگار خواهانیم وبه اقبال واعراض مردم توجّهی نداریم. **اِنَّهُ وَلِیُّ التَّوفیق**

با اینکه بیش از شش ماه است که حکومت موقّت اسلامی بریاست یکی از دوستان دانشمند وخدا پرست، (**مهندس مهدی بازرگان**) تشکیل شده است وما با اینکه به حسن نیّت معظم له وهمکاران ایشان معتقدیم، لیکن در این مدت عملیاتی از ایشان مشاهده نشد که بموقعیت وپیروزی این نهضت امید بخشد وهرج ومرج وضعف وزبونی در تمام شئون مشهود وآشکار است وفتنه وفساد در اکثر نقاط وبلاد همچنان رو به افزایش است و ما عدم توفیق این دولت را صرفنظر از ضعف وغفلت واشتباه وبطالت عمده علّت آنرا عدم آشنائی افراد جامعه خود را به قوانین ومقررات حکومت اسلامی ونداشتن انس وعادت مردم ما بوظائف وتکالیف، ناشی از جانب شرع میدانیم، زیرا ما خود در ظرف مدت قریب هفتاد سال که در این مملکت زندگی می کنیم واغلب این مدت را در میان متدینین ومتشرّعین بهترین شهرستان مذهبی (قم) میگذرانیم در هیچ محفل ومجلسی سخنی از حکومت اسلامی ووظائف وتکالیف آن از مبلّغ وواعظی نشنیدیم ودر کتاب ورساله ای نخواندیم، درچنین صورت از اکثریت مردم که بیسواد وحتّی

اقلیت با سواد آن نیز که هیچگونه اطلاعی از احکام ومقررات حکومت اسلامی ندارند چه توقع و انتظاری باید داشت؟ این مردم نه تنها از احکام وقوانین دین خود که هیچگاه با دین سروکاری نداشته اطلاعی ندارند، بلکه حتی اعتقادات اصولی ومذهبی آنان حتی درمیان تحصیلکردگانشان سطحی وعامیانه است و در مقابل اندک اشکال وتشکیک دچار حیرت و تردید میشوند، بدیهی است اگر چنین نبودند هر متکبر، جبار وقداره کش خونخوار بر ایشان مسلط نمی شد وهم اکنون ما پیشنهاد حکومت اسلامی را بر جامعهٔ خود چون تکلیف خوردن مقوی ترین غذای لذیذ بر طفل شیرخوار وعرضهٔ زیباترین دوشیزهٔ پری پیکر وحور جمال بر کوری عنین خوار مقدار میدانیم وبهترین خدمت در چنین وقت وفرصت گفتن ونوشتن وتعلیم این قبیل مطالب از ناحیهٔ دانشمندان موجه است که مسئولیت عامه دارند ومتأسفانه این کار تاکنون صورت نگرفته است. امید است که عمل ما انجام همین وظیفه باشد که آنرا امری بس مهم میشماریم واز خدای اسلام توفیق آنرا خواستاریم.

حکومت در اسلام برای چیست؟

۱ــ چنانکه در صفحهٔ ۷۲ کتاب حکومت در اسلام آورده ایم که امیر ــ المؤمنین علی علیه السلام در جواب نامه ای که به وسیلهٔ ابودرداء و ابوهریره به معاویه نوشت در آن فرمود:

"وَالواجِبُ فی حُکمِ اللّهِ وَحُکمِ الاسلامِ عَلَی المُسلِمینَ بَعدَما یَموتُ اِمامُهُم اَو یُقتَلُ ضالّاً کانَ اَو مُهتَدیاً"... اَنْ لایَعمَلوا عملاً"ولا یُحدِثوا حَدَثاً وَلایُقَدِّموا یَداً" اَوْ رِجلاً"ولایَبْدَأوا بِشَیءٍ قَبلَ اَنْ یَختاروا لِاَنفُسِهِم (در بحار: لجمیعِ اَمرِهِم) اِماماً"عَفیفاً"عالِماً"وَرِعاً"عارِفاً"بِالقَضاءِ والسنة یَجمَعُ اَمرَهُم وَیَحکُمُ بَینَهُم وَیَأخُذُ لِلمَظلومِ مِنَ الظّالِمِ حَقَّهُ وَیَحفَظُ اَطرافَهُم وَیَجبی فَیئَهُم وَیُقیمُ حَجَّتَهُم (فی البحار حَجَّهُم وَجُمعَتَهُم) وَیجبی صَدَقاتِهِم ثُمّ یَحکُمونَ اِلَیهِ فی اِمامِهِمِ المَقتولِ ظُلماً"فَیَحکُمُ بَینَهُم بِالحَقِّ:

ترجمه ومضمون عبارت بلاغت شحون شخص اول اسلام در این فقرات مبارک آن است که می فرماید:

درحکم خدا (یعنی درهردین خدائی) وحکم دین اسلام برعموم مسلمانان واجب است که بعد از اینکه امام وپیشوای سیاسی آنها مُرد یا کشته شد حال خواه آن پیشوا گمراه باشد، یا هدایت یافته، مظلوم باشد یا ظالم، خونش حلال باشد (هرگاه از حد خود تجاوز کرده باشد) یا حرام باشد ریختن خون او (هرگاه عادل باشد) اینکه هیچ عملی انجام ندهند وبه هیچ کاری تازه دست نزنند ودست وپائی به جلو برندارند (به اصطلاح دست از پا خطا نکنند) پیش از آنکه برای خودشان وجمیع کارهای اجتماعیشان پیشوائی عفیف ودانشمند وخداترس وآشنا به قضاوت وسنت برای جمع کارهای خود اختیار وانتخاب نمایند تا آن پیشوا در بین ایشان به حکومت بپردازد وحق مظلوم را از ظالم برای او بستاند وسرحدات ایشان را نگاهبانی کند ومالیات وخراج اراضی را دریافت دارد واقامهٔ حجّت ایشان کند وحج وجمعه شان را برپا دارد وحقوق مالی آنان (زکوت وخراج) را جمع آوری کند. آنگاه مردم دربارهٔ پیشوای بظلم کشته شده در نزد وی دادخواهی کنند تا امام جدید دربارهٔ ایشان حکم بحق نماید). در این نامه مبارک فایدهٔ وجود امام ووظیفهٔ او را بیان میفرماید.

۲ ــ ونیز در نهج البلاغه خطبهٔ چهلم: هنگامیکه شنید خوارج میگویند "لَاحُکمَ اِلّا لِلّٰه" (یعنی جز خدا کسی حق حکومت ندارد) فرمود:

" کَلِمَةُ حَقٍّ یُرادُ بِهَا الْباطِلُ، نَعَم لاحُکمَ اِلّا لِلّٰهِ وَلٰکِنْ هٰؤُلاءِ یَقُولُونَ لا اِمْرَةَ اِلّا لِلّٰهِ وَاِنَّهُ لابُدَّ لِلنّاسِ مِنْ اَمیرٍ بَرٍّ اَوفاجِرٍ یَعْمَلُ فی اِمْرَتِهِ الْمُؤمِنُ وَیَسْتَمْتِعُ فیهَا الْکافِرُ وَیُبَلِّغُ اللّٰهُ فیهَا الْاَجَلَ وَیُجْمَعُ بِهِ الْفَیْئُ وَیُقاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَیُؤخَذُ بِهِ لِلضَّعیفِ مِنَ الْقَوِیِّ حَتّی یَسْتَریحَ بَرٌّ وَیُسْتَراحَ مِنْ فاجِرٍ:

یعنی سخن درست وحقی است که به آن باطل خواسته میشود. آری حکم وقانونگزاری جز خدای را نیست، لیکن اینان میگویند امارت وزمامداری جز خدای را نیست در حالیکه ناچار است که برای مردم از امیر وفرمانروائی که نیکوکار باشد یا فاجر که در دورهٔ زمامداری آن امیر، مؤمن به عمل بپردازد وکافر در آن از زندگی خود بهره ور شود ومدتها ومهلت هائی را خدا در آن به پایان رساند ومالیات وخراج به وسیله آن زمامدار جمع آوری

شود و با دشمن بتوسط او مقاتله صورت گیرد و راهها و جاده ها بوسیله او امن گردد و به وجود او حق ضعیف از قوی اخذ شود تا نیکوکار راحت و آسایش یابد و از دست فاجر و بدکار آسایش و راحتی دست دهد). در این خطبه شریفه نیز همان مطالب فوق آمده است.

۳ ـ در کشف الغمة علی بن عیسی الاربلی که از کتب معتبرهٔ شیعه است در صفحه ۱۷۴ که علامه مجلسی نیز آنرا در جلد دوازدهم بحار آورده است در عهدنامه ای که بین مأمون و حضرت رضا علیه السلام در موضوع ولایتعهدی منعقد شده در فوائد امام و زمامدار ملت اسلام این فقرات دیده می شود:

"وَ انظُرِ الامَّةَ بِنفسِه وَ انصَحَهُم لِلّهِ فی دینه وَ عِبادِه من خلایقِهِ فی ارضِهِ مَن عَمِلَ بطاعةِ اللّهِ وَ کتابِهِ لإمامِ المُسلمین ورعایتهم بعنده و ینصبه عَلَماً لَهُم و مفزعاً فی جمع الفتهم و لَمِّ شعثهم و حقن دمائهم و الأمن باذن اللّه من فرقتهم و فساد ذات بینهم و اختلافهم و رفع نزغ الشیطان و کیده عنهم":

در این فقرات فایدهٔ وجود امام و زمامدار اسلام را آن میدانند که وی علم و مرجع مسلمین و پناهگاه ایشان برای الفت بخشی و اتحاد و اجتماع است و جمع کنندهٔ پریشانی و حافظ و نگاهبان خون آنان بوده و به توفیق خدا موجب ایمنی از فرقت و جدائی ایشان و مانع فساد در میان ایشان گشته و رفع اختلاف از ایشان کرده و کید و حیلهٔ شیطان را از ایشان دفع می کند.

۴ ـ در علل الشرایع صدوق و عیون الاخبار و در جلد هفتم بحار الانوار صفحه ۸ چاپ کمپانی از فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده است که از آنحضرت سئوال شده است که برای چه فرمانروایان جعل و امر به اطاعت ایشان شده است؟ حضرت فرموده است:

"لِعللٍ کثیرةٍ منها: اِنَّ الخَلقَ لَمّا وُقِفوا علی حَدٍّ محدودٍ و امروا ان لایتعدّوا ذلک الحدّ لِما فیه مِن فسادِهِم لَم یَکُن یُثبِتُ ذلک وَلا یَقُومُ الّا بأن یَجعَلَ علیهم فیه اَمیناً یمنعهم من التعدّی و الدخول فیما خطر علیهم لانّه لو لم یکن ذلک کذلک لکان احد لایترک لذّته و منفعته لفساد

غَیْرِهِ فَجَعَلَ عَلَیْهِمْ قَیِّماً یَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسادِ وَیُقیمُ فیهِمُ الْحُدُودَ وَ الْأَحْکامَ" تا آنجا که میفرماید: "إِنَّهُ لابُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فی أَمْرِ الدّینِ وَالدُّنیا فَلَمْ یَجُزْ فی حِکْمَةِ الْحَکیمِ أَنْ یَتْرُکَ الْخَلْقَ مِمّا یَعْلَمُ أَنَّهُ لابُدَّ لَهُمْ مِنْهُ وَلا قِوامَ لَهُمْ إِلّا بِهِ فَیُقاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَیَقْسِمُونَ بِهِ فَیْئَهُمْ وَیُقیمُ لَهُمْ جُمُعَتَهُمْ وَ جَماعَتَهُمْ وَیَمْنَعُ ظالِمَهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِمْ وَمِنْها أَنَّهُ لَوْلَمْ یَجْعَلْ لَهُمْ إِماماً قَیِّماً أَمیناً حافِظاً مُسْتَوْدَعاً لَدَرَسَتِ الْمِلَّةُ وَذَهَبَ الدّینُ وَغُیِّرَتِ السُّنَنُ وَالأحکامُ ولَزادفیه المُبْتَدِعونَ وَنَقَصَ مِنْهُ الْمُلْحِدونَ وَشَبَّهُوا ذلِکَ عَلَی الْمُسْلِمینَ..." :

مضمون حدیث شریف را هرچندبرای اثبات لزوم امام معصوم آورده اند، اما آنچه از آن میتوان دراین مورد استفاده نمود آنست که: چون خلق درحدی محدودند و مأمورند که از آن حدود تجاوز نکنند، زیرا فساد آن تجاوز مسلّم است پس چاره ای برای جلوگیری از آن فساد امکان ندارد مگر اینکه شخص امینی در این خصوص برایشان گماشته شود تا آنان را از تعدّی ودخول درخطرهائی که برای ایشان متصوّر است باز دارد، زیرا اگرچنین نباشد هیچکس حاضر نیست که لذت خود را ترک و منفعت خود را صرفنظر کند تا بر دیگران خسارت وضرری وارد نشود، لذا برای ایشان قَیِّمی جعل میشود تا آنان را از فساد باز دارد و حدود الهی را در میان ایشان اجرا و احکام را انجام نماید تا آنجا که میفرماید: وجود امام و پیشوا در امر دین ودنیا لازم و لابدّ منه است و در حکمت آفریننده حکیم جایز نیست که آنچه را در زندگی مردم ناچار لازم است و بدون آن برای ایشان قوام و دوامی نیست ترک نماید، پس مردم بوسیلهٔ حاکم و زمامدار خود با دشمنان خود میجنگند و بتوسط او درآمدهای عمومی را تقسیم میکنند و در تحت نظارت او جمعه وجماعتشان برپا میشود و ظالمشان را از تجاوز به مظلوم باز میدارد و از جملهٔ فوائدوجود زمامدار آنست: اگر پیشوائی قَیِّم و امین ونگهبان و مرجع نباشد، ملت مندرس گشته ودین از بین رفته وسنّت ها و احکام تغییر پذیرفته بدعت گزاران درآن افزوده و ملحدان از آن کم میکنند واین فتنه ها بر مسلمین مشتبه میشود تا حق را از باطل نشناسند.

۵ ـ درعیون اخبار الرضاء صدوق باب ۲۰ درحدیثی که در وصف امامت وپیشوائی آمده است درفائده‌ٔ امام وزمامدار اسلام میفرماید :

"اِنّ الامامة اُسّ الاِسلام النّامی وفرعُهُ السّامی بالاِمام تَمامُ الصّلوة وَالزّکوة وَالصِّیام والحَجّ والجهاد وتوفیر الفَیٔ والصّدقات وَامضاءَ الحدود والاحکام ومنع الثغور والاطراف. الامام یُحِلّ حَلالَ اللّه ویُحَرّمُ حَرامَ اللّه ویُقیمُ حُدودَ اللّه ویَذُبّ عَن دینِ اللّه ویَدعوا الی سَبیل رَبِّه بالحکمة والموعظة الحَسَنة":

یعنی امامت (حکومت وزمامداری) اساس وبنیاد اسلام زنده وپویا وفرع اثر والای آن است، بوسیلهٔ زمامدار وپیشوای اسلام نماز برپا داشته میشود وزکاة وروزه وحج وجهاد اجرا میگردد، فزونی درآمدها وصدقات صورت میگیرد وحدود واحکام جاری می شود، ومرزها واطراف بلاد اسلامی از تجاوز دشمن جلوگیری می شود، پیشوای اسلام است که حلال خدا را درچهار چوب حلال، وحرام خدا را درمحدودهٔ حرام نگاه میدارد وحدود الهی را بر پا داشته و از دین خدا حراست میکند ومردم را به راه خدا با حکمت وموعظه حسنه دعوت می نماید.

۶ ـ دررساله‌ٔ الحُکم والمُتشابه سیّد مرتضی عَلَمُ الهدی صفحهٔ ۵۰ از کتاب تفسیر نعمانی، امیرالمؤمنین میفرماید :

لابُدّ لِلنّاس مِن اِمامٍ یَقُوم بِأَمرهم وَیَنهاهُم ویُقیمُ فیهم الحدود وبجاهد فیهم العَدوّ ویَقسّم الغنائم و یفرض الفرائض ابوابُ ما فیه صلاحهم ویُحَذِّرُهُم ما فیه مضارّهم اِذ کانَ الاَمر وَالنّهی اَحَدَ اسباب بقاءِ الحَقّ وَ اِلّا سَقَطَت الرّغبَة وَالرّهبة ولم یرتدع وَ یَفسِدِ التّدبیر وَکان ذلکَ سَبَبًا "لِهلاکِ العِبادِ، فَتَمامُ امر البَقاء والحیوة فی الطّعام والشراب والمساکن والملابس والنکاح من النساء والحلال" :

یعنی ناچار است که مردم را پیشوائی باشد که به امور ایشان قیام نموده امر ونهیشان کند ودرمیان ایشان حدود الهی را اجرا نماید وباایشان با دشمنان جهاد کند وغنائم را تقسیم نماید وواجبات را آن چنان که درآن مصلحت ایشان است مقرر دارد، وآنچه برایشان مضرّ است ایشان را ازآن بترساند، زیرا امر ونهی یکی ازاسباب بقای حق است واگرنه امید و

بیم از میان ایشان ساقط میشود وکسی از انجام فعل بد خودداری نمی کند درآن صورت تدبیرها فاسد میشود وچنان وضعی سبب هلاک مردم خواهد شد پس تمامیّتِ امر بقا وحیات جامعه درخوردنی ها ونوشیدنی ها ومسکن ها وپوشیدنی ها وآمیزشها وازدواجها با زنان است وحلال وحرام است، یعنی نظام این امور جز با حکومت میسّر نیست) اینها وظایف کلیه واصول وامر الهیه است که متوجه حاکم منتخب از جانب مسلمین است، وچون ما در جلد اول کتاب (حکومت در اسلام)کیفیت تشکیل حکومت اسلامی را طبق موازین شریعت اسلامی شرح داده ایم ،در این رساله که جلد دوم کتاب حکومت در اسلام است فقط بشرح وظائف حکومت اسلامی طبق قواعد و ضوابطی که درکتاب وسنت است میپردازیم وآنچه از این احادیث وضوابط بدست آمد آنها را اصول اولیه میدانیم که برهر اصلی فروعی مقرر است ، پس آنچه از مضامین این احادیث بدست میآید آن است که وظائف حکومت اسلامی بطور خلاصه عبارت است از :

۱ ــ فصل امور وجمع اُلفت، وبالاخره حفظ وحدت واتحاد اسلام ومسلمین.

۲ ــ حکم بحق وقضاوت به عدل واجرای مساوات دربین اهل اسلام .

۳ ــ اخذ حق مظلوم از ظالم وجلوگیری از تجاوز وتعدّی ستمگران بر ستمکشان.

۴ ــ حفظ حدود وثغور اسلامی از دستبرد دشمنان.

۵ ــ جمع آوری مالیات (خراج وصدقات) ومصرف آن در مستحقین وحوائج اجتماعی مسلمانان.

۶ ــ مبارزه ومقاتله با مفسدین ودشمنان اسلام وجهاد ودفاع ،و رفع اختلاف بین مسلمانان.

۷ ــ اقامه حجّت وتبلیغ حقائق اسلام برعموم جهانیان.

۸ ــ امن طرق وشوارع از دزدان و راهزنان واجرای حدود الهی بر مجرمان وجانیان.

۹ ــ اقامه جماعت وانجام حج وتشکیل کنگره اسلامی درهرسال در هنگام حج درمکه معظمه .

۱۰ ــ حفظ معالم وسنن، واحکام اسلام از تغییر وتبدیل وجلوگیری از احداث بدعت ها وتصرفات جهّال در احکام دین، ومبارزه با خرافات

این ده اصلی است که از این احادیث شریفه در کیفیت وظائف حکومت اسلامی بدست می‌آید وهریک از این اصول دارای فروعی است که به عون الله تعالی در مطاوی این رساله بنظر طالبان آن خواهد رسید. انشاءالله

اوّلین وظیفه حکومت اسلامی:

۱ ـ حفظ وحدت واتّحاد مسلمین:

معنی وحدت واتحاد در دین مبین اسلام که پایه واساس آن روی توحید است. برهیچکس که اندک آشنائی بمذهب مسلمین داشته باشد مخفی نیست وحقیقت توحید که یکی دانستن پروردگار رب العالمین است صرفنظر از اینکه بارزترین حقیقت مسلّمه علمی و وجدانی وفطری جهان بودونمود است وآنچه دراین خصوص تحقیق ودقّت از روی بصیرت علمی برموجودات عرصهٔ آفرینش شود، این حقیقت روشن ترمی‌گردد که مجموعهٔ کائنات وجمیع موجودات از کرات عظیمه سماوی که هر یک حلقه‌ای ازحلقات بی حدوشمار ملیونها وملیاردها کهکشانهای جهان وجودند است تا ذرّات غیرقابل رؤیت واتمهای مشحون به الکترون و پروتون غیرقابل درک، همه وهمه درتحت مَشیّت وحول وقوّت یک قدرت است وآن همان یگانه حق وحقیقتی است که تمام مخلوقات عالم از فرشتگان ملک وملکوت وقوای مدبّره جهان ناسوت وعقول ونفوس صادرو مصدرجبروت، وارواح مقدسه صومعه نشینان پنهای لاهوت هرچه وهرکه هست مقهورسیطره وقدرت، ومرعوب اراده ومشیّت ذات احدیت هستند. آری قطع نظر ازاین حقیقت بارز و روشن که مشاهدات عینی وتجربیات علمی ومکتشفات حسّی این واقعیت را با تمام قدرت به حواسّ ادراکی وبصائر عقلی وعلمی میقبولاندکه مجموعهٔ عالم وجودچون یک بدن مستوی الخلقه یک موجودحیّ تمام اعضاء پیکرآن ازهرحیث کامل ومنظم بوده، ویاچون ساختمان صحیح البنیان قوی الارکانی است که تحت نظروتدبیر مهندسی خبیرودقیق بنیادشده که بهرانداز که هوش ودقت شود عظمت واتحاد و همآهنگی های آن بیشتراز پیش بنده وادچار بهت وحیرت میکند!

خوشبختاً نه روی اصل پراگماتیسم و اصالت عمل، نیز آرامش روح و آسایش وجدان وحسن نظام معاش و انتفاش فردوجامعه هم در گرایش و ایمان به این حقیقت وتسلیم بر این کیفیت است، زیرا هرگاه یک فرد انسانی یا عموم جامعه بشری معتقدشوندکه درکارگاه وجود و دنیای بود ونمودجزیک خدای معبودنیست که جهان موجوددرتحت اراده و قدرت و حول و مشیّت او درگردش وچرخش است ومسیروهدف کائنات دراین سیر بی آغاز وانجام که قصدوغایت آن ازدیدِفکرواندیشه آدمیان، وشاید از نظر تدبّروتفکر مجموعهٔ موجودات عالم امکان غیرقابل درک وفهم است وبه هرصورت جزخواست واراده او هیچ اثرومؤثری نیست ناچارتسلیم و تمکین حقایق ثابتی میشودکه بسیاری از آنها درطول تاریخ حیات بشری محقق ومسلم شده است .

وبه همین نظرات که دین مبین اسلام توحیدرا مبدأ واصل وپایه و اساس شریعت خویش قرار داده وتمام احکام واعمال واوامرونواهی خود را درمحوّرآن ازاین اصل مُسَلّم اخذوبدان برگشت میدهد ،وبا تکیه به این حقیقت است که تمام جهانیان را به توحیدخوانده وآنانرا به خدای واحد دعوت مینماید وامّت خویش را نیزروی همین مبنا به وحدت دعوت میکند که : "اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُکُم اُمَّةً واحده"(۹۳ الانبیاء، ۵۲ المؤمنون). و روی این حکمت است که شرک را بزرگترین معصیت وذنب لایُغفَر میشماردوقائل به آن را قابلِ درک فیضِ حیات نمیداندواو را واجب القتل دانسته ، وجودش را درصحنهٔ اجتماع مضرّترین موجودمعرفی می نماید : "اِنَّ اللّهَ لایَغفِرُاَن یُشرَکَ بِهِ وَیَغفِرُما دُونَ ذٰلِکَ لِمَن یَشاء "درقلمروهمین معنی افراد امت را به اتّحادویگانگی می خواندوطوائف ونژادهای مختلف را یک امت دانسته وفرزندان یک پدرومادرشمرده وعموم افراد بشر را در سایهٔ همین حقیقت به تقوی وپرهیزگاری دعوت می نماید : "یا اَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُم الَّذی خَلَقَکُم مِن نَفسٍ واحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنهُا زَوجَها ـ هُوَ الَّذی خَلَقَکم مِن نَفسٍ واحِدَةٍ ـ هُوَ الذی اَنشأکُم مِن نَفسٍ واحِدَةٍ .

دردین اسلام که تمام احکام حلال وحرام خودرا از منبع توحید میگیرد درجمیع امورتکیه اش برتوحیداست وازهمین جهت وحدت کلمه راکه از

توحید نشئت دارد با لاترین هدف دانسته، امت اسلامی را از تفرقه و تشتت بیش از حد تصور برحذر میدارد. در سوره آل عمران از آیه ۱۰۲ به بعد میفرماید: "یا اَیّهَا الّذینَ آمنوا اتقوا اللّهَ حَقّ تُقاتِه وَلا تَموتُنّ الاّ وَ اَنتُم مُسلِمونَ، واعتَصِموا بِحَبلِ اللّهِ جَمیعاً وَلا تَفَرّقوا واَذکُروا نِعمَةَ اللّهِ عَلَیکُم اِذکُنتُم اَعداءً فأَلّفَ بَینَ قُلوبِکُم، فَأَصبَحتُم بِنِعمَتِه اِخوانا وَکُنتُم عَلی شَفا حُفرَةٍ مِنَ النّارِ فَاَنقَذَکُم مِنها، کَذلِکَ یُبَیّنُ اللّهُ لَکُم آیاتِه لَعَلّکُم تَهتَدُونَ":

یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید از خدا بترسید چنانکه شایسته ترسیدن از اوست ونمیرید مگر اینکه مسلمان باشید. همگی شما به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید و نعمتهای خدا را برخودتان بیاد آورید آن هنگامی راکه شما دشمنان یکدیگر بودید و خدا در بین دلهای شما الفت بخشید تا به نعمت الهی با یکدیگر برادر شدید، و برلب گودالی از آتش بودید، خدا از آن نجاتتان داد، اینچنین خدا آیات خود را برای شما بیان می نماید تا شاید هدایت شوید.

سپس در آیه ۱۰۴ بلافاصله این مطلب مهم را دنبال کرده، گوئی برای ایجاد و دوام نعمت اتحاد بهترین راه را پیشنهاد کرده میفرماید: "وَلتَکُن مِنکُم اُمّةٌ یَدعُونَ اِلَی الخَیرِ وَیَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَیَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَاُولئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ": یعنی حتماً باید از شما جمعیت و گروهی باشند که دعوت به خیر وخوبی کرده، امر به عملهای نیک نموده و از کارهای زشت باز دارند که البته آن دسته مردم رستگارانند.

از همین آیه شریفه بخوبی استنباط می شود که یکی از امور مهمه و وظائف عظیمه دولت اسلامی برای حفظ وحدت و اتحاد مسلمین ترتیب و تشکیل جمعیت ودسته ای است که همواره مسلمانان را به وظائف اتحاد و تحذیر از اختلاف وجلوگیری از اموری که موجب افتراق مسلمانان می شود تبلیغ و ارشاد نمایند.

وچون بلای جهان سوز اختلاف فوق العاده خطرناک است لذا در آیه بعد ۱۰۴ همین سوره مبارکه بلافاصله میفرماید: "وَلاتَکُونُوا کَالّذینَ تَفَرّقُوا واختَلَفُوا مِن بَعدِما جاءَهُم البَیّناتُ فَاُولئِکَ لَهُم عَذابٌ اَلیمٌ":

یعنی ازآن مردمی نباشیدکه فرقه فرقه شدندوبعدازآنکه حجت های خدا برایشان آمدبه اختلاف پرداختند. پس برای چنین جماعتی عذابی بس دردناک است .

آنگاه درآیهء بعدبرای تسجیل وتأکیداین امرمهم بازیادآورمی‌شودومیفرماید: "کُنتُم خَیرَ اُمّةٍ اُخرِجَت لِلنّاسِ تأمُرُونَ بالمَعرُوفِ و تَنهَوَن عَنِ المُنکَرِ وَتُؤمِنُونَ باللّه" :یعنی شما بهترین امّتی هستید که برای مردم دنیا بیرون آورده شدید ،ازآنجهت که امربمعروف کرده و ازکارهای زشت مردم را بازمیدارید وایمان بخدا دارید، که معلوم میدارد مزیّتی که افرادبشربریکدیگردارندهمان درایمان بخداست که نتیجه اش ارشادمردم براه حقّ واتّحاد است .

مهمترین اسباب اختلاف وافتراق :

مهمترین وسیله واسباب اختلاف وافتراق دربین مردم، مطالب دینی ومسائل مذهبی است ،زیرا هرملّت ودولتی که حسن نیّت داشته باشندمیتوانندرامورمادّی ومالی با معاملات حسنه بایکدیگرمعاشرت ومعاونت کنندومیتوان آنچنان بایکدیگرزندگی کنندکه اختلاف ونفاق پیش نیاید ،چه هرگاه واقعاً عدالت اجراشودکمترکسی یافت میشود که به حق خودراضی نبوده وبخواهدعلناً بحقّ دیگری تجاوزنماید ،امّا مسائل روحی ومطالب مذهبی که به عددنمیآیدومکیل وموزون نمیشودو حدّونهایتی نداردگذرگاههائی است که ازآن می توان برمردم وملتی وارد شدوآنانرا به اختلاف وافتراق دامنه داری افکندوازهمین جهت است که درنظرقرآن کریم این موضوع بسیارموردا همیت وعنایت قرارگرفته و مسلمانان را ازآن برحذرمیدارد .علاوه برآیات شریفه ای که گذشت در آیات دیگراین کتاب آسمانی این مطلب شدیداً موردتوجّه درامراحتراز واجتناب است چنانکه درآیه ۳۲ سوره ۳۰ الرّوم میفرماید : "ولا تَکُونُوا مِنَ المُشرِکینَ مِنَ الّذینَ فَرَّقُوا دینَهم وَکانُوا شِیَعاً ،کُلُّ حِزبٍ بِما لَدَیهِم فَرِحُونَ" :یعنی هرگزازمشرکان نباشیدازآنکسانیکه دین خود را فرقه فرقه کردندوشیعه شیعه شدندوهرگروهی بدانچه دارندشادمان هستند !

شیعه شیعه وفرقه فرقه شدن بدترین وسیله برای اختلاف و افتراق است .چنانکه فراعنه زمان وجبّاران دوران از همین راه بر مردم مسلط شده وآنان را بجان هم انداخته ،خود به بهره وری واستثمار مستضعفین میپردازند. پروردگار جهان این حقیقت را در آیات قرآن به روشنی یادآور شده از جمله در آیه ۴ سوره القصص میفرماید : "اِنَّ فِرعَونَ عَلا فِی الأَرضِ وَجَعَلَ اهلَها شِیَعاً یَستَضعِفُ طائِفَةً مِنهُم یُذبِّحُ ابنائَهُم وَیَستَحیی نِسائَهم ،اِنَّهُ کانَ مِنَ المُفسِدین" :یعنی فرعون در زمین برتری جست و برای این منظور ملت خود را فرقه فرقه وشیعه شیعه کرد ،طائفه‌ای از ایشان را مستضعف نمود (ناتوان خواست)بدینوسیله پسران ایشان را ذبح کرده و زنانشان را زنده نگاه میداشت،همانا او از جملهٔ مفسدان (تباه کاران)بود.

عذاب شیعه شیعه (فرقه فرقه)شدن در نزد پروردگار جهان از نظر قرآن معادل وشاید بدتر از عذاب زلزله وبُمب اتمی ونترونی وهیدروژنی است که اکنون دنیای ما از ترس آن در وحشت وهراس است؛زیرا این بلای شیعه شدن را در آیه ۶۵ سوره الانعام چنین معرفی می نماید : "قُل هُوَ القادِرُ عَلی اَن یَبعَثَ عَلَیکُم عذاباً مِن فَوقِکُم اَو مِن تَحتِ اَرجُلِکُم اَو یَلبِسَکُم شِیَعاً وَیُذیقَ بَعضَکُم بأسَ بَعضٍ انظُر کَیفَ نُصَرِّفُ الآیاتِ لَعَلَّهُم یفقهون" یعنی بگو ای محمد که خدا قادر است که برانگیزد بر شما عذابی را از بالای سرتان یا از زیر پاهایشان یااینکه آلوده کرده وبپوشاند شما را اختلافات شیعه شیعه شدن را وبدینوسیله بچشاند پاره ای از شما را سختی و رنج (اختلاف عقیده)بعض دیگر را ،نیک بنگر که چگونه آیات خود را به صورتهای گوناگون بیان می کنیم تا مگر ایشان بفهمند .

پس از نظر قرآن اختلاف عقاید و تعدّد و تضادّ آراء شدیده مذهبی عذابی است معادل،بلکه ما فوق تمام عذابها (انفجار بمبهای هیدروژنی) واز آنجا که عذاب تفرّق ومرض تشیع آنچنان مشکل وصعب العلاج است که جز قدرت حضرت احدیت کسی را توانائی آن نیست که آنرا معالجه کند .در آیه ۱۵۹ همین سوره مبارکه (الانعام)میفرماید :

"اِنَّ الَّذینَ فَرَّقوا دینَهم وکانوا شِیَعاً لَستَ مِنهُم فی شَیءٍ اِنَّما اَمرُهم اِلَی اللّه ثُمّ یُنَبِّئهُم بِما کانوا یفعلون" :یعنی همانا کسانیکه دین

خودرا فرقه فرقه کردندوشیعه شیعه شدندترا درکارایشان قدرت و مسئولیتی نیست جزاین نیست که امرایشان دراین اختلاف و افتراق برگشت به خداست،آنگاه خدا ایشان را خبرمیدهدوآگاه میکند بدانچه می‌کنند.

پس مرض اختلاف که موجب افتراق است مَرَضی است که حتّی انبیای بزرگوارنیزهنگامیکه آن مرض شدت گرفت وعمق یافت از معالجه آن ناتوانندواین دردبیدرمان را ما در این زمان با تمام رنج و عذاب آن احساس میکنیم ومتأسفانه ضررهای فاحش بی حدّوحساب آن در جوامع بشری درجریان وطغیان است وعلت آنرا خدای متعال درکتاب آسمانی ما چنین بیان میکند: **"علت اختلافات عقایدکه موجب پیدایش فرقه های مختلف است علمای دینی هرملت هستند".**

پروردگارجهان درسوره البقره آیه ۲۱۳علت اختلاف آدمیان‌راچنین بیان میکند: **"کانَ النّاسُ اُمَّةً واحِدةً ،فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِیّینَ مُبَشِّرینَ وَ مُنذِرینَ وَاَنزَلَ مَعَهُمُ الکِتابَ بالحَقِّ لِیحَکُمَ بَیْنَهُم فیما اختَلَفُوا فیه وَ ما اختَلَفَ فیه الّا الّذینَ اُوتُوه بَعَدَما جائَتهُمُ البَیّناتُ بَغْیاً بَینَهُم"**: یعنی همهٔ مردم درابتدای اجتماع دریک ملت ومذهب (حال یا کفر و یا ایمان؟)بودندپس خدا پیغمبرانی را که بشارت دهنده وبیم‌کننده بودند برانگیخت وبا ایشان‌کتاب راکه راهنمای بحق بودنازل فرمودتابین مردم درآنچه اختلاف پیدا کرده اندحکم‌بحق کندودرحق اختلاف نکردند، مگرکسانی که‌کتاب آسمانی به ایشان داده شدپس ازاینکه بیّنات‌وشواهدی روشن‌ازجانب خدا بسوی ایشان آمدواین‌اختلاف از روی تجاوز وستمکاری درمیان ایشان پیدا شد.

آیه شریفه صریحاً"بیان می کندکه اختلاف علما (آنانیکه‌کتاب به ایشان‌داده شد)برای آن نیست که حق برایشان‌آشکار نشده باشد،بلکه ازجهت بغی وتجاوزوتحاسدوغرضهای مادی چنین اختلاف‌رابوجودآوردند.

درآیه شریفه ۱۹ سوره آل عمران نیزاختلاف مذاهب وادیان‌راعلت وسبب ملایان می دانندچنانکه میفرماید: **"اِنَّ الدّینَ عِندَاللّهِ الاسلامُ، وَ ما اختَلَفَ الّذینَ اُوتُوا الکِتابَ الّا مِنْ بَعدِما جائَهُمُ العِلمُ بَغیاً بَینَهم"**:

یعنی همانا دین درنزدخدا فقط اسلام است وآنانکه کتاب داده شدند (ملایان اهل کتاب) اختلاف نکردند مگربعد ازاینکه علم بسوی ایشان آمد (یعنی حقیقت دین برایشان مسلم شد) وعلت این اختلاف فقط ستمکاری (ریاست طلبی) بودکه دربین ایشان بود.

آیات دیگری درقرآن مجید درتأیید این مطلب است که نظر باختصار وکافی بودن حجت‌ها از آوردن آنها معذوریم، بدیهی است رفع اینگونه اختلاف ودعوت به اتحاد دراین زمان که بسیاری ازبدعتها که موجب اختلاف وافتراق شده است ازجانب حکومت اسلامی بوسیلهٔ اعمال قوهٔ قهریه ممکن وجایز نیست جز ازطریق دعوت به حکمت وموعظه حسنه وآن ازادی بیان برای مخالفین والقاء حجت عقلی ونقلی برایشان است، واما آنچه راکه حاکم وزمامدار امت اسلام موظف است که برای حفظ اتحاد واتفاق ملت انجام دهد آنست که نگذارد اعمالی که باعث جدائی وافتراق افراد ازیکدیگر میشود صورت گیرد، ودربین جماعت مسلمین تفرقه افکنان مجال ترکتازی داشته وازحضور دراجتماعات خودداری کرده ومجالس ومحافل اختلاف افکن تشکیل دهند، یعنی حضور عموم مکلفین دراجتماعات دینی مثل نماز درمساجدکه درآنها علاوه برانجام عبادت ابلاغ احکام دولت ومواعظ ومقررات نیزصورت میگیردخودبهترین وسیله است برای جلوگیری ازاختلاف وتشتت وتفرق افراد ملت وبهمین علت است که درشریعت اسلامی برای حضور درجماعت آنچنان تأکیدات عدیده وتهدیدات شدیده شده است.

۱ــ درجلد۱۸ بحار صفحه ۶۱۴ ازمجالس ابن الشیخ ازرزیق ازحضرت امام جعفرصادق علیه السلام روایت است که درسیرهٔ مبارکه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

"بَلَغَهُ اِنَّ قوماً "لا یَحضُرُونَ الصَّلٰوةَ فی المَسْجِدفَخَطَبَ وَقٰالَ: اِنَّ قَوماً "لا یَحضُرُونَ الصَّلٰوةَ مَعَنا فِی مَساجِدِنا فَلایُوٴاکِلُونا ولایُشارِبونا ولایُشاوِرونا ولایناکحونا ولایأخذوا من فَیْئِنا شَیْئاً" اَوْیَحضُرُوا مَعَنا صلٰوتَنا جَماعةً وَ اِنّی لَاُوشَکُ اَنْ آمُرَبِهِم بِنارٍ تَشْعَلُ فی دَوْرِهِم فَاُحرِقَها عَلَیهم اَوْیَنْتَهونَ قالَ علیه السَّلامُ فَاَمْتَنَعَ المُسْلِمُونَ عن مُوٴاکِلَتِهِم ومُشاوِرَتِهِم وَمُناکِحَتِهِم

حتی حَضَروا جَماعةً معَ المسلمین" :یعنی به امیرالمؤمنین خبر رسید که گروهی برای نماز در مسجد حاضر نمیشوند ،پس آن جناب خطبه ای خوانده فرمود :گروهی هستند که با ما در مساجد ما برای نماز حاضر نمیشوند اینان نباید با ما هم خوراک شده ونباید با ما بیاشامند ونباید با ماهم مشورت شوند ونباید با ما زناشوئی نمایند ونباید از خزانهٔ بیت المال ما چیزی دریافت کنند ،مگر اینکه با ما در نماز جماعت حاضر بشوند وگرنه ممکن است دستور دهم که آتش درخانه های ایشان افروزند وخانه هایشان را برایشان بسوزانم ،مگر اینکه از این عمل (عدم حضور در جماعت) خودداری کنند .حضرت صادق علیه السلام فرمود :بموجب این دستور مسلمانان از هم خوراکی وهم مشورتی وخویشاوندی زناشوئی با ایشان خودداری کردند تا اینکه آن گروه درجماعت با مسلمانان حاضر شدند .

۲ ـ درکتاب کافی از زراره ازحضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اعلام فرمود : "مَنْ سَمِعَ النِّداءَ فَلَمْ یُجِبْهُ مِنْ غَیرِعِلَّةٍ فَلاصَلوٰةَ لَه" :یعنی هرکس صدای حاضرباش (اذان) را بشنود وبدون علت اجابت نکند نمازی برای او نیست .(نمازش باطل است)

۳ ـ ودر من لایحضره الفقیه صدوق علیه الرحمه باب الجماعة و فضلها حدیث ۳ ـ "وقالَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّی اللّه عَلیهِ وآله :لِقَوْمٍ لَتَحْضُرَنَّ المَسْجِدَ اَوَلاُحرِقَنَّ عَلَیکُم مَنازِلَکُم" :یعنی رسول خدا صلی اللّه علیه وآله بگروهی که درجماعت حاضر نمیشدند فرمود :بایدحتما" درمسجد حاضر شوید وگرنه منزلهای شما را آتش میزنم (میسوزانم) .

۴ ـ دروسائل الشیعه شیخ حرعاملی باب کراهة ترک حضور الجماعة ازمجالس صدوق ازعبدالله بن میمون ازحضرت صادق علیه السلام ازپدران بزرگوارش که فرمودند : "قَدِاشْتَرَطَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّی اللّه عَلیهِ وآله علی جیرانِ المَسجِدشُهُوداً لِصَّلوٰةِ ،وقال(ص) لَیَنْتَهِیَنَّ اَقوامٌ لایَشهَدُونَ الصَّلوٰةَ اَوَلَاٰمُرَنَّ موءَذِّناً یُوءَذِّنُ ثُمَّ یُقیمُ ثُمَّ آمُرُرَجلاً مِنْ اَهلِ بَیتی وَ هُوَ عَلّی(ع) فَلیُحرِقَنَّ عَلیٰ قومٍ بُیوتَهم بِحزَمِ الحَطَبِ لِاَنَّهم لایأتُونَ الصَّلوةَ "(این حدیث درمحاسن برقی جلد ا صفحه ۸۴) :یعنی پیغمبرخدا صلی اللّه علیه وآله با همسایگان مسجدشرط کردحاضرشدن درنماز را وفرمود :آنهائیکه برای

نماز حاضر نمیشوند با ید از اینکار خودداری نمایند وگرنه دستور میدهم موءذنی را که اذان بگوید آنگاه اقامه را نیز بگوید سپس امر میکنم مردی از اهل بیت خودم را که آن علی هست تا با دسته های هیزم خانه های آن گروهی را که به نماز نمی آیند بسوزانند .

۵ ـ در کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی جلد ۳، صفحه ۲۶۶ چاپ نجف وکتاب الوافی مرحوم فیض جلد ۵، صفحه ۱۷۵، ووسائل الشیعه شیخ حر عاملی باب مذکور : "**عن ابن ابیَ یعفور عَنْ اَبی عبَدِ اللّهِ علیه السلام قال: هَمَّ رَسُولُ اللّهِ صَلَّی اللّهِ عَلَیه وآله باَحراقِ قَومٍ فی مَنٰازِلِهِمْ کٰانُوا یُصَلّوُنَ فِی مَنازِلِهم ولایُصلّون الجَماعَۀ ،فَاَتٰاهُ رَجُلٌ اَعمیٰ ،فَقال: یٰارَسُولَ اللّه اِنّی ضَریرٌ اَلبصر وَرُبَّمٰا اَسْمَعُ النِداءَ وَلااَجِدُمَنْ یَقُودُنی اِلیَ الجَماعۀِ و الصّلاۀِ مَعَکَ فَقٰالَ لَهُ النبیّ صَلّیَ اللّهُ علیه وَآله شَدَّ مِنْ منَزِلِکَ اِلی المَسْجِدِ حَبْلاً واَحضُرِ الجَمٰاعۀَ** " :یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود :پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله تصمیم گرفت که گروهی را که در منزلهای خود نماز میخوانند وبه نماز جماعت حاضر نمیشدند بسوزاند! مردی کور بخدمت آنحضرت آمد وعرض کرد یا رسول اله من نابینایم وبسا اتفاق می افتد که صدای اذان را میشنوم ،اما کسی را نمییابم که مرا به مسجد بیاورد تا نماز با تو گذارم ،پیغمبر فرمود :از منزل خود طنابی به مسجد ببند و بدینصورت به جماعت حاضر شو) .در این حدیث تصریح است که حتی کور هم از عدم حضور در جماعت معذور نیست .

۶ ـ در وسائل الشیعه باب کراهه ترک حضور الجماعه از محمد بن علی ابن محبوب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شنیدم که امام فرمود : "**اِنّ اُنٰاساً کٰانوُا عَلیٰ عَهدِ رَسُولِ اللّهِ صَلّی اللّهُ عَلیه وَآله اَبْطَأُوا عَنِ الصَلوۀِ فی المَسْجِدِ فقٰالَ رَسُولُ اللّه صلیّ اللّهُ علیه وآله لَیُوشَکَّ قَومٌ یَدَعُونَ الصَلوۀَ فی المَسجِد اَنْ نأمر بِحَطَبٍ فَیُوضَعُ علی اَبْوابِهِمْ فیوقَدُ عَلیهم نٰارٌ فَتُحَرِّق علیهم بیُوتَهم** " :یعنی در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله مردمانی بودند که از حضور در مسجد برای نماز خودداری میکردند رسول خدا فرمود :گروهی که نماز در مسجد را واگزارند وترک میکنند بیم آن میرود که دستور دهیم به جمع هیزم بر درخانه های ایشان آنگاه آنها را

برایشان برافروزندتا خانه های ایشان برایشان سوخته شود (یابسوزاند).

۷ــ در مستدرک الوسائل حاجی نوری ازکتاب زید النرسی ازحضرت امام جعفرصادق علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرمود: "اِنّ قَوماً جَلَسُوا عَنْ حضُورِ الجَماعةِ فَهَمَّ رسولُ اللهِ صلی الله علیه وآله اَنْ یشعل النّارَ فی دوَرِهم حتّیٰ خَرَجوا وَحضَروا جَماعةَ المسلِمین" :یعنی گروهی از حضور درجماعت تقاعدورزیدند ،پس رسول خدا صلی الله علیه وآله تصمیم گرفت که درخانه های ایشان آتش برافروزد ،لذا بیرون آمدند و به جماعت مسلمانان حاضرشدند.

۸ــ درکتاب احکام السلطانیه ماوردی صفحه ۲۴۴: "رُوِیَ عن النّبیّ صلی الله علیه وآله وسَلّم ولَقدْهمَمْتُ اَن آمرَاَصحابی اَن یجمَعوا حَطَباً و آمُرَبالصّلٰوةِفیوذَن لَها وتُقامُ ثُمَّ اُخالِفُ الیٰ مَنازِلِ اَقْوامٍ لایَحضُرُونَ الصّلٰوةَفَاُحْرِقُها عَلیهم" :یعنی ازپیغمبرخدا (ص)روایت شده که فرمود: بسا هست که تصمیم میگیرم که اصحاب خودرا امرنمایم که هیزمی جمع ــ آوری کنندودستوربه نمازدهم تا اذان گفته شودونمازبرپا گرددآنگاه بمنزلهای کسانیکه به نمازحاضرنمیشوندگذرکنم ومنازلشان برایشان بسوزانم!

بدیهی است که حضوردرمسجدگرچه مقصدعمده ازآن ادای نمازاست امّا چون مسجددرزمان رسول خدا ومدّتها پس ازآنحضرت تنها مکانی بودکه اکثربلکه تمام امورا جتماعی و دولتی درآن حل وفصل می شدواعراض از آن اِعْراض ازامورا جتماعی بوده ،لذا رسول خدا (ص)کسانی راکه ازحضور دراجتماع که موجب اتحادات خودداری می کردندتا سرحدسوزانیدن تهدیدمیفرمود .مسئلهٔ توجّه حاکم ودولت اسلام به این موضوع ازعنایت تام به وحدت واتحادمسلمین خیلی روشن است برای کسی که به کیفیت سیرت رسول خدا (ص)ومسلمین صدراول مطلع باشدواهتمام پیغمبر بزرگواربدین امرمهم که آن را درحضورمسلمانان بمسجدوانجام نماز جماعت نمایش میدادبسی واضح است.

۹ــ چنانکه درکتب معتبره ازسیره آنحضرت بصحت پیوسته است که: "قالَ رَسُولُ اللّه (ص)لاصَلٰوةَ لِمَن لایُصَلّی فِی المَسجِدِمَعَ المُسلِمینَ الاّ مَنْ

عِلةٍ وَوَجَبَ هجرانُهُ وإنْ رُفِعَ الی اِمامِ المُسلِمینَ اَنذَرَهُ وحَذَّرَهُ وَمَنْ لَزِمَ جَماعَةَ المُسلِمینَ حَرُمَتْ غیبَتُهُ وَثَبَتَتْ عَدالَتُه " :یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود :برای کسی که در مسجد مسلمانان نماز نگذارد، نمازی نیست مگر اینکه علتی (از قبیل بیماری ومسافرت) داشته باشد ،وآنکس که درخانهء خود لمیده بحال اعراض واز حضور درجماعت ما روی گردانیده غیبتی ندارد (غیبتش حلال است) وهرکس از جماعت مسلمانان روی گردان باشد عدالتش ساقط شده و دوری و اجتناب ازوی واجب میگردد ،واگر خبر او را به نزد پیشوای مسلمانان برند وی را بیم داده و میترساند .امّا آنکس که ملازم جماعت مسلمین باشد غیبت او حرام و عدالت او ثابت میشود .)

در موضوع اهمیّت اتحاد واحتراز از افتراق احادیث بسیاری از پیغمبر مختار وائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین صادر شده که ما پاره ای از آن را در کتاب حکومت اسلام جلد اول آورده ایم ،ودر اینجا فقط به ده حدیث اکتفا نموده ایم که حدیث دهم را از نهج البلاغه از خطبه ۱۲۵ می آوریم که در آن حضرت مولی المُوَحّدین امیرالموءمنین علی علیه السلام میفرماید:

۱۰ ـ "والزِموا السَّوادَ الاعظم فَاِنّ یَدَ اللّه مَعَ الجَماعَةِ وَاِیّاکُم وَالفُرقَةَ فَاِنّ الشّاذَّ مِنَ النّاسِ لِلشَّیطانِ کَما اِنّ الشّاذَّ مِنَ الغَنَمِ لِلذّئبِ اَلامَنْ دَعی اِلی هذا الشِّعارِ فَاقتُلوُهُ وَلَوکانَ تَحتَ عِمامَتی هذه :یعنی ملازم سواد اعظم وجمعیت مسلمین باشید برای اینکه دست خدا با جماعت است وحذر کنید از تفرقه وپراکندگی برای اینکه کسی که از مردم تک افتاد نصیب شیطان میشود چنانکه گوسفندی که از گله تک افتاد نصیب گرگ میشود . آگاه باشید که هرکه به این شعار (کناره گیری واختلاف با جماعت) دعوت نماید او را بکشید هرچند در زیر این عمامه من باشد (یعنی اگر خود من هم باشم مرا بکشید) . عمامه بمعنی زره خود و مغفر و دستار هم آمده است .

وظیفهء حکومت اسلامی در این مورد همان است که از کناره گیری و تفرقه افکنی افرادی بنام آزادی و مرام حزبی و از این قبیل بهانه ها باید جلوگیری کند و در اوقات پنجگانه نماز مراقبت نماید که عموم مسلمانان بدون عذر و غیر مستثنی درجماعت حاضر شوند و احکام و اوامر دولت را که در این اوقات ابلاغ میشود بشنوند و قوانین و احکام حکومت اسلامی بدون

عذر به مرحلهٔ اجرا درآید.

هرگاه این دستور موکد و محکم الهی در جامعهٔ اسلامی انجام شود مجالی برای منافقین و دشمنان دورویه اسلام دست نمیدهد که موجب تفرقه افراد و تزلزل جامعه و شکست اجتماع شوند، وگوش به هرزه های زمان که به نام آزادی در این عصر دردها نهایت ندهند، زیرا اگر برای حفظ وحدت عملی بهتر از آنچه در شریعت مطهره مقرر است ممکن بود خدا و رسول از ابلاغ و اعلام آن مضایقه نمیفرمودند و بسی روشن است که اگر این رویه و طریقه مرضیه بوسیلهٔ دولت و مراقبت آن اجرا شود، زیرا این یکی از اوامر محکمهٔ الهیه است، در اینصورت است که دیده خواهد شد که کشور اسلامی بهترین کشور روی زمین گردیده است بنحوی که بهتر از آن ممکن، بلکه متصور نیست.

وظیفهٔ دوم ـ حکم بحق وقضاوت بعدل واجرای مساوات در بین اهل اسلام:

یکی دیگر از وظایفی که برعهدهٔ حاکم اسلام و امام است حکم به حق وقضاوت به عدل و اجرای مساوات بین اهل اسلام است. در اینجا مقصود از قضاوت، قضاوت در دعاوی و امور شخصی مسلمین نیست، زیرا آن کار به عهدهٔ قاضی و داوری است که در هر شهر و محلی از جانب پیشوای مسلمانان نصب میشود و طبق موازین شرعی و استنباط فقهی صورت میگیرد، وگاه باشد که شخص حاکم (امام) نیز خود بدینکار بپردازد. هرچند در آن قضاوت رعایت عدل ومساوات میشود و هیچ فردی برفرد دیگر امتیازی ندارد، لیکن آن مطلبی است که فرع این وظیفهٔ بزرگی است که برعهدهٔ حاکم اسلام است. مراد از این حکم بحق همان اجرای مساوات بین عموم مسلمین، بلکه کلیهٔ کسانیکه در تحت ذمهٔ اسلامند می باشد.

ما در چندسال قبل در کتابی که در موضوع خُمس نوشتیم مطالبی درباب عدم امتیاز فردی برفردی، یا اجتماعی بر اجتماعی در خصوص حدود و حقوق آوردیم که عین آن مطالب چون در اینمورد وارد است میآوریم. در آنجا گفتیم:

عقلاً هیچ فردی برفردی دیگر و هیچ قومی برقومی ازحیث نسب و

نژادو قبیله و عشیره و وطن و مسکن و امثال آن مزیت و رجحانی ندارد و فضیلت هرکس در چیزی است که آن را خود کسب مینماید و چنین فضیلتی قابل جَرَیان و سَرَیان وارث و میراث به دیگری نیست، زیرا فضائل نفسانی یک فرد چون مال و ضیاع و عقار نیست که آن را بتوان به غیر خود به ارث انتقال داد یا به او بخشید، و تنها طریق کسب فضائل، سعی و کوشش خود شخص است نه فضائل آباء و اُمّهات. این مطلب از حیث بداهت خود مسلّم است و احتیاج به بیان و بیّنه و برهان ندارد.

اما نقلاً: در این باره آیات کتاب آسمانی بهترین سند است که از خصوصیات این دین مبین لغو امتیازات موهوم نژادی و افتخارات پوچ و بی حقیقت انتساب به آباء و امهات چنین و چنانی است. در آیات شریفه این کتاب مبین در اولین آیه سوره شریفه النساء پروردگار عالم جمیع بنی آدم را از یک پدر و مادر دانسته و با یادآوری این حقیقت تمام آنان را با یکدیگر برابر و برادر شمرده میفرماید:

۱ـ **"یا ایّها النّاس اتّقوا ربّکم الّذی خلقکم من نفسٍ واحدةٍ و خلق منها زوجها و بثّ منهما رجالاً کثیراً و نساءً"**: یعنی ای همه مردمان از پروردگار خودتان که همه شما ها را از یک نفس آفریده و جفت او را نیز از وی آفرید و از آن دو نفر مردان و زنان بیشماری پراکند. بترسید و تقوی پیشه کنید). با این بیان روشن و منطق متقن و مبرهن معلوم می‌دارد که هیچ فردی را بر فرد دیگر از حیث پدر و مادر مزیّتی نیست.

۲ـ در آیه ۱۲ سوره الحجرات نیز میفرماید: **"یا ایّها النّاس انّا خلقناکم من ذکرٍ و انثی، و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا، انّ اکرمکم عند اللّه اتقیکم، انّ اللّه علیمٌ خبیر"**: یعنی ای همه مردمان همانا ما شما را از یک نفر نر و یک نفر ماده آفریدیم و شما را طائفه ها و قبیله ها گردانیدیم تا بدینوسیله یکدیگر را بشناسید. همانا گرامیترین شما در نزد خدا با تقواترین شماست و همانا خدا بسیار دانا و آگاه است.

پس بنصّ صریح آیات الهی هیچ کس را بر هیچ کس از حیث نسب و نژاد و طائفه و قبیله امتیازی نیست. اما اینکه میفرماید: گرامیترین شما در نزد خدا با تقواترین شماست، یعنی امتیاز فقط در تقوی است.

بدیهی است این امتیاز نیز در دنیا نمیتواند موجب افتخار و تفاخر و تمایز بر دیگری باشد زیرا :

اولا" ـ شناختن با تقواترین مردم فقط با خداست وکسی غیر از علام الغیوب نمیتواند مدعی شناختن باتقواترین مردم باشد .

ثانیا" ـ آن کس که خود ادعای تقوی کند ، مرتکب بی تقوائی شده است ، زیرا چنین کسی مُعجب بنفس وخودخواه است وچنین کسی با تقوی نیست ودچار خیالات شیطانی است . پس این ادعا برای حیازت امتیاز از هیچکس مسموع نیست .

ثالثا" ـ مزد واجر تقوی با خداست وهیچکس از هیچکس نمیتواند مزد تقوای خود را جز از خدا مطالبه نماید .

۳ ـ پروردگار عالم در چند آیه از آیات کتاب مجید خود مسلمانان را با یکدیگر برادر خوانده وپر واضح است که برادر را بر برادر از حیث نسب وقبیله ووطن وطائفه مزیتی نیست ، چنانکه درباره قصاص در آیه ۱۷۸ سوره البقره میفرماید : "**فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ اَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ**" : که در عفو قاتل مسلمان را برادر مقتول مسلمان میدانند . و در آیه ۲۲۰ همین سوره درباره یتیمان مسلمان میفرماید : "**وَاِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ**" : اگر با ایشان آمیزش کنید آنان درحکم دین برادران شمایند . ودرسوره الحجرات آیه ۱۰ میفرماید : "**اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ**" : همانا موءمنان همه با یکدیگر برادرانند . ودر آیه ۱۰۳ سوره آل عمران ضمن شمارش نعمتهای الهی می فرماید : "**فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا**" : خدا درمیان دلهای شما الفت ومهربانی قرار داد وصبح کردید درحالیکه به نعمت الهی با یکدیگر برادران بودید . و درباره مشرکین همینکه توبه کنند واقامه نماز وایتاء زکوه نمایند میفرماید : "**فَاِنْ تَابُوا وَاَقَامُوا الصَّلوةَ وَاٰتَوُا الزَّكوةَ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ**" (آیه ۱۱ سوره التوبه) ، ودر آیه ۵ سوره الاحزاب درباره کسانیکه حتی پدر و مادرشان را نمیشناسیم میفرماید : "**فَاِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ**" : یعنی اگر پدرهای مسلمانانی را هم نمیشناسید ، بهرصورت دردین برادران شمایند . وبالاخره درسوره الحشر آیه ۱۰ ازجمله دعاهائی

که ما مسلمانان با یدبرای یکدیگرکرده و از خدا بخواهیم آنست که بگوئیم: "رَبَّنَا اَغفِرلَنَا وَلِاِخوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونَا بِالاِیمانِ": از این که تمام مسلمانان از اولین و آخرین با یکدیگر برادروبرابرند، لذا برای یکدیگر استغفار کرده میگویند: پروردگارما، ما را وبرادران ما را که قبل از ما در دین برما سبقت گرفتند بیامرز.

خدای سبحان در بسیاری از آیات قرآن حتّی پیغمبران را با قوم خود که اکثرکافر بودند برادر میخوانند، چنانکه در این آیات میفرماید:

"کَذَّبَتْ قَومُ نُوحٍ المُرسَلِینَ، اِذْقالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ نُوحٌ اَلاتَتَّقُونَ" آیه ۱۰۶ سوره الشعراء (نوح برادرقوم خوداست)

"کَذَّبَتْ عادٌ المُرسَلِینَ، اِذْقالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ هُودٌ اَلاتَتَّقُونَ" آیه ۱۲۴ سوره الشعراء (هودبرادرقوم خود است)

"کَذَّبَتْ ثَمُودُ المُرسَلِینَ، اِذْقالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ صالِحٌ اَلاتَتَّقُونَ" آیه ۱۴۱ سوره الشعراء (صالح برادرقوم خود است)

"کَذَّبَتْ قَومُ لُوطٍ المُرسَلِینَ، اِذْقالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ لُوطٌ اَلاتَتَّقُونَ" آیه ۱۶۱ سوره الشعراء (لوط برادرقوم خوداست) یعنی پیغمبران را برادر قومشان خوانده است.

"وَاذکُرْ اَخا عادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَومَهُ بِالاحقافِ" آیه ۲۱ سوره الاحقاف:

که درتمام این آیات انبیای الهی وپیغمبران عظیم الشأن که مقربان درگاه احدیت هستندو از تمام جهات فضیلت حائز عالیترین مقام می‌باشند پروردگار عالم آنان را برادران بنی آدم می شمارد که دربهره گیری از تمتّعات حیات بر دیگران هیچگونه مزیّتی ندارندو اگرکفار مؤمن شوند درتمام موارد معاشرت حتی با پیغمبران در این جهان دریک پایه و حدبوده و در دنیا هیچکس را برهیچکس از این جهات فضیلت و مزیّتی نیست و اگر می بینیم که درپاره ای خصائص، پیغمبر را امتیازی است، چون بلند نکردن صدا بالای صدای پیغمبر (لاتجهروا اَصواتَکُم فَوقَ صَوتِ النَّبِیّ) یا حرمت نکاح زنان پیغمبر (وَلا اَنْ تَنکِحُوا اَزواجَه) برای آن است که چون جنابش حامل رسالت الهی است با این تشریفات، حرمت رسالت شخص او محفوظ بماند تا بالمآل، رسالت او امر الهیه با حفظ حیثیت حق خود ابلاغ شود.

احادیث شریفه در اخوّت بنی آدم و مساوات انسانها:

اما احادیث شریفه ای که در این مورد از ناحیه اولیای اسلام صدور یافته از حدّ احصاء خارج است و ما فقط به چند حدیث اکتفا مینمائیم که در بین عموم مسلمین در حدّ شهرت و تواتر است، از آن جمله فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه مشهوره "حجة الوداع" است که در آن در این باره فرمود:

۱ـ "اَیُّهَاالنّاسُ اِنَّ رَبَّکُمْ واحِدٌ وَاِنَّ اَباکُمْ واحِدٌ، کُلُّکُم لِآدَمَ (مِنْ آدم) وَآدَمُ مِنْ تُرابٍ، اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ اَتْقیٰکُمْ، وَلَیْسَ لِعَرَبِیٍّ عَلیٰ عَجَمِیٍّ وَ لا لِلْاَبْیَضِ عَلَی الاَسْوَدِ فَضْلٌ اِلّا بِالتَّقْویٰ": ای مردم همانا پروردگار شما یکی است و پدر شما نیز یکی است همه شما فرزندان آدمید و آدم از خاک است همانا گرامیترین شما در نزد خدا با تقواترین شما است، هیچ عربی بر هیچ عجمی، و هیچ سفیدی بر هیچ سیاهی برتری ندارد مگر به پرهیزگاری.

۲ـ در مَنْ لایَحضُرُهُ الفقیه قال(ص): "اَلنّاسُ کَاَسْنانِ المُشْطِ سَواءٌ" مردم چون دندانه های شانه همه یکسانند.

احادیثی که از پیغمبر مختار و ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار در این خصوص وارد شده چنانکه گفتیم از حدّ احصاء خارج است از آن جمله در من لایحضره الفقیه در باب وصایا النبیّ (ص) لِعلیّ علیه السلام این کلمات آمده است:

۳ـ "یاعَلِیُّ اِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَتَعالیٰ قَدْ اَذْهَبَ نَخْوَةَ الجاهِلِیَّةِ وَ تَفاخُرَها بِآبائِها اَلا اِنَّ النّاسَ مِنْ آدَمَ، وَآدَمُ مِنْ تُرابٍ وَاَکْرَمُهُم عِنْدَ اللّهِ اَتْقاهم": این حدیث بطرق مختلف و اندکی تفاوت در کتب فریقین موجود است، یعنی یا علی خدای تبارک و تعالی نخوت جاهلیّت و فخر فروختن به پدرها را بوسیله اسلام از بین برد، آگاه باش که همه مردم از نسل آدمند و آدم خود از خاک بود و گرامیترین شما در نزد خدا با تقوی ـ ترین شما است.

۴ـ در حدائق النّاضره شیخ یوسف بحرانی جلد ۱۲ صفحه ۲۲۷ چاپ نجف از کتاب تهذیب شیخ طوسی بسندش از حفص بن غیاث آورده است: "قالَ

سَمِعتُ اَبا عبدِالله علیه السلام یقول وَسُئِلَ عن قسمت بیتِ المال فقال اهلُ الاسلام هم ابناءُ الاسلام اُسوّی بینهم فی العطاء وفضائلهم بینهم وبین الله اجعلهم کبنی رجلٍ واحدٍ وهذا فعلُ رسولِ الله فی بدو امره ...":

یعنی حفص گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: (در حالی که از آنحضرت سئوال کرده بودند از قسمت کردن بیت المال) آن جناب فرمود: تمام اهل اسلام فرزندان اسلامند و من در تقسیم عطا بین آنها به طریق مساوی عمل میکنم و هرگاه فضائلی داشته باشند بین آنها و خدا محفوظ است من آنان را چون فرزندان یکنفر میدانم و این عملی بود که رسول درهمان ابتدای امر نبوت انجام میداد...

۵ـ درعیون اخبار الرضا از محمدبن موسی بن نصر از پدرش روایت کرده است که مردی بحضرت رضا عرض کرد: "والله ما علی وجه الارض اشرف منک اباء فقال علیه السلام: التقوی شرفهم وطاعة الله احظتهم فقال له آخر انت والله خیر الناس فقال له لاتحلف یا هذا خیر منی من کان اتقی لله عزوجل واطوع له والله ما نسخت هذه الآیة: وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم": یعنی به خدا سوگند در روی زمین کسی از جهت نسبت به پدران از تو شریفتر نیست. حضرت فرمود: شرف آنها بجهت تقوای شان بود و فرمانبری از خدا سرمایه شان بود. شخص دیگری گفت: به خدا سوگند تو بهترین مردمی! حضرت فرمود: ای فلان سوگند مخور، بهتر از من آن کسی است که نسبت به خدا با تقوی تر و فرمانبردارتر است. به خدا قسم این آیه شریفه نسخ نشده است که می فرماید: "وَجَعلناکم شعوبا" وقبائل لتعارفوا ..." ترجمه آیه قبلا" گذشت.

۶ـ در بحار الانوار جلد ۱۵، صفحه ۱۸۲ چاپ کمپانی: "المشکوة من المحاسن عن امیر المؤمنین علیه السلام قال: من استقبل قبلتنا واکل ذبیحتنا وآمن بنبیّنا وشهد شهادتنا دخل فی دیننا اجرینا علیه حکم القرآن وحدوده الاسلام لیس لاحدٍ علی احدٍ فضلٌ الا بالتقوی الا ان للمتقین عندالله افضل الثواب واحسن الجزاء والمئاب": یعنی امیرالمؤمنین

علی علیه السلام فرمود: کسیکه روی به قبله ما آورده وگوشت ذبیحهٔ مارا بخورد وبه پیغمبر ما ایمان آورده وشهادت ما را (شهادتین را) شهادت دهد در دین ما داخل شده است وحکم قرآن وحدود اسلام را جاری می کنیم، هیچکس را بر هیچکس فضیلتی نیست جز به تقوی. آگاه باش همانا برای باتقوایان در نزد خدا بهترین ثواب ونیکوترین جزا ومآب است.

۷ـ درکتاب وسائل الشیعه کتاب الجهاد باب ۳۹ ـ التسویة بین الناس وقسمة المال از کتاب کافی: "... عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ اَبی عَبْدِاللّهِ علیه السلام قال: لَمّا وُلّیَ علی علیه السلام صَعِدَ علی المِنبَرِ فَحَمِدَ اللّهَ وَاَثْنیٰ عَلَیهِ ثُمَّ قال: اِمّا اِنّی وَاللّهِ ما اَرْزأ کم مِنْ فَیئِکم هٰذِه دِرْهَماً ما قٰامَ بی عَذقٌ بِیثْرِبٍ فَلْتُصَدِّقُکُم اَنفُسُکم اَفَتَرَوْنی مانِعاً نَفسی وَمُعطیکُم قٰالَ: فَقٰامَ اِلَیهِ عقیلُ کَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ فَقٰال: فَتَجْعَلُنی واَسْوَدَ فی المَدینَةِ سَواءً فقال: اِجْلِسْ ما کٰانَ هٰهُنا اَحَدٌ یَتَکلَّمُ غَیرُکَ وما فَضْلُکَ عَلَیهِ الا بِسابِقَةٍ اَوْتَقْوىٰ؟! : یعنی محمدبن مسلم که از اصحاب بزرگوار حضرت صادق است از آنحضرت روایت میکندکه فرمود: همینکه حضرت علی امیرـ المؤمنین ولایت یافت بر منبر برآمد پس خدا را حمد وثنا گفت آنگاه فرمود: به خدا سوگندکه من از این درآمدفئ شما درهمی کم نمیکنم، یعنی برای خودم چیزی برنمیدارم، مادامی که نخل خرمائی برای من در یثرب برپاست (یعنی نخلهائی که خودم در مدینه غرس کرده ام) بایداین حقیقت را خودشما هم تصدیق کرده باشید، آیا شما می پندارید که من خودرا از این اموال مانع شوم، واین به شما ببخشم؟! حضرت صادق فرمود در این هنگام عقیل برادر آنحضرت برپا خاست وگفت: پس دراینصورت مرا بایک غلام سیاه که دراین شهر است یکسان خواهی کرد؟ علی علیه السلام فرمود بنشین، دراینجا کسی غیرتو نبودکه سخن گوید؟ ترا چه فضیلتی برآن سیاه است جز بسابقه در اسلام وتقوی؟! (که هیچکدام موجب تفاوت وتفاضل نیست واجر آن با خداست).

۸ـ درکافی، وجلدهشتم بحار صفحه ۳۹۳: "... عَنْ محمّد بن جعفر العقبی رَفَعَهُ قٰال: خَطَبَ اَمیرُ المؤمنین علیه السلام فَحَمِدَ اللّهَ وَاَثْنیٰ عَلَیه ثُمَّ قال: ایّها النّاس اِنّ آدَم لَمْ یَلِدْ عَبْداً وَلا اَمَةً واِنّ النّاس کُلّهُم

اَحرارٌ وَلكِنَّ اللّهَ خَوَّلَ بَعضُكم بَعضًا" (۱) ، فَمَنْ كانَ لَهُ بَلاءٌ فَصَبَرَ في الخيرفلا يَمُنَّ بِه علَى اللّهِ عَزّوجَلَّ الاّ وَقَدحضَرَشَئٌ ونَحنُ مُسَوُّونَ فيه بيَنَ الاَسوَدِ وَ الاحَمر . . . قالَ فَأعطَى كُلَّ واحِدِه ثَلاثَةَ دنانيرواَعطى رَجُلاً مِنَ الانصار ثَلاثَةَ دنانيرَوَجاءَ بَعدُ غلامٌ اَسوَدُفاَعطاه ثَلاثَةَ دَنانيرَفقالَ الانصاري يا اَميرَالمؤمِنين هذا غُلامٌ اَعتقتُهُ بِالأمسِ تَجعَلُني وَاِيّاهُ سواءٌ ؟ فقال انّي نَظَرتُ في كتابِ اللّهِ فلَمْ اَجِدلِوُلدِ اسمعيلَ عَلى وُلدِ اسحاقَ فَضلاً :

یعنی محمدبن جعفرعقبی سندحدیث را بالا برده (حدیث مرفوع) تا آنجا که گفت: امیرالموءمنین علی علیه السلام خطبه ای خواند و در آن خدا را حمد و ثنا کرد ، آنگاه فرمود : ای مردم حقیقت آنست که آدم نه مرد بنده زائید ، و نه زن کنیز ! و در حقیقت همهء مردم آزادند ، ولی خدا شما را آن چنان کرد که پاره ای بر پاره دیگر تفضّل و تسلّط یافت ، پس هر کس را آزمایشی بوده و در آن شکیبائی در امر خیر نموده بر خدا نباید منت گذارد . آگاه باشید چیزی از خراج و در آمد اراضی بدست آمده است که ما آنرا بین سیاهپوست و سرخپوست به تساوی تقسیم میکنیم . . . . راوی گفت پس حضرت به هر نفر سه دینار عطا فرمود و بمردی از انصار سه دینار داد ، آنگاه غلام سیاهی آمد حضرت به او هم سه دینار داد ؛ مرد انصاری غرض کرد یا امیرالموءمنین این غلامی است که من دیروز او را آزاد کرده ام ، مرا با او یکسان شمرده مساوی میداری ؟! حضرت فرمود : من به کتاب خدا نگریستم و در آنجا هیچ برتری و تقدمی برای فرزندان اسمعیل بر فرزندان اسحق ندیدم ! (فرزندان اسمعیل که بارزترین آنها بنی هاشم هستند بر فرزندان اسحق که در آن زمان یهودیان بودند) یعنی هیچکدام بر دیگری مزیّتی ندارد . (یعنی هرگاه مسلمان بودند فرزندان اسمعیل و فرزندان اسحق تماما برابرند)

---

۱ ــ شاید اشاره حضرت به آیه شریفه ۷۱ سوره النحل است که میفرماید : **"والله فضل بعضكم على بعض في الرزق فما الذين فضلوا برادي رزقهم على ما ملكت ايمانهم فهم فيه سواء أفبنعمة الله يجحدون"** : یعنی خدا پاره ای از شما را برپاره ای دیگر در روزی ونعمت فزونی بخشید ، پس کسانیکه فزونی داده شدند روزی خود را به کسانیکه زیردست آنها بودند ردنکردند درحالیکه در آن با یدیکسان باشند ، آیا نعمت خدا را انکار می کنید ؟ روشن ترین آیه در تساوی روزی .

۹ - درکتاب الغارات جلد۱ص ۷۰ابواسحق ابراهیم بن محمد الثقفی متوفای سال۲۸۳ که درجلدهشتم بحار صفحه ۶۸۴چاپ تبریز نیز آمده است و شیخ حرّعاملی در وسائل الشیعه جلد ۲صفحه ۴۳۱چاپ امیربهادنیز آورده است: "عَنْ شَیخ لَنا عَنْ ابرٰاهیم بن اَبی یحیی المَدَنی عَنْ عَبدِاللّهِ بنِ اَبی سُلَیْم عَنْ اَبی اِسحٰق الهَمْدانی: اَنَّ امرأتَین اَتَیٰا علیّاً علَیهِ السّلام عِندَ القِسْمَةِ اِحدیٰهُما مِنَ العَرَب وَالاُخریٰ مِنَ المَوالی، فَاَعطیٰ کُلَّ واحِدَةٍ خَمْسَةً وَعِشْرینَ دِرْهَماً وکُرّاً مِنَ الطَّعامِ، فَقالَتِ العَرَبیّةُ یا اَمیرَالمؤمنینَ اِنّی اِمرأةٌ مِنَ العَرَب وَهذهِ امْرأةٌ مِنَ العَجَم، فَقالَ عَلیٌّ علیه السلام وَاللّهِ لااَجِدُ لِبَنی اسمٰعیلَ فی هٰذا الفَیءِ فَضْلاً عَلیٰ بَنی اسحق": یعنی درهنگام قسمت عطا یا دونفرزن آمدندخدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که یکی از آن دوزن عرب بودوآن دیگری ازموالی (عجم) حضرت به هریک بیست و پنج درهم پول ومقداری خوراکی عطا فرمود، آن زن که ازعرب بود عرض کردکه من زنی ازعرب هستم واین زنی ازعجم است حضرت فرمود: به خدا سوگند من دراین خراج ودرآمد برای فرزندان اسمعیل فضیلتی برفرزندان اسحق نمی یابم. علّت این مؤاخذه ومفاضله آن بودکه خلفاء قبل از آن حضرت برای عرب امتیازی برعجم قائل بودندوچون جنابش برطبق قرآن کریم آن تفاضل را باطل میدانست موردا عتراض ازخودراضیان میشد.

۱۰ - درامالی صدوق علیه الرحمه مجلس۴۲"... عن جَمیلِ بنِ دَرّاج عَنِ الصّادِق جَعْفَربن مُحَمَّد (ع) قالَ: کانَ اَمیرُالمُؤمِنین (ع) یقول: اَصلُ الانسانِ لُبُّهُ وَعَقلُهُ وَدینُهُ ومُروّتُهُ حَیثُ یَجعَلُ نَفْسَهُ والاَیّامُ دُوَلٌ والنّاسُ اِلیٰ آدَمَ شَرَعٌ سواء": یعنی جمیل بن درّاج ازحضرت صادق علیه السلام روایت میکندکه فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمود: اصل وحقیقت انسان مغزاو وعقل او ودین او ومروّت او وست و روزگار درگذراست ونسبت مردم ازهرحیث به آدم (ابوالبشر) یکسان و مساوی است (فرقی میان سیاه وسفیدومرد و زن وغیره نیست).

۱۱ - درتُحَفُ العُقول چاپ ۱۳۷۶ صفحه ۱۸۳، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درخطبه شریفه میفرماید: "فاَفْضَلُ النّاسِ ایّها النّاس عِندَ اللّهِ مَنْزِلَةً واَعظَمُهُم عِندَاللّهِ خَطَراً اَطْوَعُهُم لِاَمرِاللّهِ واَعْمَلُهُمْ بِطاعَةِ اللّهِ واَتبَعُهُم لِسُنّةِ رَسُولِ اللّهِ واَحیاهُم لِکتابِ اللّه فَلَیسَ لاَحدٍ مِنْ خلقِ اللّهِ عِندَنافَضلٌ الابطاعَةِ اللّهِ وطاعةِ رَسولِه واتباعِ کتابِه وسنةِ نبیّه

وهذا كتاب الله بين اظهرنا وعهدنبيه وسيرته فينا لا يجهلها الاجاهلٌ مُخالِفٌ مُعانِدٌعن الله عزّوجلّ،يقول الله :يا ايّها النّاسُ اِنّا خلقناكُم مِنْ ذكرٍوانثى وجعلنا كم شعوبا وقبائل لتعارفوا ، انّ اكرمكم عندالله اتقيكم ،فمن اتّقى الله فهوا لشريف المكرّم المحبّ كذلك اهل طاعته وطاعه رسوله ".

یعنی بهترین وفاضلترین مردم (ایها الناس) از حیث منزلت در نزدخدا وبزرگترین آنها از حیث ارزش واهمیت نزدخدا مطیع ترین مردم به امرخدا وعاملترین مردم به فرمانبرداری خداوپیروترین آنها بسنّت رسول الله وزنده دارترین مردم به کتاب خداست،پس درنزد ما برای هیچکس از آفریدگان خدا برتری نیست مگربطاعت خدا وطاعت رسول اوو پیروی کتاب خدا وسنت پیغمبر او .این کتاب خداست که در پیش ما آشکار است وهم پیمان پیغمبرش وسیرت آنجناب که درمیان ما است که جزجاهل مخالف ومُعانِدِخدا با آن خود را درآن نادان نمیداند و خدا در این کتاب میفرماید :ای مردمان هما نا ما شما را از یک نرویک ماده (آدم وحوّا)آفریدیم وشما ها را شعبه شعبه وقبیله قبیله کردیم تا یکدیگر را بشناسیدوگرامیترین شما درنزدخدا با تقواترین شماست . پس کسیکه تقوی پیشه کندچنین کسی شریف وبزرگوار ودوست داشتنی است .همچنین است اهل طاعت خدا وطاعت رسول او.درهمین خطبه می‌فرماید : **"فانظروا يا معاشرا لمهاجرين والانصار واهل دين الله ما وصفتم به فى كتاب الله ونزلتم به عندرسول الله وجاهدتم عليه فيما فضلتم به بالحسب والنسب؟ام بعمل وطاعه؟**: یعنی ای گروه مهاجروانصار ویاران دین خدا:خوب بنگریدبدانچه درکتاب خدا بدان وصف شده اید و درنزدرسول خدا منزلت یافتیدوبرآن جهاد کردید ،به چه چیزفضیلت یافتید؟آیا به حسب ونسب یا بعمل وطاعت؟ تا آنجا که میفرماید: **"فامّا هذا الفئ فليس لاحدفيه على احداثرة قدفرغ الله عزّوجلّ من قسمه فهو مال الله وانتم عبادالله المسلمون،وهذا كتاب الله به اقررنا وعليه شهدنا وله اسلمنا وعهدنبيّنا بين اظهرنا فسلّموا رحمكم الله فمن لم يرض بهذا فليتولّ كيف شاء"**:در این عبارات جنابش صریحا"میفرماید

که درا موال عمومی هیچکس را برهیچکس مزیتی نیست، زیرا خدا خود قسمت فرموده و پیغمبرش بدان عمل کرده ، هرکه بدان راضی نیست به هر کجا که میخواهد برود .

سوّمین وظیفهٔ پیشوای سیاسی اسلام ، اخذ حق مظلوم از ظالم و جلوگیری از تجاوز ستمگران بر ستمکشان است:

برتمام کسانیکه آشنائی با معارف عالیه اسلام و اطلاع از فلسفهٔ پیدایش ادیان و تأمّل و تعمّق در مسائل اجتماعی جامعه انسان دارند واضح است که مراد از تشریع دین و ارسال انبیا و انزال کتب، بسط عدل و نشر قسط و رَفع ظلم از ابناء نوع بشر است، زیرا طبع آدمی بر ظلم و تجاوز به حقوق دیگری مغطور است که گفته اند : "**اَلظُّلمُ مِنْ شِیَمِ النُفوس فَاِنْ تَجِدُ ذا عِفّةٍ فَلِعِلّةٍ لایَظلِمُ**" : یعنی ظلم خاصیت طبیعی نفوس انسانی است پس اگر صاحب عفتی یافتی که ظلم نمیکند لابد علتی دارد که ظلم نمیکند و آن علت یا ترس از خلق است و یا ترس از خدا .

۱ ــ در کتاب آسمانی ما، این حقیقت با بیانی روشن و دلیلی متقن آمده است چنانکه در سوره الحدید آیه ۲۵ میفرماید : "**لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالبَیّناتِ وَاَنْزَلْنا مَعَهُمُ الکِتابَ وَالمیزانَ لِیقُومَ النّاسُ بِالقِسطِ وَ اَنْزَلْنَا الحَدیدَ فیه بأسٌ شَدیدٌ وَمَنافِعُ لِلنّاس**": یعنی بتحقیق که ما فرستادگان (پیغمبران)خود را با شواهدی (معجزاتی) روشن فرستادیم و با ایشان کتاب وقانون نازل کردیم تا مردم بعدالت و دادقیام کنند و آهن را (قدرت مادی را برای اجرای عدالت) نازل کردیم که در آن سخت ــ گیری شدید و در عین حال دارای منفعت بسیار برای عموم مردم است که معلوم میدارد یکی از حکمتهای بسیار روشن ارسال رسل وانزال کتب برای رفع ستم از ستمکشان است .

۲ ــ در سوره طه آیه ۴۷ صریحا "پروردگار جهان بعثت موسی و هرون را برای نجات بنی اسرائیل از ظلم و شکنجهٔ فرعونیان بیان میکند و به موسی و هرون چنین فرمان میدهد : "**فَأتِیاهُ فَقُولا اِنا رَسُولا رَبّك فَأَرْسِلْ مَعَنا**

بَنِي اِسرا ئيلَ وَلا تُعَذِّبهُم . ." : يعني شما دونفر برويد بسوی فرعون و به او بگوئيد ما دونفر، دو فرستادهٔ پروردگار تو هستيم، پس بنی اسرائيل را به ما واگذار و ايشان را شکنجه مکن . .). پس يک علت مهم ارسال رسل برای نجات مستضعفين است .

۳ ــ وچون فرعون برموسی منت ميگذارد که تورا ما در کودکی پرورانديم و سالها درميان ما به ناز و نعمت گذرانيدی و کارهای ناپسند کردی، چنانکه در آيات شريفه ۱۸ و ۱۹ سوره الشعراء ميفرمايد : "قالَ اَلَم نُرَبِّكَ فينا وَليداً وَلَبِثتَ فينا مِن عُمُرِكَ سِنينَ، وَفَعَلتَ فَعلَتَكَ الَّتي فَعَلتَ وَاَنتَ مِنَ الكافِرينَ" : موسی درپاسخ او ميفرمايد" : وَتِلكَ نِعمَةٌ تَمُنُّها عَلَيَّ اَن عَبَّدتَ بَني اسرائيل؟ : يعنی آيا اين نعمتی است که تو برمن منت ميگذاری با اينکه بنی اسرائيل را به بردگی گرفته ای؟ کنايه از اينکه درمقابل مأموريتی که خدا برمن برای نجات بنی اسرائيل از بردگی تو داده است تونميتوانی نعمت پرورش مرا برمن منت گزاری . وچون خدای متعال بنی اسرائيل را از عذاب ونکال فرعون بوسيله موسی نجات ميدهد در آيه ۸۰ سوره طه بر بنی اسرائيل منت ميگذارد ومیفرماید

۴ ــ درسوره الاحقاف آيه ۱۲ بعثت پيغمبر خاتم را تکميل همان مأموريت موسی برای رفع ظلم از مظلومان ميشمارد که ميفرمايد : "وَمِن قَبلِهِ كِتابُ مُوسىٰ اِماماً وَرَحمَةً وَهٰذا كِتابٌ مُصَدِّقٌ لِسانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذينَ ظَلَموا وَبُشرىٰ لِلمُحسِنينَ" : يعنی قبل از قرآن کتاب موسی (تورات) نازل شده که امام ورحمت بود و اين (قرآن) نيز کتابی است که در زبان عربی تصديق کنندهٔ مأموريت موسی است تا بدينوسيله کسانی را که ظلم ميکنند بترساند و نيز برای نيکوکاران بشارت است). پس همان مأموريتی که تورات موسی برای رفع ظلم داشته همان مأموريت را قرآن دارد که ظالمان را اِنذار نمايد .

۵ ــ در آيه ۷۵ سوره النساء مسلمانان را ملامت ميفرمايد که چرا برای رفع ظلم از مظلومان و احقاق حق مستضعفان جنگ وقتال را ترک گفته اند، آنجا که ميفرمايد : "وَما لَكُم لا تُقاتِلونَ في سَبيلِ اللّٰهِ وَالمُستَضعَفينَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالوِلدانِ الَّذينَ يَقولونَ رَبَّنا اَخرِجنا مِن هٰذِهِ القَريَةِ

الظالِمِ اَهلُها واجعَل لَنا مِن لَدُنكَ وَلِيّاً واجعَل لَنا مِن لَدُنكَ نصيرا":
یعنی شما را چه میشود که در راه خدا جهاد ومبارزه نمیکنید ،درحالیکه مردم بیچاره ای از مردان وزنان وکودکان هستند که همواره میگویند پروردگارا،ما را از این قریه ای که اهل آن ستمکارند خارج فرما وبرای ما از جانب خودولی وسرپرستی قرار ده وبرای ما از سوی خودیاری کننده ووسیله نصرتی مقرر فرما .

۶ ـ درسوره یونس آیه ۴۷ که میفرماید : "وَلِكُلِّ اُمَّةٍ رَسُولٌ فَاِذا جاءَ رَسُولُهُم قُضِيَ بَيْنَهُم بِالقِسْطِ وَهُم لايُظلَمُون" :یعنی برای هرامتی پیغمبری است وهمینکه پیغمبرشان آمد درمیان ایشان بعدل وداد قضاوت میشود ودیگر مظلوم نمیشوند بهترین دلیل است براینکه ارسال رسل برای رفع ظلم از مظلومان وقضاوت بعدل وقسط است هرچند مفسران بدین معنی متفطّن نشده اند ودراین باره توضیحات کافی نداده اند .

احادیث شریفه که دادرسی از نظرسنت وولی امر امت باید به دفع ظلم ظالمان بپردازد. احادیث وارده دراین موضوع از حدواحصاء خارج است وما به اندکی اکتفامینمائیم واحادیث وارده درنصرت مظلوم و سرکوبی ظالم ،پاره ای از آن عام است که هرمسلمانی هرچند دارای منصب ومقامی نباشد درآن مسئول است .پس احادیث وارده دراین موضوع را به دوقسمت میکنیم ،قسم اول: احادیث وارده در وظیفه فردفرد مسلمانان در دادرس

۱ ـ درکتاب شریف کافی و وسائل الشیعه شیخ حرّعاملی جلد ۲ صفحه ۴۳۶ چاپ امیربها در باب وجوب مَعُونَةَ الضَّعیف والخائف : " ... عَنِ السَّكُونی عَنْ جَعفرٍ عَنْ اَبِیهِ عَنْ آبائِهِ عَلَيهِمُ السَّلام قال رَسُولُ اللّه صَلَّی اللّه عَلَيهِ وَآله :مَنْ سَمِعَ رَجُلاً "یُنادی یا لَلْمُسلمین ،فَلَمْ یُجِبْهُ فَلَیسَ بِمُسلم":
یعنی حضرت صادق علیه السلام از پدرش وآن جناب از پدران بزرگوارش روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود :کسیکه بشنود مردی فریاد میزند ای مسلمانان به فریادم برسید واو را اجابت نکند ، چنین کسی مسلمان نیست ! حالا آن فریادکننده هرکه میخواهد باشد مسلمان یا غیر مسلمان که برشنونده مسلمان واجب است که اورا اجابت کند .

۲ ـ درنَوادِر راوندی وجلد ۱۶ بحار صفحه ۱۳۴ چاپ کمپانی از حضرت

موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش .

۳ ـ ودر سرائر ابن ادریس و مستدرک الوسائل جلد ۲ صفحه ۴۰۲ از کتاب جعفریات از حضرت علی بن الحسین روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : "مَنْ اَصبح وَلَمْ يَهْتَمّ بِاُمورِ المُسلمين، فَلَيْسَ مِنَ الإسلام فی شیءٍ وَمَنْ شَهِدَ رَجلاً ينادى يا لَلْمُسلِمين فلم يُجبه لَيسَ من المسلمين" یعنی کسی که صبح کند و اهتمامی به امر مسلمانان نداشته باشد پس او را از اسلام بهره ای نیست و کسیکه حاضر باشد و ببیند مردی را که فریاد میزند : ای مسلمانان به فریادم برسید و او را اجابت نکند این کس نیز از مسلمانان نیست .

۴ ـ در روایات معتبره از حضرت صادق (ع) روایت شده که میفرمود : "قالَ رَسُولُ اللهِ صَلّى اللّهُ عَلَيهِ وَآله عَونُكَ الضَّعيفَ مِنْ افضَلِ الصَّدَقَه " : یعنی کمک کردن به شخص ضعیف از بهترین صدقه است (بدون اینکه شخص ضعیف از تو طلب کند و اگر طلب کند در آنصورت واجب شود) .

۵ ـ در کتاب قرب الاسناد حِمْیَری صفحه ۶۲ از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت است که رسول خدا فرمود : "مَنْ رَدَّ عَنْ قَومٍ مِنَ المُسلِمينَ عادِيَةً او ناراً" اوعادِيَةَ عَدُوٍّ مكابِرٍ لِلمُسلِمينَ غَفَرَ اللّهُ ذُنُوبَهُ " : یعنی کسیکه از گروهی از مسلمانان شری و ظلمی را یا آتشی را دفع کند ، یا تجاوز دشمن گردنکشی را که بر مسلمانان بزرگی میفرشد رد کند خدا گناهان او را بیامرزد .

۶ ـ در نهج البلاغه در وصیت امیر المؤمنین به حسنین علیهما السلام میفرماید : " كُونا لِلظّالِمِ خَصماً و لِلمَظلُومِ عَوناً " : یعنی شما با شخص ستمکار دشمن بوده ، وبرای مظلوم یار و مددکار باشید .

۷ ـ در محاسن برقی جلد ۱ صفحه ۹۹ : "عَنْ اَبى عَبدِاللّهِ عليه السلام : قالَ: ما مِنْ مُؤمِنٍ يَخذُلُ اَخاهُ وَهُوَ يقدر عَلىٰ نُصرَتِهِ الاّ خَذَلَهُ اللّه فِى الدّنيا وَالآخرة " : یعنی از حضرت صادق روایت است که فرمود : هیچ مؤمنی نیست که برادر خود را در خذلان (دچار ظلم و گرفتاری) گذارد ، در حالیکه بر نصرت و یاری او قادر باشد ، مگر اینکه خدا در دنیا و آخرت او را مخذول دارد (یاری نکند) .

۸ ـ در علل الشرایع صدوق جلد ۱ صفحه ۲۹۱ چاپ قم: "... عَنْ اَبی عَبدِ اللّهِ عَلَیهِ السَّلام قال: اُقعِدَ رَجُلٌ مِنَ الاَحبارِ فی قَبرِه فَقیلَ لَه اِنّا جالِدُونَ مِائَةَ جَلدَةٍ مِنْ عَذابِ اللّه... حَتّی انتَهوا اِلی جَلدَةٍ واحِدَةٍ فَقال لَوا لَیسَ مِنها بُدٌّ قال فیما تَجلِدونیها قالوا نَجلِدُکَ لِاَنَّکَ صَلَّیتَ یَوماً بِغَیرِ وُضوءٍ وَمَرَرْتَ عَلی ضَعیفٍ فَلَمْ تَنصُرْهُ قال فَجَلَّدُوهُ جَلدَةً مِنْ عَذابِ اللّهِ فَامْتَلَئَ قَبرُه ناراً": یعنی حضرت صادق (ع) فرمود: دانشمندی را در قبرش نشانیدند و به او گفتند (فرشتگان) که ما صدتازیانه از عذاب خدا به تو میزنیم تا اینکه بیک تازیانه منتهی شد، و به او گفتند دیگر از آن چاره‌ای نیست آن دانشمند گفت به چه گناه مرا تازیانه میزنید؟ گفتند ترا بدان جهت تازیانه میزنیم که تو روزی بدون وضو نماز خواندی و بر ضعیفی گذشتی و او را یاری نکردی، پس به اویک تازیانه زدند که قبرش پر از آتش شد. (از مضمون حدیث اهمیّت نصرت ضعیف را استنباط می کنیم) و ببلت ترک وضو برای یک نماز جهت آنستکه ترک وضو از طرف یک عالم بهرحت بدعتی شود علی

۹ ـ در کتاب التکامل فی الاسلام احمد امین عراقی از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورده است که آنحضرت فرمود: "مِنْ کَفّاراتِ الذُّنوبِ اِغاثَةُ المَلهُوفِ وَالتَّنفیسُ عَنِ المَکروب": یعنی از کفاره های گناهان فریادرسی مصیبت زدگان و غمگساری اندوه مندان است.

این کلمات در نسخ التواریخ جلد سوم از کتاب دوم در ضمن کلمات قصار بدین نحو است "مِنْ کَفّاراتِ الذُّنوبِ العِظامِ اِغاثَةُ المَلهوف":

۱۰ ـ در وسائل الشیعه جلد ۲ صفحه ۵۱۳ چاپ امیر بهادر از معانی الاخبار صدوق علیه الرّحمه سندرا به ابوخالد کابلی میرساند که در حدیثی که حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام معاصی را که موجب نزول بلیات است میشمارد از آنجمله میفرماید: "الذُّنوب الَّتی تُنزِلُ البَلاءَ تَرکُ اِغاثَةِ المَلهُوفِ وَتَرکُ مُعاوَنَةِ المَظلوم": یعنی از جمله گناهانی که بلا را نازل میکند ترک فریادرسی مصیبت زده، و ترک یاری کردن مظلوم ستمزده ای است). با اینکه در اینمورد احادیث بسیاری از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار وارد شده، معهذا ما طبق معمول به ده حدیث اکتفا میکنیم. مضمون احادیث فوق مسئولیت فرد

فردوعموم را درفریا درسی مظلوم میرسا ندوبدیهی است که مسئولیت زما مدا را سلام در آن چقدر مهم وسنگین است چنانکه درتواریخ و اخبار آورده اند که عمربن الخطاب خلیفه دوم شتری را دیدکه پشت او از بار سنگین زخم شده گریست وگفت خدا مرا از این پیشآمدمواخذه خواهدکرد ودرکتاب شریف من لایحضره الفقیه صدوق علیه الرحمه باب ما یجب من العدل علی الجمل: "روی السکونی باسناده :اِنّ النبیّ صلّی اللّه علیه وَ آله اَبْصَرَناقةً مَعقولةً وَعلیها جَهازُها فقال صلّی الله علیه و آله: اَینَ صاحِبُها مُرُوْهُ فَلْیَستَعِدَّ غداً لِلخصومة" :یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله ناقه‌ای را دیدکه بسته است درحالیکه پالان آن برپشت آن است فرمود صاحب آن کجاست او را امرکنیدکه فردا برای مخاکمه با درسی آماده شود!

پرواضح است که هم اکنون درجامعه ما ظلمهائی که بر مظلومان واقع میشود اکثریا تمام آن علتش سکوت وبی اعتنائی کسانی است که ناظر وشاهد آن شتمکاریها هستند وبدان اهمیت نمیدهند وخودرا مسئول آن نمیدانند درحالیکه مسلّما" در نزد خدا وخلق مسئول آن هستند .مثلا" تعدّی وتجاوز اراذل براواضل وهتاکی بیشرمان براشخاص محترم و آبرودار وگرانفروشی کسبه برکسانیکه ازمقابله ودفاع نتوانند و صدها از این قبیل علتی ندارد جزسکوت واغماض وبی اعتنائی به سرنوشت دیگران،وهم این بلای عمومی است که دامنگیر همان ساکتان وبی‌اعتنایان نیز میشودودرنتیجه خسران دنیا وآخرت نصیب خودآنان نیز میگردد .خدا مسلمانان را از این غفلت وجهل بیدار وآگاه نماید .بحمّدوآله

<u>قسمت دوم احادیثی است که</u> معلوم میدارد وظیفهٔ حاکم وپیشوای مسلمین را درامداد مظلوم وسرکوبی ظالم :

اینک آن احادیثی که دراینمورد وارد درو ظائف حاکم است :

چنانکه درصدر این مطلب آوردیم طبق آیات الهی ازجمله حکمت بعثت انبیا برای نجات مظلومان ازدست ظالمان بوده ،لذا مُسلّم است که ازجمله وظائف پیشوا وامام مسلمین انجام این وظیفه بزرگ است ، زیرا حاکم اسلام بمعنای مشهورجانشین پیغمبردرامرحکومت است، پس همان وظیفه‌نیز متوجه او ست .

۱ ـ طبق روایات وارده در احتجاج که حضرت زهرا سلام الله علیها بعد از فوت رسول خدا (ص) در مسجد پیغمبر در حضور اصحاب نمود در خطبه آن معصیه مظلومه این فقرات مبارکه دیده میشود که میفرماید: "وَكُنْتُمْ عَلىٰ شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ مُذقَةَ الشّارِبِ ونُهزَةَ الطّامِعِ وَقُبسَةَ العَجلانِ ومَوطِئَ الاقدامِ تَشْرَبُونَ الطَّرَقَ وَتَقْتاتُونَ الوَرَقَ أذِلَّةً خاسِئينَ تَخافُونَ أنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النّاسُ مِنْ حَولِكُمْ فَأنْقَذَكُمُ اللّهُ تَعالىٰ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وآلِهِ"

شما در کنار گودالی از آتش بودید در حالیکه نوشابهٔ هر نوشنده و اشتها انگیز هر طمع کننده و فروزینه زائل، و لگدکوب قبائل میبودید پیشاب (بول) شتران را مینوشیدید و برگ درختان را قوت و خوراک خود میکردید همواره ذلیل وخوار، و خائب و خاسر بیمقدار بوده ترسان از آن بودید که مردمان دیگر شما را از پیرامون قبائل و عشیره تان بربایند (و اسیر و برده تان گردانند) خدای تبارک وتعالی شما را بوسیله محمّد (ص) از آن بلایا رهانید) پس همچنانکه قبلا" آوردیم یکی از وظائف مهم انبیاء نجات ضعفا و مظلومین از چنگال ظالمان است و زمامداران و پیشوایان اسلام که خود را در مسئلهٔ حکومت و امامت جانشینان انبیاء میدانند از وظائف بزرگشان امداد مظلومان و سرکوبی ظالمان است و فقرات خطابه یگانه دختر پیغمبر نیز بدین معانی اشارت و صراحت دارد.

۲ ـ در نهج البلاغه امیرالموءمنین علی علیه السلام در خطبهٔ معروف به شقشقیه میفرماید:

"اَما وَالّذي فَلَقَ الحَبَّةَ وَبَرأَ النَسَمَةَ لَولاحُضُورُ الحاضِرِ وَقِيامُ الحُجَّةِ بِوُجودِ النّاصِرِ وَما أخَذَ اللّهُ عَلَى العُلَماءِ أن لايُقارّوا عَلىٰ كِظَّةِ ظالِمٍ و لاسَغَبِ مَظلُومٍ لَألقَيتُ حَبلَها عَلىٰ غارِبِها ولَسَقَيتُ آخِرَها بِكأسِ أوَّلِها وَلَألفَيتُمْ دُنياكُمْ هٰذِهِ أزهَدَ عِندي مِنْ عَفطَةِ عَنزٍ" :یعنی سوگند به آن کسی که دانه را شکافت و جسم و جان را آفرید اگر نبود حضور حاضر (جمعیت بیعت کننده موجود) وقیام حجّت خدا بوجود ناصر (یاری کنندگانی که بیعت کرده اند) و نبود آنچه که خدا از دانشمندان پیمان گرفته است که آرام نگیرند بر پُرسیری ظالم و گرسنگی شدید مظلوم. البته ریسمان خلافت را بر گردنش می افکندم (چون اسبی که عنانش را رها کنند) و آخر آن را به

جا م ا ولش می نوشاندم (یعنی چنانکه روز اول بعد از فوت رسول خدا از آن صرفنظر کردم هم اکنون نیز چنین میکردم) و در آنصورت شما میدیدید که این دنیای شما (حکومت و ولایت شما) در نزد من بی ارزش تر از گوزبز است (عفطه بمعنی بادیست که از بز خارج میشود). در این بیان مولای متقیان تصریح و تأکید میکند که از وظائف بزرگ، بلکه اولین وظیفه زمامدار اسلام آنست که بفریاد مظلوم رسیده و از تجاوز و تعدی ظالم که در نظر آنحضرت استثمار مظلوم است جلوگیری کند، زیرا خدای متعال از دانشمندان پیمان گرفته است که برسیری ظالم و گرسنگی مظلوم تماشاگر وبی اعتنا نباشد. مراد از پرسیری ظالم و گرسنگی شدید مظلوم همان انواع ظلم ظالم و انواع گرفتاری مظلوم است که زمامدار و پیشوای اسلام که باید دانشمندترین مسلمین باشد نباید آرام و قرار گیرد تا داد مظلوم از ظالم بستاند، زیرا عهد خدا با او چنین است.

۳ـ ایضاً "در خطبه ۱۳۱ یا ۱۲۷ نهج البلاغه نیز آنحضرت در مناجات خود عرض میکند: "اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ تَعْلَمُ اَنَّهُ لَمْ یَکُنِ الَّذِی کَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِی سُلْطَانٍ وَلَا الْتِمَاسَ شَیْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلٰکِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِینِکَ وَنُظْهِرَ الْاِصْلَاحَ فِی بِلَادِکَ فَیَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ وَتُقَامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِکَ": یعنی خداوندا تو میدانی که آن کوشش و تلاشی که از ما در مسئله خلافت و زمامداری بوده از آنجهت نبود که ما چشم‌همچشمی در قدرت و سلطنتی داشته باشیم یا اینکه برای بدست آوردن چیزی از فضول اموال باشد، بلکه برای آن بود که معالم دین ترا بجای خود برگردانیم و اصلاح و آبادی را در سرزمینهای تو ظاهر سازیم تا مظلومان از بندگان توامن و آسودگی یابند و حدود تو که تعطیل شده بود اقامه شود.)

در این بیان نیز هدف کلی از بدست آوردن قدرت و حکومت را تأمین مظلومان معرفی میفرماید. اساساً "وجود حکومت در نظر اول برای همین منظور است چنانکه

۴ـ علامه حلی رحمه اله علیه در کتاب شریف تحریر الاحکام، کتاب القصاص صفحه ۱۷۹ از رسول خدا روایت کرده است که فرمود: "اِنَّ اللّٰهَ لَا یُقَدِّسُ اُمَّةً لَیْسَ فِیهِمْ مَنْ یَأْخُذُ لِلضَّعِیفِ حَقَّهُ": یعنی خداپاک نمیشمارد

آن امتی را که در میان شان کسی نباشد که حق ضعیف را برای او اخذ نماید (یعنی بدون پیشوای سیاسی باشند).

۵ــ ونیز حضرت امیرالموءمنین در فرمان مبارک خود به مالک اشتر رضوان الله علیه همین معنی را یادآور میشود که میفرماید: "فَاِنّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ صَلّی اللّهُ عَلیهِ وَآلِهِ یَقُولُ فی غَیرِ مَوْطِنٍ لَنْ تُقَدَّسَ اُمَّةٌ لا یُؤْخَذُ لِلضَّعیفِ فیها حَقُّهُ مِنَ الْقَوِیّ غَیرَ مُتَعتِعٍ": یعنی من از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیدم که در چندین مورد میفرمود: هرگز امتی ارزش پاکیزگی واحترام نمیگیرد که در آن حق ضعیف از قوی بدون هیچ تردید و ملاحظه گرفته نشود.

۶ــ ایضا" از آنجناب در خطبه ۱۷۰ نهج البلاغه که در آن ذکر اصحاب جمل است میفرماید: "فَقَتَلُوا طائِفَةً صَبْراً وَطائِفَةً غَدْراً فَوَاللّهِ لَوْ لَمْ یُصیبُوا مِنَ الْمُسْلِمینَ اِلّا رَجُلاً واحِداً مُعْتَمِدینَ لِقَتْلِهِ بِلا جُرْمٍ جَرَّهُ، لَحَلَّ لی قَتْلُ ذلِكَ الْجَیْشِ کُلِّهِ اِذْ حَضَرُوهُ فَلَمْ یُنْکِرُوا وَلَمْ یَدْفَعُوا عَنْهُ بِلِسانٍ وَلا بِیَدٍ": یعنی از جمله جرائم وجنایاتی که جنگ با طلحه وزبیر وعایشه را ایجاب کرد، یعنی آنچه جنگ اصحاب جمل (یاران عایشه) را بر من واجب کرده است آنست که این گروه طائفه ای از مسلمانان را در حبس وبازداشت دست بسته کشتند وطائفه ای را از روی غدر وحیله. پس بخدا سوگند اگر اینان دسترسی نیافته بودند مگر بیک مرد از مسلمانان درحالیکه قتل او را عمدا" مرتکب میشدند بدون آنکه آن مسلمان جرمی را مرتکب شده باشد هر آینه کشتار تمام این لشکر بر من حلال بود، زیرا اینان حضور داشتند که آن مسلمان کشته شد و این عمل را منکر نشمرده وبا زبان ودست از او دفاع نکردند.)

در این جمله حضرتش کشتن چندین هزار مسلمان خواموش وساکت و ناظر به ارتکاب قتل بی گناهی را جایز وحلال می شمارد. این حدیث در جلد هشتم بحارالانوار صفحه ۳۸۵ چاپ تبریز نیز آمده است.

۷ــ در من لایحضره الفقیه باب الحبس یتوجه الاحکام "رُفِعَ ثَلاثَةُ نَفَرٍ اِلی عَلِیٍّ عَلَیهِ السَّلام اَمّا وَاحِدٌ مِنْهُمْ اَمْسَكَ رَجُلاً وَاَقْبَلَ الْآخَرُ فَقَتَلَهُ وَالثّالِثُ فِی الرُّؤْیَةِ یَراهُمْ فَقَضی عَلَیهِ السَّلامُ فِی الرّائی اَنْ یُسْمَلَ عَیْناهُ و

قضی فی الذی امسك ان یحبس حتی یموت کما امسکه وقضی فی الذی قتل ان یقتل" : یعنی سه نفرخدمت امیرالموءمنین علی علیه السلام بردندکه یکی ازآنان مردی را نگهداشته ودیگری آمده وآن را کشته است وسومی فقط درحال روءیت بودکه آنها را میدیده است. امیرالموءمنین علیه السلام درباره آنکه فقط می دیدوهیچ نصرت مظلوم نمیکرددستوردادکه به دوچشم او میل کشیده شودودرباره آنکس که او را نگهداشته بودحکم فرمودکه زندانی شودتا بمیردچنانکه او را نگهداشته است ودرباره آن که او را کشته بوددستوردادتا کشته شود.

این مطلب احتیاج به اقامه دلیل نداردکه تشکیل حکومت وتأسیس سلطنت،برای جلوگیری ازظلم وظالمان وتعدی ستمگران است، ما فقط خواستیم اهمیت آنرا درا ینجا ازنظردین مبین اسلام بیاوریم تا حجت برهمه جهانیان باشد.

چهارمین وظیفه حکومت اسلامی حفظ حدودوثُغوراسلامی است :

پروردگارجهان درآیات قرآن مسلمانان را بوظیفه مهمّ حفظ کیان و مراقبت ازحدودوثغورسرزمینشان وإعدادقوا وآمادگی برای جهاد و مبارزه با دشمنانشان امرا کیدوانذارشدیدفرموده است ازآنجمله :

۱ــ درآیه شریفه ۲۰۰ سوره آلِ عمران میفرماید : **"یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمنوا صبِروا وَصٰابِروا وَرٰابِطوا واتّقوا اللّهَ لَعلَّکُم تفلِحُونَ"** : یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید صبورباشیدوبا یکدیگرثبات ورزیدودررابطه باشیدوازخدا بترسید،شایدرستگارشوید.

دراین آیه شریفه مسلمانان را امربه مرابطه که بمعنای همان سرحدداری، ومرزبانی است امرمیفرماید،ویادآوری این نکته لازم است که دراوامری که درقرآن برمسلمانان به صیغهٔ جَمع آمده اکثرآن راجع به اموریست که مربوط به حکومت اسلامی،یعنی مسئولیت جمعی است

۲ــ درآیه شریفه ۶۰ سوره انفال میفرماید : **"وَاَعِدّوا لَهُم مٰااستَطَعتُم مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبٰاطِ الخیل تُرهِبُونَ بِه عَدُوَّ اللّه وَعَدُوَّکُمْ وآخَرینَ مِنْ دُونِهِم لاتَعلَمُونَهُمُ اَللّهُ یَعلَمُهُمْ وَمٰا تُنفِقوا مِنْ شَیءٍ فی سَبیلِ اللّهِ یوَفَّ اِلَیکُمْ وَ**

اَنْتُمْ لاتُظْلَمون" :یعنی آماده کنید آنچه میتوانید از هر نوع نیرو و از اسبان بسته تا دشمنان خدا و دشمنان خودتان و دیگران غیر اینها که شما آنها را نمیشناسید و خدا آنان را میشناسد همه را بترسانید و آنچه در این منظور در راه خدا خرج کنید به شما برگردانیده میشود و شما ستمدیده و مظلوم نخواهید شد در این آیه شریفه بهترین نوید و بزرگترین تهدید در اجرا و مخالفت این او امر شده است، زیرا ثبات و استقامت و مرابطه و مراقبت بلاد اسلامی که موجب امن و آسایش و آبادی وگشایش ملت اسلام است از سرچشمهٔ تقوی و ایمان و اعتقاد به خدا و روز جزا مایه میگیرد و چنین ایمان و نیروئی است که دارای آن ثمر و اثر است .و اِعْداد و آماده کردن هر گونه نیروئی که موجب تقویت مسلمین گردد تا آن حدی که دشمنان دین و مخالفین ترقی مسلمین همواره از آن در بیم و وحشت و خوف و خشیت باشند نه تنها سبب امن و آسایش مسلمانان، بلکه موجب صلاح و امنیت تمام جهان است .

در اینجا بیان این نکته ضرورت دارد که بموجب این آیه شریفه بر عموم مسلمانان و بخصوص بر زمامداران ایشان و دولت اسلامی واجب است که تمام آنچه موجب تقویت و نیرومندی ملت اسلام میشود از حِرَف و صنایع و علوم تهیه و آماده کنند بحدی که دشمنان اسلام و مسلمین همواره از ایشان در بیم و هراس باشند و از مضامین این آیه استنباط می شود که در تمام بلاد و نقاط کشور اسلامی باید آنچه وسیله آسایش و راحتی جسم و جان مردم است فراهم شود ،مثلا" اگر در شهر یا دهی صد طبیب یا ده طبیب امراض لازم است و از صد ۹۹ ،و از ده فقط ۹ طبیب موجود است بر مسلمانان عموما"و بر دولت خصوصا" واجب است که آن یک طبیب را بهر صورتی که دست دهد آماده و حاضر کنند و گرنه در پیشگاه احدیت مسئولند .و همچنین نیازمندیهای دیگر از قبیل:کسبه و زارع و صانع و معلم و هر نوع پیشه حتی پاره ای از امور محرمه چون سحر و شعبده و اموری که ممکن است از آنجهت دشمن بر مسلمین فزونی داشته و غلبه یا بد،باید از طرف افراد و دولت فراهم آید . با این بیان که از آیات قرآن و سیرهٔ پیشوایان بحق آن استنباط میشود معلوم میگردد که مسلمانان این زمان چه اندازه در برابر خدا و خلق جهان

مسئولند و بحق می توان گفت که امروز در دنیای اسلام نه تنها حکومت اسلامی نیست، بلکه اصلا" مسلمان نیست!!

در احادیث وارده درخصوص حفظ حدود و ثغور اسلامی :

این واقعیت برخوانندگان مطلع این اوراق مخفی نیست که مذهب شیعه امامیه که از همان بدو پیدایش مورد کید و کین و مبغوض و منفور خلفا و سلاطین جور بوده و همواره این فرقه با اجتناب و اعتزال از قدرتهای حکومت و سلطنت میزیسته و رغبت و عنایتی به امور اجتماعی و سیاسی نداشته، لذا کمتر میتوان احادیثی در این باب در دفاتر و کتب ایشان یافت و چون وجوب جهاد را موقوف و مشروط بوجود امام معصوم میدانستند و مرابطه و حفظ حدود و ثغور را از فروع اصل جهاد می انگاشتند، و جهاد بدون امام معصوم را حرام میشمردند، لذا در پرسش و جمع آوری اینگونه مطالب اهتمامی چندان نداشتند، معهذا با زهم در خلال احادیث و اخبار و اقوال و آثار ایشان مراتب بسیاری می توان یافت که عظمت و اهمیت این امر را از آنها میتوان استنباط نمود. از آنجمله دعای ۲۷ صحیفه سجادیه است که از معتبرترین و افتخارانگیزترین آثاری است که از امام مظلوم حضرت سید الساجدین زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام که پیش از تمام ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم مورد اذیت و آزار و ضرب و شتم و اضرار طائفه مشوءمه بنی امیه لعنة الله علیهم واقع شده بود، معذالک می بینیم که در بحبوحهٔ قدرت این فرقهٔ نابکار باز هم آن بزرگوار در شبهای تار که زمان خلوت مناجات او با پروردگار بود بدون هیچگونه روی و ریا و تقیه و تظاهر این جملات مبارکه بعنوان دعا از زبان حضرت او خوانده و برای حجت بر مسلمانان مخصوصا" شیعیان بجای مانده است. آنجناب در این دعا خلوص و صفای خود را در حفظ و بقای کشور اسلامی با خدا چنین مناجات میکند : "اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِه وَحَصِّنْ ثُغُورَ الْمُسْلِمِينَ بِعِزَّتِكَ وَاَيِّدْ حُمٰاتِهٰا بِقُوَّتِكَ وَاَسْبِغْ عَطٰايٰاهُمْ مِنْ جِدَتِكَ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِه وَكَثِّرْ عِدَّتَهُمْ وَاَشْحِذْ اَسْلِحَتَهُمْ وَاَحْرِسْ حَوْزَتَهُمْ وَاَمْنَعْ حَوْمَتَهُمْ وَاَلِّفْ جَمْعَهُمْ وَدَبِّرْ اَمْرَهُمْ وَوٰاتِرْ بَيْنَ مِيَرِهِمْ وَتَوَحَّدْ بِكِفٰايَةِ

مُوءِ نَتهمُ وَاعضُدهم بالنَّصرِ وَاعِنهُم بالصَّبرِ وَالطِف لَهم في المَكر، اللّهُمَّ صَلِّ علي مُحَمَّدٍ وَآلِه وَعَرِّفهُم مَا يَجهَلُونَ وَعَلِّمهُم مَالاَ يَعلَمُونَ وَبَصِّرهُم مَا لا يُبصِرُون" :

یعنی ای پروردگا ر من بر محمدو آ ل محمدرحمت فرست و مرزهای مسلما نان را به عزت خودا ز شرّ دشمنان مصون دار و مرزداران مارادرا یفای وظا ئفی که برعهده دارند به نیروی خودحمایت فرما وا زبخشش خود عطا یا و مواهب ایشان را کامل کن. خداوندا بر محمدو آ ل محمد رحمت فرست وبرشما رسربا زان ما که ا ز مرزهای ما پاس میدا رند بیفزای وحربهٔ آنان را برضدّ دشمن تیزوکا رگرکن وسنگرشان را ا ز آسیب شکست حرا ست فرمای وقلمرو مأ موریتشان را ا ز دستبرد دشمن ما نع شو وجمعشان را ا ز پریشانی ا لفت بخش وا مر مرزدا ریشان را خود تدبیرکن، وصفوف شان رابه هم پیونددده وهدفشان را کفا یت کن ورشته شان را بریکدیگر متصل کن، و آنان را برصبر وشکیبائی یا ری نما ی وجبهه های جنگی‌شان را دقیق ورسا کن. خدا وندا بر محمدو آ ل محمدرحمت فرست وبرسربا زان مرزبا ن ما بشنا سان آ نچه بدان جا هلندو آ نچه را ا ز دا نش جنگی نمی دا نند برا یشان بیا موزودیدبصیرشان را درآ نچه لازمهٔ این مأ موریت ا ست روشن وبینا کن.

" اَللّهُمَّ صَلِّ عَلي مُحَمَّدٍ وَآلِه وَاَنسِهِم عِندَلِقا ئِهِمُ العَدُوَّ ذِكرَ دُنيَاهُمُ الخَدّاعَةِ الغَرُور وَامحُ عَن قُلُوبِهِم خَطَرا تِ المَالِ الفَتُون، وَاجعَلِ الجَنَّةَ نَصبَ اَعيُنِهِم وَلَوِّح مِنهَا لاَبصَا رِهِم مَا اَعدَدتَ فِيهَا مِن مَسَا كِنِ الخُلدِ وَمَنَازِلِ الكَرَامَةِ وَالحُورِ الحِسَانِ وَالاَنهَا رِ المُطَّرِدَةِ بِاَنوا عِ الاَشرِبَةِ وَالاَشجَا رِ المُتَدَلِّيَه بِصُنُوفِ الثَّمَرِ حَتّي لاَيَهُمَّ اَحَدٌ بالاَدبَا رِ وَلاَيُحَدِّثُ نَفسَهُ عَن قِرنِهِ بِفِرا رٍ، اَللّهُمَّ افلُل بِذلِكَ عَدُوَّهُم وَاقلِم عَنهُم اَظفا رَهُم".: یعنی خداوندا بروان محمدوآ ل محمدرحمت فرست ودرآن هنگا م که سربا زان ا سلام برقلب دشمن حمله میآ ورندیا ددنیای فریبنده را درخا طرشان فرا موش کن که فریب آ نرا نخورندوزینت وزیور مال فتنه ا نگیزشان ا زدلهایشان بزدای وبهشت را با همان شکوه وجلال درمقا بل چشمشان وا دا ر و ا زجلوه وجمال مسا کن خلدومنازل کرا مت که برای ا یشان آ ما ده وذخیره کرده ای برایشان

ظا هرفرمای وحوریا ن دلربا ی ونهرهای سرشا را زنوشا به های جور وا جور ودرختان شا خه گسترده به ا نوا ع میوه ها برا یشا ن آ شکارکن تا هیچیک ا ز آن مرزدا ران وجنگا وران همّت برا دبا روحدیث نفس ا زقرا رخود بر فرا رنکند .پروردگا رمن چنان کن که مرزدا ران هموا ره دشمنان خود را ا ندک بینندونا خنهای تیزدشمنان را ا زبیخ برکن. . .) .

ا ین دعا ی شریف عا لیة ا لمضا مین که مشحون است به دعابرسربازان ونفرین بردشمنان وپیش ا زچندبیت ا ست که ما بمختصری ا زآن ا کتفا کردیم وکسیکه طا لب با شدمیتوا ندبتمام آن درصحیفه سجا دیه دست یا بد . بهترین دلیل برا هتمام وعلاقه ا ولیای دین اسلام برمسئله مرزبا نی و مرا بطه وسربا زی وفدا کا ری درا ین با ب ا ست .

۲ ـ درخصال صدوق با ب ا لثلاثه : "قالَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلیهِ وَآلِه کُلُّ عینٍ باکِیَةٌ یَومَ القِیامَةِ اِلّا ثَلٰثَةَ اَعیُنٍ: عَینٌ بَکَتْ عَنْ خَشیَةِ اللّهِ وَعینٌ غُضَّتْ عَنْ مَحارِمِ اللّهِ وَعینٌ باتَتْ شاهِرَةً فی سَبیلِ اللّهِ" :یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود :هرچشمی درروزقیا مت گریان ا ست جزسه چشم ۱ ـ چشمی که ا زترس خدا گریه کرده ا ست ،۲ ـ چشمی که ا زنا محرم پوشیده ۳ ـ وچشمی که درنگهبانی مزردا ری وپا سدا ری درراه خدا بیدا رمانده ا ست .درکتب ا خبا رمانندوسا ئل الشیعه وبحا را حا دیث دیگری درخصوص مرا بطه ومرزبانی وا ردشده که چون روح زمان درآن موءثربوده وجنگ وجهاد بمنظورا ستیلای قدرت وا ستکشا رثروت بوده ،زیرا دولتهای نا بکار بنی ا میه وبنی عباس هدفی جزاین دوعرض زشت ندا شتند ،ا زا ینجهت درنظرا ئمه ا طها رموردنفرت وا نضجا ربوده ،معهذا درآن ا حا دیث نیز روح تشویق وترغیب شیعیان به ا صل مرزبانی ظاهرا ست چنا نکه :

۳ ـ درو سا ئل الشیعه جلد۲ صفحه ۴۱۹ چا پ ا میربها در، درعلل الشرایع صدوق ازحضرت رضا علیه ا لسلام آ ورده ا ست که درمرزدا ری مثل قزوین و عسقلان تکلیف مرزدا ران چیست؟ : "فَاِنْ جاءَ العَدُوُّ اِلَی المَواضِعِ الَّذی هُوَ فیهِ مُرابِطٌ کَیفَ یَصنَعُ؟ قالَ یُقاتِلُ عن بَیضَةِ الاسلام" :ا ما م فرمود برا ی حفظ بیضهٔ ا سلام برا ووا جب ا ست که به ا نجا م وظیفه پردا زدوقتال کند . ا ین مطلب (حفظ حدودوثغور)ا زوظا ئف آشکا رهرحکومتی است وما ا ین

بحث را برای اهمیتی که دین مبین اسلام بدان قائل است آوردیم وعظمت مطلب از حیث عقل ونقل معلوم ومسلم است .

۴ ـ درمن لایحضره الفقیه چاپ اخیر تهران صفحه ۳۵۸ کتاب المعاش و المکاسب: "رَوَی الحَسَنَ بنُ مَحبُوبٍ عنّ علی بن الحسن بن رباط عن ابی ساره عن هند السرّاج قال: قُلتُ لِابی جعفرٍ علیه السّلام اَصلحَكَ اللّهُ اِنّی کُنتُ اَحمِلُ السّلاحَ لِاَهلِ الشّامِ فَاَبیعُهُ فیهِم فَلَمّا عَرَّفَنیَ اللّهُ هذا الاَمرَ ضِقتُ بذلك السِلاحَ وَقُلتُ لا احمِلُ الی اَعداءِ اللّهِ قال: احمِل عَلَیهِم وَبِعهُم فَاِنَّ اللّهَ تَعالی یَدفَعُ بِهِم عَدُوَّنا وَعَدُوَّکُم یعنی الرومَ قالَ فَاِذا کانَ الحَربُ بَینَنا فَمَن حَمَلَ اِلی عَدُوِّنا سِلاحاً یَستعینون به عَلَینا فَهو مشرك": یعنی هندسراج میگوید: بحضرت امام محمدباقر (ع) عرض کردم خدا ترا شایسته فرماید. من برای اهل شام حمل سلاح میکردم وبه ایشان میفروختم همینکه خدا این امر (حقانیت شما را) بمن شناسانددیگرا زسلاح فروختن دست کشیدم وگفتم دیگر اسلحه برای دشمنان خدا حمل نمی کنم. حضرت باقر فرمود: حمل اسلحه کن برایشان وبه ایشان بفروش، زیراخدای تعالی بوسیله ایشان (خلفای بنی امیه) دشمنان ما ودشمنان خودتان (یعنی دولت اسلام) را دفع میکند . . .

ما دراین بیان فقط خواستیم نظرائمه معصومین شیعیان راکه متأسفانه بعلت سوء تبلیغ مذهب شیعه متهم به بی اعتنائی به مقدرات جامعه مسلمانان است بیاوریم که آن بزرگواران با اینکه همواره درتحت مضیقه واختناق ائمه جوربودند، باز از فرط عشق وعلاقه به عظمت مسلمین چگونه شیعیان وپیروان خودرا به اطاعت وپیروی وکمک ونصرت همان خلفا که بصورت ظاهر ادّعای اسلام میکردندواعمالی ازقبیل جهادودفاع انجام میدادندتشویق می فرمودند .

درفریضهٔ جهاد درو آیات واحادیث بسیاری ازپیغمبربزرگوار و ائمه اطهار سلام الله علیهم درموضوع حفظ حدودوثغوراسلامی وارد شده که متأسفانه ما را مجال آوردن آنها نیست وبرای علاقمندان مطلع همین اندازه کافی است، اما همین قدربایددانست که حفظ حدودوثغوراسلامی ازنظرکتاب وسنت ازبزرگترین عبادات است تاجائیکه طبق احادیث

اسلامی مرابطه درثغور افضل ازمجاورة درمساجداست حتی درمساجدثلاثه (مسجدالحرام ،ومسجدالنبی ،ومسجدالاقصی) .وآیه شریفه بدان ناطق است که "اَجَعَلْتُمْ سِقایَةَ الحاجّ وَعِمارَةَ المَسْجِدِ الحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالیَوْمِ الآخِرِ وَجاهَدَ فی سَبیلِ اللّهِ لایَسْتَوُونَ عِنْدَ اللّهِ ،واللّه لایَهْدی القَوْمَ الظّالمینَ الّذین آمنوا وَهاجَروا وَجاهَدوا فی سَبیل اللّه باموالِهم وَاَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ دَرَجةً عِنْدَ اللّه . . . اِنَّ اللّهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ" .

پنجمین وظیفه حکومت اسلامی:

جمع آوری مالیات (خراج) وصدقات (زکوات) ومصرف آن درمسحقین وحوائج اجتماعی مسلمانان است:

این مطلب برعموم خوانندگان ،بلکه برتمام مردم جهان روشن است که تشکیلات هرحکومتی ،بلکه هرکوچکترین جمعیتی مستلزم داشتن بودجه ودرآمدمالی است تاآن حکومت وجمعیت رابتوان اداره نمودواز ابتدای تاریخ تشکیل جوامع بشری همواره افراد آن جامعه ها خودرا مدیون و محکوم پرداخت مبلغی ازدرآمدخودبرای تمشیت امورو حسن نظام اجتماع خودمیدانستندهرچنداستکثارثروت وحب مال زمامداران خودسر را به حیف ومیل واسراف وتبذیرآن اموال درامورغیرمشروعه وضرر و اضرار آن مردم وامیداشت .دردین ابدی اسلام نیزبذل اموال برای اداره مملکت واجرای مقررات جامعه وانتظام نظام احسن ازمهمترین اوامرو موءکدترین احکام الهی است وآیات بسیاری دراین مورددرکتاب کریم موجود است که ازغایت کثرت ونهایت وضوح احتیاج بدآوردن آن نیست،فقط آنچه دراین مختصراشاره به آن لازم است اینست که این درآمدها ازچه راه وازکجاتحصیل،وبرای چه کارهائی ذخیره وتأمین میشود؟

درشریعت باقیه الهیه پرداخت هزینه لازمه کشوراسلامی بنام **زکاة** وصدقه وخراج معروف ومشهوراست وشاید مقصودازاین نام پاکی و راستی پردازنده این وجوه است که پاکی و راستی اورادراسلام ازپرداخت بدون کراهت ونقص آن توان وشناخت،امّادرخصوص زکاة ومسائل اقتصادی **اسلام** ،مادرچندسال قبل کتابی حجیم پرداختیم که متأسفانه به علت سوء نظردولت طاغوتی پاره ای ازمطالب آن حذف وسرانجام بنام شخصی که

حتی یک صفحه آنرا بدرستی نمی توانندبخوانندطبع ومنتشرشد و این نمونه ای از اختناق شدیدآن دولت شیطانی بود .درآنکتاب بطورمشروح و مفصل مسئلهٔ زکاة را بطورتحقیق مورددقت قرار داده وبسیاری ازآنچه که سوء سیاست زمامداران ومقتضیات زمان پیش آورده بود روشن وآشکار کردیم ودراین مختصرنمیتوانیم ونمیخواهیم آنرا تکرار کنیم ،فقط در اینموردباید اشاره شودکه طریقه تأمین بودجهٔ کشوراسلامی ورفع نیاز-مندیهای آن ازچه راه وبه چه صورت انجام میشود .

درابتدای سخن باید روشن شودکه فردبرای معاشرت در جامعه و بهره وری ازنعمتهای اجتماع چه وظیفه داردوآن وظیفه را چگونه بایدانجام دهد؟ احتیاج بشرح وبیان نداردکه زندگی فردبدون اجتماع خیلی مشکل بلکه محال است واجتماع هرچه انبوه ترسعادت فرددرآن کاملتروبهمین جهت وظائفش بیشتروسنگین تراست تاجائیکه هرفردی باید خود را و وجودهستی (مال وجان)خود را در راه اجتماع خودکوچک وناچیزشمرده و درهنگام بذل آن اندک سستی بخودراه ندهد ،چه سعادت اجتماع درسعادت افراد وسعادت افراد درسعادت اجتماع است. اجتماع اسلامی که از بهترین وعالی ترین وراقی ترین اجتماعات بشری است ،بلکه چنانکه تاریخ بشری حاکی است تنها اجتماع عالی وایده آل است برای بقا ونظام آن مقرراتی است که ازآنجمله تأمین امورمالی است وچون اموال موجود درعالم برای بنی آدم دونوع مال است :اول اموال طبیعی ،چون زمین و موادومنابع موجوددرآن ازقبیل چشمه ها ونهرها ودریاها وجنگلها و معادن ومراتع و... دوم مصنوعات ومعمولات ومتغیرات وآنچه بوسیله افراد انسانی درمواد اولیه وطبیعی تصرف شده وتغییریافته تاقابلیت استفاده واستعمال گرفته است .

پس اولین چیزی که انسان بدون زحمت واعمال نظربدان دست یافته زمین وموادطبیعی موجوددرآن است .اینک نظراسلام را در حیازت اموال طبیعی کرهٔ ارض میآوریم ،انشاء الله .

حکم اراضی در اسلام:

قرآن مجید انسان را خلیفه وجانشین دیگران ازگذشتگان از زمین

میداندچنانکه میفرماید: "وَاِذقالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ اِنّی جاعِلٌ فِی الاَرْضِ خَلیفَةً": یعنی بیاد آورهنگامی را که پروردگار توبفرشتگان فرمود که من جانشینی در زمین قرار دهنده ام وچون پدرانسانها جانشین در زمین است، پس زمین بمیراث بفرزندان خلف او تعلق دارد که: "اِنَّ الاَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُون": همانا زمین را بندگان شایسته بمیراث میبرند (آیه ۱۰۵ سوره الانبیا) و درسوره الاعراف آیه ۱۲۸ میفرماید":
اِنَّ الاَرْضَ لِلّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَالعاقِبَةُ لِلْمُتَّقینَ": یعنی زمین ازآن خداست که آنرا بهرکس از بندگان خودکه بخواهد بمیراث میدهدوسرانجام نیک از آنِ پرهیزگاران است) واز جمله شکرگزاریهای بهشتیان همینکه داخل بهشت شدند آنست که میگویند: "الحَمْدُلِلّهِ الَّذی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَاَوْرَثَنا الاَرْضَ": یعنی تمام حمدوثنا خدای راست که وعده خودرا نسبت بما راست کردوزمین را در زندگی دنیا بما میراث داد (سوره زمرآیه ۷۴) ودرسوره الرحمن میفرماید: "وَالاَرْضَ وَضَعَها لِلاَنامِ فیها فاکِهَةٌ وَالنَّخلُ ذاتُ الاَکْمامِ وَالْحَبُّ ذُوالعَصْفِ وَالرَّیحانِ": یعنی زمینی که درآن میوه ها وخرمای دارای پوشش ها ودانه های دارای کاه و ساق وگلها ست برای عموم آفریدگان آفرید.

پس از نظرقرآن زمین مال عموم آدمیان است جزاینکه در تصرف بندگان شایسته اوست که درتعمیروآبادانی آن کوشش نمایندچنانکه میفرماید: "هُوَاَنْشَأَكُمْ مِنَ الاَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فیها: یعنی خدای قابل پرستش آن خدائی است که شما را از همین زمین ایجادفرموده وآبادانی درآنرا زشما خواهان است. (آیه ۶۱ سوره هود).

پس هرگزتصورنمیشودکه خدا این زمین را که جایگاه ومحلّ اعاشهٔ عموم فرزندان آدم است بیک یا چندنفریا چندطائفه خاص اختصاص دهد، زیرا هموست که منّت برعموم موٴمنین نهاده، درسوره الاعراف میفرماید:
وَلَقَدْ مَكَّنّاكُمْ فِی الاَرْضِ وَجَعَلْنا لَكُمْ فیها مَعایِشَ "بطورمسلم وتحقیق ماشما را درزمین تمکین دادیم ودرآن برای شما وسائل معیشت را فراهم کردیم) بدیهی است این منّت درمقابل نعمتی است که موٴمنین بتوانندرزمین تمکّنی داشته از وسائل معیشت برخوردارشودوگرنه منّتی عبث و

بیهوده است که زمین در تصرف دیگران با شدو منّت بر موءمنان زیرا صراحت آیه میرساندکه زمینی از آن همه مردم است که دارای انواع میوه ها وخرما ها ودانه ها ست وانسانها مأموربه آبادانی آن هستند.

قرآن کریم که پدرآدمیان را خلیفه در زمین می داندبفرزندان او فرمان میدهدکه : "**وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ**" (آیه ۲۶ سوره البقره)، آنگاه درآیه ۱۶۸ همین سوره به تمام آدمیان خطاب کرده می‌فرماید : "**يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا**": یعنی ای همهٔ مردمان از آنچه درزمین است که حلال وپاکیزه است خوریدواستفاده کنید. گیرم شرط آن است که متابعت شیطان نکنید "**وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ**": زیرا شیطان برای آدمیان دشمنی آشکار است و در سوره عَبَسَ جمیع فرزندان آدم را موردالتفات قرارداده میفرماید.
"**فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا**"، **ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ**": یعنی بایدانسان بطعام خودنظردقت کندکه ما باران را ریزانیدیم آنگاه زمین را بروئیدن نبات شکافتیم، پس درآن دانه ها وانگور ورطب وزیتون وخرما وباغستانهای پراشجار ومیوه ها و علفها رویانیدیم تا برای شما انسانها وبرای چهارپایانتان متاع و برخورداری باشد. (آیات ۲۴ تا ۳۲)

پس چنانکه ازآیات شریفه قرآن مستفاد میشود زمین وآنچه مورد استفاده آدمیان از آن است برای جمیع فرزندان آدم است وهیچکس نمی‌تواندآنرا مخصوص خودیا افراد وطوائف خاصی بشماردوآن را ملک شخص یا اشخاصی بداند. این آنچه ازکتاب فهمیده میشوداینک ببینیم درسنّت پیغمبراسلام استفاده اززمین برای آدمیان به چه کیفیت باید صورت گیرد : در اینجا باید یادآور شوم که اراضی موات که با اذن امام آباد شود از این قانون مستثنی است

مالکیّت زمین ازنظرسنت :

دردین حق وآئین جاویدان الهی یعنی شریعت مقدسه اسلامی مقرر است که هرکشور وسرزمینی که بوسیلهٔ سپاهیان اسلام که بمنظوردعوت

بدین اسلام تجهیز میشود فتح گردد، یعنی سپاه کفر در مقابل دعوت اسلامی مقاومت ورزیده مانع از بسط دعوت شود و لشکر اسلام ناچار به استعمال شمشیر شده آن بلد را فتح نماید، اموال کفار هرچه باشد متعلق به مسلمانان است به این کیفیت:

اموال مزبور یا منقول است یا غیر منقول: آنچه منقول است عبارت است از سلاح جنگ دشمنان، سلاح جنگ دشمن یا سلاح فردی است یاسلاح جمعی، سلاح فردی چون لباس و اسب و آلات حرب چون شمشیر و دهتیر و اسلحه سبک شخصی که اگر در جنگ تن بتن باشد متعلق بقاتل مسلمانی است که در جنگ تن بتن بر دشمن غالب شده است و اگرنه در جنگ جمعی است با سایر غنائم جنگ که عبارتست از اسلحه فردی وسلاحهای جمعی چون توپ و تانک وطیاره وهرچه سلاح روز باشد وسایر اموال و اغنام و احشامی که در میدان جنگ است یا در بلد وشهر فتح شده، حتی نسوان و اولاد و ذراری و احفاد دشمنان متعلق به مجاهدین اسلامی است که زمامدار و پیشوای مسلمین در صورتیکه خود بنفس نفیس مباشر و متصدی جنگ باشد وگرنه فرمانده جنگ که نایب مناسب اوست یک خمس از مجموع اموال منقول از آلات و اسلحهء جنگ و اغنام و احشام موجود در میدان یا در بلد مفتوح العنوه و زنان و فرزندان کفار که بعنوان اسیر نصیب مسلمانان شده است برمیدارد برای منظوری که در شرع مقرر است وبقیّه یعنی چهار پنجم آن غنائم را بین سربازان و مجاهدان اسلامی به کیفیتی که در قانون شرع تعیین شده تقسیم مینماید تا در حوائج خود بهرصورتی که بخواهند صرف نمایند، وخمس آن که در نزد پیشوای مسلمین است امام مسلمانان در حوائج مربوط به زمامدار اسلام صرف خواهد نمود. اما اموال غیر منقول چون اراضی و املاک و مزارع و باغها و خانه ها و کاخها و بطور کلی جمیع ابنیه و اماکن و بیوت و مساکن موجود و مراتع تماماً ملک عموم مسلمین موجود در روی زمین است و در آن مجاهد و غیر مجاهد، و پیر و جوان، و مرد و زن، و صغیر و کبیر، عالم و عامی و دهاتی و شهری یکسانند و اختصاص بطبقه یا طائفهء خاصی ندارد، به این معنی که تا مسلمانی زنده است تمام این اراضی و املاک را که به آن مفتوحةٌ عنوةً مینامند بنحو مشاع شریک و سهیم بوده و باید از منافع آن بطور مساوی

مستفیدوبهره ورشود ، اما همینکه از دنیا رفت مالکیت او بطورکلی از این اراضی منقطع شده برای کسانیکه زنده اند تجدید میشود . چنانکه کسانیکه بدنیا میآیند از آن روزی که این اراضی فتح شده تا روزقیامت نسبت باین املاک مالک میگیرند وباید از آن منتفع گردند . پس چون این اراضی ازیک طرف مُشاع بین عموم مسلمین است وازیکطرف مسلمانان موجودونا موجودکه تا روزقیامت خواهندآمد مالک آنندچنین ملکی را نمیتوان فروخت یا بخشیدیا وقف نمودیا میراث برای فرزندان خودبنحو خاص گذاشت . دلیل براین قانون مقدس که اگربدرستی درحقیقت آن دقت شود معلوم میگرددکه منشأ آن منبع الوهیت وازطرف آفریننده بشر است . آیات قرآن کریم است . علاوه برآیاتی که قبلا" آوردیم ، آیه هفتم ببعد از سوره مبارکه الحشر است که درآن میفرماید :

ما اَفاءَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ اَهْلِ القُری فَلِلّهِ وَلِلرَّسُولِ ولذی القُربی والیَتامی وَالمساکین وابْنِ السَّبیل کَیْ لا یَکُونَ دُولَةً بینَ الأغنیاءِ مِنکُمْ وَما آتیکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهیکم عَنهُ فانْتَهُوا واتَّقوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ شَدیدُ العِقابِ ، لِلفُقَراءِ المُهاجِرینَ الَّذینَ اُخرِجُوا مِن دیارِهِمْ وَاَموالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَرِضوانا" وَیَنصُرُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ اولئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ ، وَالّذینَ تَبَوَّؤُا الدّارَ وَالایمانَ مِنْ قَبْلِهِم یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ اِلَیْهِمْ وَلا یَجِدُونَ فی صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمّا اُوتُوا وَیُؤْثِرُونَ عَلی اَنفُسِهِم وَلَوکانَ بِهِم خَصاصَةٌ وَمَن یُوقَ شُحَّ نَفسِهِ فَاولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ ، وَالّذینَ جاؤُا مِنْ بَعدِهِم یَقُولُونَ رَبَّنا اغفِرلَنا وَلِاِخوانِنا الّذینَ سَبَقُونا بِالایمانِ وَلا تَجعَلْ فی قُلوبِنا غِلّاً لِلَّذینَ آمَنوا رَبَّنا اِنَّكَ رَؤُفٌ رَحیم" : یعنی

آنچه راکه خدا از اموال مردم قریه ها بررسول خودباز گردانید اینگونه اموال مال خدا ورسول است وبخویشاوندان ویتیمان ومسکینان ودر راه ماندگان تعلق دارد تا تنها درمیان اغنیا وثروتمندان درگردش نبوده دست بدست نگردد . آنچه راکه رسول خدا بشما داد آنرا بگیرید وآنچه را ازشما باز داشت از آن باز داشته شوید واز خدا بترسیدکه خدا درعقاب و عذاب بسی شدید وسختگیراست . این اموال مال فقرای مهاجرین است آن کسانیکه ازخانه ها ودیارخودواموال خودا خراج شدند ، جویای فضل الهی وخوشنودی او بوده وخدا ورسول اورا یاری می کنند . این گروه

راستگویان وراست کردارانند، وکسانی راست که درخانه وشهرخود از جانب خودمهاجرین را جای داده وامنیت بخشیدند دوست دارند کسانی را که به سوی ایشان مهاجرت میکنند ودرسینه های خود هیچگونه تنگی احساس نمیکنند از آنچه دراین باره دادند ومهاجرین را برخودشان ایثار کرده ترجیح میدهند هرچند خود بدان نهایت احتیاج را دارند، وکسانیکه حرص و آزنفس خود را نگاه داشته مراقب باشند آنان رستگارانند. ونیز این اموال مال کسانی است که بعد از ایشان آیند وگویند پروردگارا ما را بیامرز وآن برادران ما راکه درایمان به ما سبقت وپیشی گرفتند و در دلهای ما کید وکینی نسبت به کسانیکه ایمان آورده اند قرار مده. ای پروردگار که تو بسی رؤف ومهربانی.)

پس آیه شریفه این اموال را که آنروز دراختیار رسول خدا بوده و به مهاجرین وانصار میداده است پیش بینی کرده است. برای کسانیکه بعد از ایشان بدنیا میآیند وهمان علاقه اخوت اسلامی را نسبت بکسانیکه قبل از ایشان به اسلام سبقت گرفته اند دارند. برای توضیح این مدّعی لازم است یادآور شویم که این تفسیر همان درزمان صدراسلام بوسیلهٔ اصحاب کرام رسول خدا از این آیه شد. واین تفسیر درشورای اصحاب بوسیله امیرالمؤمنین علی شد

درزمانیکه عراق فتح شد ومسلمانان بی خبر از قانون حیات بخش اسلام از عمر خلیفه دوم مسلمین مطالبه تقسیم سرزمین عراق میکردند، اما خلیفه اسلام آنان را با خواندن این آیات شریفه از قرآن قانع وراضی کرد. اراضی مفتوح العنوه را حاکم منتخب بدستور اسلام که اورا امام یا خلیفه یا سلطان یا هرنامی که این معانی را برساند میتواند به کسانیکه لیاقت عمران وآبادی آن را دارند به قباله وامیگذارد تا درآمد آنرا بطریق مقاسمه نصف یا ثلث ویا کمتر یا زیادتر نظر به شایستگی زمین زراعت آنرا با دولت تقسیم کند یا خراج آنرا به پول بپردازد تا دولت اسلامی آنرا درمصالح مسلمین ازقبیل اعداد قوا وتهیهٔ آلات وادوات حرب بجهت حفظ وحراست بلاد اسلامی ولوازم جهاد و هزینه های کشوری ولشکری وتهیه وسائل تعلیم وتربیت وبهداشت و پرورشگاه وتعمیر طرق وشوارع وبستن سد وساختن پل وبالاخره مصالح

اجتماعی که صلاح ومنافع عموم مسلمین درآن با شدبه مصرف برسانند.

بدیهی است افرادی که این املاک ومزارع به آنها واگذار شده مادامی که بعمران وآبادی آن کوشا باشند ودرآن تقصیر وخیانت نکنند این املاک در دست آنها ست اما به مجرداینکه درآبادی آن کوتاهی کنند دولت از دست آنان گرفته بلا فاصله بغیر ایشان واگذار میکند. این قانون تاروز قیامت بلاتغییر بوده ودگرگونی ناپذیر است، زیرا مادامی که انسان در روی زمین احتیاج بخوراک وپوشاک ولوازم حیات دارد وما دامی که حوائج ولوازم زندگی او از زمین تأمین میشود این قانون به قوت خود باقی است. شاهد این معنی وگواه این مدّعیٰ آیات الهی درکتاب خدا وسنت وسیرهٔ پیغمبر بزرگوار اسلام وعمل مسلمین صدر اول واحادیث اهل بیت عصمت وفتوای فقهای بزرگ اسلامی است.

مستندات ودلایل این مدّعیٰ:

آیاتی که قبلاً از قرآن کریم آوردیم مستند ودلیل این قانون بزرگ اسلامی است. امّا سنت وسیرهٔ نبوی صلی الله علیه وآله: عموم مورخین اسلامی متّفقندکه رسول خدا (ص) درفتح خیبرکه عَنْوةً (عنوه یعنی تسلیم قوه قاهره شدن) گشوده شد، اراضی آنرا به باقیماندهٔ یهودیان که در آن سامان بودند وبکشت وزرع وآبادی وعمران آن ازدیگران آشناتر بودند بقبالهٔ مقاسمه واگذار نمود. درقدیمترین تواریخ معتبر اسلامی داستان قباله اراضی ونخلستان خیبر ووادی القری بدین شرح آمده است: درسیرة النبیّ ابن هِشام که از قدم سیره های نبوی است درجلد سوّم آن صفحه ۳۸۹ ودرالمغازی واقدی جلد ۲ صفحه ۶۹۰، وسیرهٔ حلبی جلد ۳ صفحه ۶۶ ـ ۶۷ خلاصه این قضیه بدین صورت است که رسول خدا صلی الله علیه وآله خیبریان را درحصار قلعه ایشان (وَطیح وَسَلالِم) محاصره کردتا هنگامیکه آنان به هلاکت خودیقین کردند، لذا از حضرتش تقاضا نمودندکه ایشان رانفی بلد کرده خونشان را نریزد. رسول خدا (ص) نیز مسئلت ایشان رابه اجابت مقرون داشت وتمام اموال قلعه های شقّ نطاة وکتیبه وبقیّة دژهای دیگرآنان را تصرف کرد، مگرآنچه مال آن دو دژ بود. همینکه اهل فدک شنیدید که

پیغمبرخدا با یهودیان خیبرچنین کرده است کس بحضرتش فرستادندکه آنان نیزحاضرندکه ازسرزمین خودکوچ کنند واموال خودرا دراختیار آن حضرت گذارندتا خونشان ریخته نشود. پیغمبرخدا تقاضایشان راپذیرفت همینکه زارعان یهودخیبربجان امان یافتنداز رسول خدادرخواست نمودند که چون آنان بوضع زراعت درسرزمینهای خیبرآشنا ترندزمینهای زراعتی را برای کشت دردست آنها گذارند و درآمدمحصول آنرا با حکومت اسلامی تنصیف کنندکه نصف محصول زراعی حق زارع، ونصف دیگرآن ازآنِ دولت اسلامی باشد. رسول خدانیزتقاضای آنانرا پذیرفت وبا ایشان به طریق تنصیف مصالحه فرمود.

درتمام تواریخ معتبراسلامی مخصوصاً" درسیره ابن هشام جلد۳صفحه ۴۰۹ آمده است که رسول خدابرای تعیین درآمدوتقویم محصول زراعی و میوهٔ باغهای خیبرعبدالله بن رَواحه راکه یکی ازصحابه بزرگوار وعالم به فنّ زراعت وتقویم محصولات بودبرای تعیین سهم مسلمانان ویهودیان به خیبرمیفرستاد. دریکی ازدفعات یهودیان به عبدالله گفته بودندکه تودرمساحت زمینها وتقویم محصولات به ما ستم وتعدّی کردی، یعنی بیش ازآنچه بودنظردادی. عبدالله به ایشان گفت: هرگاه به این تقویم راضی نیستیدما خودبدان راضی هستیم وحاضریم سهم شما را طبق همین تقویم بدهیم واگرراضی هستیدمال شما باشد. یهودان چون این انصاف وعدالت را ازاودیدندگفتندما به همین طریق عادلانه راضی هستیم وبطریق عدل زمین وآسمان برپایند. درکتاب کافی جلد۵ صفحه ۲۶۶ چاپ آخوندی، ابن مرابّ ازحضرت صادق(ع) روایت شده است، تا عبدالله زنده بود عمل تقویم محصول خیبربا او بود، اما چون جناب ش درجنگ موته شهیدشد، لذا رسول خدا جَبّاربن صَخَربن امیّه بن خلف راازطائفه بنی سلمه بجای عبدالله بن رواحه تعیین فرمود. وی اراضی ایشان را بازدیدومحصول آنرا تقویم مینمود. آنگاه ابن هشام درجلدسوم صفحه ۴۱۱ سیره خودآورده است که محمدبن اسحق مورّخ معروف قرن دوم گفت که ازابن شهاب زُهری پرسیدم که رسول خداهنگامیکه نخلستانهای خیبررا به یهودیان به مساقاة واگذار نمودچگونه با ایشان معامله فرمود؟ ابن شهاب به من خبردادکه رسول‌خدا

خیبر را عَنْوَةً بعد از مقاتله وکشتار فتح نمود وخیبر از آن سرزمینهائی است که خدا آنرا بعنوان فئ به رسول خود واگذار نمود .رسول خدا خُمس آنرا برداشت وغنیمت را میان مسلمانان تقسیم کرد وعده ای از اهل خیبر بعد از جنگ جلای وطن شدند .پس رسول خدا یهودان را خواست وفرمود : اگر میخواهید این اموال (واراضی) را به شما واگذار کنم به این طریق که میوه های آن بین ما وشما تقسیم شود وچنانکه خدا شما را جای داده من نیز جای دهم .یهودان پذیرفتند ،پس به همان قرارداد عمل کردند تا پیغمبر زنده بود عمل تقسیم چنان بود ،همینکه رسول خدا رحلت فرمود ،ابوبکر نیز به همان قرارداد با ایشان رفتار میکرد ،عمر نیز تا مدتی این قرارداد را محترم داشت،اما بعداً "به عمر این خبر رسید که رسول خدا در مرض مَوْت فرموده است که دو دین نباید در جزیرة العرب باشد ،یعنی جز دین اسلام نباید دینی باشد ،ودو دین درجزیرة العرب جمع نشود .پس عمر از صحت این خبر تحقیق نمود تا به وی ثابت شد ،لذا کس به یهودان فرستاد وگفت خدا درجلای شما دستور داده وبه من رسیده است که رسول خدا فرموده است که دو دین نباید درجزیره العرب باشد ،هرکس را در نزد وی از رسول خدا پیمانی است بیاید تا من آن را درباره وی انفاذ دارم وکسیکه در نزد او از رسول خدا پیمانی نیست باید برای جلامهیّا شود .پس کسانی را که از رسول خدا در نزدشان پیمانی نبود عمر او را جلا داده از خیبر بیرون کرد .

در تواریخ معتبره دیگر مخصوصا" در سیرهٔ حلبیّه جلد سوم صفحه ۶۵ داستان فتح وادی القری بهمان کیفیت اراضی خیبر آمده است که رسول خدا پس از اخذ خمس غنائم منقول آن ،اراضی ونخلستان وادی القری را به همان قرار داد خیبر به مزارعه ومقاسمه داد .عمل رسول خدا صلی الله علیه وآله در اراضی مفتوح العنوه سنّت وحجّت است برای مسلمانان چنانکه پس از وفات حضرتش اصحاب بزرگوار وخلفای وی بهمین صورت وکیفیت عمل کردند . تاریخ واخبار اهل بیت عصمت نیز آن را تصویب وتصدیق می کند .

اختلافی که در تواریخ است آنست که پاره ای پیشنهاد این کیفیت را به عمر نسبت میدهند وپاره ای این عمل را نسبت به امیر المومنین علی علیه السلام میدانند وچون احادیث صادره از ائمه اثنی عشر مُؤیّد این

نظر لمت شکی نیست که این پیشنها دا زطرف آنحضرت ویا لااقل بتصویب وتصدیق آن بزرگوا ربوده است . اما تاریخ :

درتاریخ یعقوبی، جلد ۲ صفحه ۱۰۵ چاپ بیروت این عبارت دیده میشود : "وشاوَرَعُمَرُاصحابَ رَسولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ علیهِ وَآله فی سَوادِالکوفة فَقالَ بَعضُهُم تُقَسِّمُها بینَنا فشاوَرَعَلِیّاً "علیهِ السلام فقال: ان قَسَّمتُها الیَومَ لَم یَکُن لِمَن یَجیئُ بَعدَنا شَیئٌ وَلکِن تُقِرُّها فی ایدیهم یَعمَلونَها فَتَکونَ لَنا وَلِمَن بَعدَنا فقالَ وَفَّقَکَ اللّٰه هذا الرأی" :یعنی عمربا اصحاب رسول خدا دربارهٔ سوادکوفه (سرزمین سرسبزعراق) مشورت کرد، پاره ای از اصحاب گفتند آنرا بین ما باید تقسیم کنی، اما چون با علی علیه السلام مشورت کرد آنحضرت فرمود: اگرامروز تو آنرا تقسیم کنی برای کسانیکه بعدازما به دنیا خواهند آمد چیزی باقی نمیماند، لکن آنرا در دست همان مردم عراق قرار ده (یا قرار دهیم) که در آن کشت و زراعت کنند تا منافع آن هم برای ما باشد هم برای کسانیکه بعدازما بدنیا میآیند. عمرگفت: خدا تراتوفیق دهد، رأی صحیح همین است .

ابویوسف یعقوب بن ابراهیم قاضی معروف زمان هرون الرشید و شاگرد ابوحنیفه در کتاب "الخراج" که آنرا برای هرون نوشته است در صفحه ۳۶ آن چاپ مصر ۱۳۸۲ بعدازشرح مفصلی که از جنگ قادسیه و نهاوند آورده است ونظر عمر را در عدم تقسیم اراضی آن و اختلاف صحابه را درا ین مورد بیان کرده است می نویسد :

"وحَدَّثَنی مُحَمَّدُبنُ اسحقَ عَن حارِثَةَ بنِ مُضَرِّبٍ عَن عُمَرَبنِ الخَطّابِ رضی الله تعالی عنه ، انَّهُ اَرادَ تَقسیمَ السَّوادِ بَینَ المُسلِمینَ وَاَمَرَ بِهِم اَن یُحصُوا فَوَجَدَا لرَّجُلَ یُصیبُ الاثنَینِ وَالثَّلاثَةَ مِنَ الفَلّاحینَ فَشاوَرَ اَصحابَ مُحَمَّدٍ(ص) فَقالَ عَلِیٌّ رَضِیَ اللّٰهُ تَعالی عَنهُ دَعهُم یَکونوا مادَّةً لِلمُسلِمینَ فَبَعَثَ عُثمانَ بنَ حُنَیفٍ عَلَیهِم . . . الخ" :یعنی عمر قصد داشت که سواد کوفه وقادسیه و نهاوندرا دربین مسلمانان تقسیم نماید و امر کرد که از اراضی و مجاهدین آماربردارند، همینکه احصا کردند عمر دریافت که با این کیفیت به هر یک از مسلمانان که از این غنائم بهره میبرند دو یا سه نفر اززارعان و برزگران با املاک و اراضی که در دست دارند خواهد رسید، لذا با اصحاب

رسول خدا مشورت کرد علی علیه السلام فرمود : این اراضی وزارعان آنرا بگذار تا مادّه وسرمایه ای برای عموم مسلمانان باشند .پس عثمان بن حُنَیْف را برای مساحت وتقویم گسیل داشت .یعقوبی نیز در تاریخ، داستان اِعزام عثمان بن حنیف را از جانب عمر برای مساحت اراضی سواد بتفصیل آورده است که او اراضی سواد را به چه کیفیت بقباله ومقاسمه و مساقات بمردم آن میداد .چنانکه تواریخ دیگر نیز با او در این قضیه همداستانند .گرچه در تاریخ پاره ای مطالب دیده میشود که کسانی از این حدود وقانون تجاوز کرده ودر این املاک تصرفات غاصبانه کرده اند ، چنانکه در آمد پاره ای را از املاک عراق روزانه یکهزار دینار طلا نوشته اند اما هرچه هست این عمل در تمام دورهٔ خلفای راشدین وخلفای بنی امیه ادامه داشته است ،چنانکه داستان خراج عراق ونکث ونقص آن در زمان خلفای قبل از عمر بن عبدالعزیز وترقّی آن در زمان خلافت عمر بن عَبْدُ العزیز بانزد تاریخ است .

احادیث وارده از ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام در مورد اراضی مفتوح العنوه :

۱ ــ مرحوم شیخ طوسی در تهذیب الاحکام جلد۴ صفحه ۱۲۸ از حَمّاد بن عیسی در روایت طویلی از حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام در ضمن آن حضرت میفرماید : "**لَیْسَ لِمَنْ قَاتَلَ شَیْءٌ مِنَ الأَرَضِین وَمَا غَلَبُوا عَلَیْهِ اِلّا مَا احْتَوَیَ العَسکر** " :یعنی برای کسیکه جنگ میکند از زمینهای غنیمی وآنچه بدان دست یافته اند سهمی نیست جز آنچه لشکریان را در برگرفته است ، پس همان زمینی که لشکر اسلام در آن اوتراق کرده است میتوان آنرا جزو غنائم قابل قسمت شمرده .شاید مراد از اموال موجود در لشکرگاه باشد وگر نه زمینی که لشکرگاه یا میدان نبرد باشد قابل قسمت نیست .تا آنجا که فرمود : "**وَالاَرْضُ الَّتِی اُخِذَتْ عَنْوَةً بِخَیْلٍ وَرِکابٍ فَهِیَ مَوْقُوفَةٌ مَتْرُوکَةٌ فِی اَیْدِی مَنْ یَعْمُرُها وَیُحیِیها وَیَقُومُ عَلَیْها عَلی صُلْحِ مَا یُصالِحُهُمُ الوالی عَلیٰ قَدْرِطاقَتِهِمْ مِنَ الخَراجِ النِّصفُ اَوالثُّلثُ اَوالثُّلثانِ وَعَلی قَدْرِ ما یَکُونُ لَهُمْ صَلاحاً وَلایَضُرُّبِهِم** " ؛ودر کتاب کافی علی قدرطاقتهم مِنَ الحَقِّ آمده است یعنی سرزمینی که با ضرب شمشیر و بوسیلهٔ جنگ گرفته میشود

که درآن سوا ره وپیا ده بکا ررفته ،چنین ا راضی دردست کسانیکه آنرا آباد وا حیاء کنند موقوف ووا گذا رمیشودوبرآن بدا نچه وا لی وزمامدا رکشور برعا یا ویرزگران بقدرقدرت وطا قتشان تقویم میگردد ازخراج نصف یا ثلث یا دوسوم درآمدوبقدری که برای برزگران شا یسته وصلاح باشدوضرری به ا یشان وا ردنیا ورد .آنگا ه ا ما م علیه ا لسلام کیفیت ا خراج زکاة را ا ز چنین اراضی پس ا زا خراج خَراج بیان میکندکه ا زا ینگونه زمینها یکدهم درآمدپس ا زمنها ی حق ا لمقا سمه بعنوان زکاة با یدخا رج کرد .هرگا ه از آب با ران یا آب نهرمشروب شودونیمه یکدهم هرگا ه با شتران آبکش ودلو وا مثال آن آبیا ری شودکه زما مدا ر و وا لی آنرا ا خذکرده صرف ا صنا ف هشتگا نه مصرف زکاة میکندتا آخرآنچه درآن حدیث بیان میفرمايد.

۲ ـ مرحوم علّامهٔ حلی درمُنتَهیَ المَطلَب ومرحوم محقّق کَرَکی در خَرا جیّه ا زشیخ طوسی درتهذیب ا زصَفْوان بن یحیی وا حمدبن محمدبن ا بی نصرروا یت کرده ا ندکه ا ما م علیه ا لسلام فرمود : "وَمَا اُخِذَبا لسَّیف فذلك اِلیَ الاِمَا م یُقَبِّلُه بِا لّذی یَری کَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللّهِ صَلّیَ اللّهُ عَلیهِ وآله بِخَیبَرقَبّلَ سَوا دَها وَبَیا ضَها ،یعنی اَرضَها ونَخلَها ":یعنی هرسرزمینی که بضرب شمشیر (جنگ)گرفته میشودا ختیا رآن با پیشوای مسلما نان ا ست که بهمان طریقی که رسول خدا صلی ا لله علیه وآله با خیبرا نجا م دا د و ا راضی وبا غستا نهای آنجا را بقبا له دا د (نصف یا ثلث)پیشوای ا سلام نیز بهرمیزانی که صلاح با شدا نجا م دهد .

۳ ـ ا یضا" درتهذیب شیخ جلد۴ صفحه۱۱۹ با ب ا لخراج وعمارة الارضین :
عَنْ اَحمدبنِ مُحَمّدبنِ اَبی نصرقَا لَ:ذَکَرْتُ لِاَبی الحَسنِ ا لرِّضا علیه ا لسلام ا لخَرَاجَ وَمَا سا رَبِه ا هلَ بَیتِه فَقا لَ:ا لعُشرُ وَنِصفُ ا لعُشرعَلیٰ مَنْ اَسْلَمَ تَطَوّعا*،تَرِکَتْ اَرْضُه فی یَدِه وَاُخِذَمِنهُ ا لعُشرُوَنِصفَ ا لعُشرفیها عَمّرَمِنها و ما لَم یَعمَرمِنها فَاَخَذَهُ ا لوا لِی فَقَبّلَه فیمَنْ یُعمِره وَکَان لِلمُسلمینَ" :ا حمد بن محمدبن ا بی نصرکه ا زخوا ص ا صحا ب حضرت رضا علیه ا لسلام ا ست می‌گوید :ا زحضرت ا بوا لحسن الرضا علیه ا لسلام مسئله خراج وا ینکه نظر خا نوا ده عصمت وطها رت درآن چیست یا دآ ورشدم ،حضرت فرمود :کسیکه طوعا" بدون ا جبا روضرب شمشیر مسلمان شده ا ست زمین اودردست خود ا و

باقی می ماند وفقط از او بعنوان زکاة یکدهم یا یک بیستم در آن قسمتی که آباد شده دارد گرفته میشود ، اما زمینهائی را که آباد نمیکنند ، والی و پیشوای مسلمین آنرا از دست او میگیرد و به مال القباله بکسانی میدهد که آن زمین را معمور و آباد دارد ، زیرا چنین زمینی مال همهٔ مسلمانان است . این مسئله دیگری است که امام میفرماید هرگاه زمینی ملک مسلمانی باشد ، لیکن در آبادانی آن غفلت نماید امام آنرا گرفته و به کسیکه آنرا آباد کند میدهد .

۴ ــ در کتاب شریف قاطع اللجاج فی حلّ الخراج مرحوم محقّق کرکی صفحه ۱۴ و در نهایه و تهذیب شیخ طوسی جلد ۷ صفحه ۱۵۵ . . . عَنْ صفوان بن یحیی عن ابی بُرده بن رجا قال: **"قُلتُ لِاَبی عَبدِاللّه علیه السلام کَیْفَ تَریٰ فی شِراءِ اَرْضِ الخَراجِ قالَ وَمَنْ یبیعُ ذٰلِکَ وهِیَ اَرضٌ لِلمُسلمین! قال یَبیعُهُ الّذی فی یَدَیهِ قالَ وَیَصنَعُ بخراجِ المُسلِمینَ ماذا ؟ ثمّ قالَ لا بأسَ یَشتَری حَقّهُ مِنها ویُحوّلُ حَقّ المُسلِمینَ عَلَیهِ وَلَعلّه یَکوُنُ اَقویٰ عَلَیها و اَملاٰ بِخَراجِها عَنه "** :یعنی ابی برده میگوید :بحضرت امام جعفر صادق (ع) عرض کردم که نظر شما در مورد خریدن زمین خراج (اراضی مفتوح عنوه) چیست؟ حضرت فرمود :چه کسی چنین زمینی را میفروشد و حال اینکه آن مال عموم مسلمانان است؟. راوی عرض کرد :همان کسیکه زمین در دست او ست (یعنی همان برزگر و کشاورز)میفروشد (یعنی حق اختصاصی خود را)حضرت فرمود :در اینصورت بخراج مسلمانان چه میکنند؟آنگاه حضرت فرمود : عیبی ندارد ،حق اختصاصی او را از آن زمین میخرد و حق خراج مسلمانان را برگردن خود میگیرد و بسا باشد که این خریدار برای زمین از کشاورز نخستین قوی تر باشد و برای پرداختن خراج آن از او آماده تر باشد .

مرحوم محقق پس از ذکر این حدیث میفرماید :این روایت صریح است در جواز فروختن حق برزگر یعنی آثار تصرف و زحمتی که برای آبادی آن ملک کشیده است ، اما فروختن اصل زمین ممنوع است و من هیچیک از اصحاب (علمای شیعه)را که مخالف مضمون این حدیث باشند نمیشناسم ، پایان فرمایش مرحوم محقق کرکی .

۵ ــ در همان کتاب شریف از تهذیب شیخ طوسی که در جلد ۷ ، صفحه ۱۴۷

چاپ نجف است از محمدبن الحلبی از حضرت امام جعفرصادق علیه السلام روایت شده که از آنحضرت از اراضی سواد (سرزمین عراق) پرسیدند فرمود: "هُوَلِجَمیعِ المُسلِمینَ لِمَنْ هُوَ الیَومَ وَلِمَنْ یَدخُلُ الإسلامَ بَعدَ الیَومِ وَلِمَنْ یَخلُقُ بَعدُ فَقُلنا الشِراءُ مِن الدَّهاقینَ؟ قالَ: لایَصلُحُ الا اَنْ یَشتَری مِنهُم عَلی اَنْ یَصیرُها لِلمُسلِمینَ فَاِنْ شاءَ وَلِیُّ الامرِ انْ یَأخُذَها اَخَذَها قُلنا فَاِنْ اَخَذَها مِنهُ قالَ یُرَدُّ اِلَیهِ رَأسَ مالِهِ وَلَهُ ما اَکَلَ مِنْ غَلَّتِها بِما عَمِلَ" :یعنی سرزمین سواد مال همهٔ مسلمانان است با این معنی که مال آن کسی است که هم امروز مسلمان است و مال کسی است که بعداز این داخل اسلام شود و مال کسی است که بعداز این آفریده شود. پس ما گفتیم که خریدن آن از دهقانان (کدخدایان یا بزرگان) چگونه است؟ حضرت فرمود: خوب نیست مگر آنکه با این شرط بخردکه آنرا ملک عموم مسلمین کندکه اگرحکومت اسلامی (ولی امرمسلمین) خواست از او بگیرد بیگیرد (یعنی درهنگام خرید این شرایط را درنظر بگیرد) عرض کردیم اگرخواست آنرا از او بگیرد چه باید بکرد؟ حضرت فرمود: سرمایه خریداو را، یعنی همان پولی را که داده و این ملک را خریده بوی ردمیکند و برای خریدار است آنچه را که از غله این ملک خورده در مقابل عملی که در این زمین انجام داده یعنی همین فایده برای او بس است.

۶ ــ ایضا" در تهذیب شیخ طوسی جلد۷ صفحه۱۴۷... "عَنْ اَبی الرَّبیعِ الشّامی عَنْ اَبی‌عَبدِاللّهِ عَلَیهِ السلامِ قالَ: لاتَشتَرِ مِنْ اَرضِ السَّوادِ شَیئًا" اِلّا مَنْ کانَتْ لَهُ ذِمَّةٌ فَاِنَّما هُوَفَیْءٌ لِلمُسلِمینَ" :یعنی حضرت صادق فرمود: از اراضی سواد (مفتوح عنوه) مخر، مگر از کسیکه برای او ذمه بوده باشد (یعنی از اهل ذمه) زیرا آن از غنائمی است که مال همهٔ مسلمانان است یعنی فقط آن حقی را میتوان خریدکه اهل ذمه در آبادی زمین دارا میشوند. حق اختصاصی وآبادی.

۷ ــ ایضا" در تهذیب شیخ طوسی جلد۷ صفحه ۱۴۷... "عَنْ مُحَمَّدِبنِ سِنانٍ عَنْ اَبی الحَسَنِ علیه السلام قالَ: سَأَلتُهُ عَنْ ماءِ الوادی، فَقالَ: اِنَّ المُسلِمینَ شُرَکاءُ فِی الماءِ وَالنّارِ وَالکَلاءِ" :یعنی محمدبن سنان از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: ازحضرت رضا علیه السلام سئوال کردم از آب وادی (رودآب) چشمه سار، حضرت فرمود: عموم مسلمانان درسه چیز با یکدیگر شریکند: درآب وآتش وچراگاه، یعنی این سه چیز مالک خصوصی

ندارد و مال همهٔ مسلمانان است.

در این باب احادیث دیگری است که فعلاً مقتضی اقتصار میشود و مضمون آن احادیث نیز موافق همین معنی است.

فتاوی فقهاء درباره اراضی مفتوح عنوةً:

۱ ــ مرحوم شیخ مفید در کتاب المُقنعه صفحه ۴۴ در خصوص این اراضی میفرماید: "وکلّ أرضٍ أسلمَ أهلها طوعاً تُرِکَتْ في أیدیهم فَمٰا عَمَّروها منها کٰان عَلَیهم فیها العشر أو نصفُ العشر... ومٰا لَمْ یُعَمِّروها أخَذَه الامام فَقبّلَه مِمَّن یُعَمِّرهُ وکٰانَ عَلَی المُتَقَبِّلینَ في حِصَصِهِم العشر أو نِصفُه علی حِسابِ الاوَسْاقِ وکلّ أرضٍ اُخِذَتْ بِالسّیفِ فَللإمٰام تقبیلها مِمَّن یری من أهلها أو غیرهم.." و در صفحه ۴۶ همین کتاب مینویسد: "وٰالأرضونَ المأخوذةُ عَنْوةً فَهِيَ موقوفةٌ متروکةٌ في أیدي مَنْ یُعَمِّرُها ویُحییها وَیَقُومُ عَلَیْها عَلی مٰا یُصالِحُهُمُ الوالي عَلَیه بِقَدرِطاقَتِهِمْ مِنَ النِّصفِ وَالثُّلثِ وَالثُّلثَیْنِ أودون ذلك حَسَبَما یَراه أصوبَ في تَدبیر عِمارَةِ الأرض وَاستِقرارِ ارتِفاعِها":

یعنی هر سرزمینی که مردم آن از روی میل و علاقه بدون کراهت مسلمان شوند زمینها یشان بخودشان واگذار میشود. پس آنچه را که آباد دارند از آن یکدهم یا یک بیستم محصول آن بر ایشان زکاة واجب است، اما آنچه راکه آباد نکنند پیشوای مسلمین آن زمین را از دست آنان میگیرد و به کسیکه آنرا آباد کند بقباله میدهد، در اینصورت هم بر کسانیکه آنرا بقباله گرفته باشند در حصه ایشان یکدهم یا یک بیستم است هرگاه بحد نصاب زکاة رسد (علاوه برخراج) و هر سرزمینی که بضرب شمشیر گرفته شود، امام را ست که آنرا تقبیل کند بهرکه صلاح داند از اهل همان سرزمین باشد یا غیر آنان، و زمینهائی که عَنْوةً اخذ میشود آن زمینها وقف میشود بر عموم مسلمین و به کسانی واگذار میشوند که آنها را آباد و زنده نگاه دارند و بهر طریقی که صلاح ایشان باشد آن زمینها تقویم میشود که زمامدار با ایشان مصالحه کند بقدر توانائی ایشان و قابلیت زمین از نصف و ثلث یا کمتر، این عمل بطوری است که آنرا زمامدار در آبادانی آن سرزمین صلاحتر بداند و در آمد آنرا استقرار باشد.

۲ ـ مرحوم شیخ طوسی در المبسوط جلد۳ صفحه۲۹ چاپ جدید در فصل حکم ما یغنم میفرماید: "وَاَمّا الاَرَضُونَ المُحَیاةُ فَهِیَ لِلمُسلِمینَ قاطِبةً وَلِلاِمامِ النَّظَرُفیها بِالتَقبیلِ والضَّمانِ عَلی مایَراهُ وارتِفاعُها یَعُودُ عَلی المُسلِمینَ بِاَجمَعِهِم وَیَنصَرِفُ اِلی مَصالِحِهِم والغانِمینَ وَغیرالغانِمینَ فیه سواء". درصفحه ۳۴ همین جلد درهمین باب مینویسد: "ولایَصِحُّ بَیعُ شیءٍ مِن هذهِ الاَرَضینَ وَلا هِبَتُه وَلامُعاوَضَتُه وَلاتَملیکُهُ وَلاوَقفُهُ وَلارَهنُه وَلااِجارَتُه وَلاارثُه وَلایَصِحُّ اَن یَبنی دَوراً ومَنازِلَ وَمساجِدَ وَسِقایاتٍ وَلاغَیرَذلِكَ مِن اَنواعِ التَّصَرُّفِ الَّذی یَتبَعُ المُلکَ وَمتی فَعَلَ شیءٌ مِن ذلكَ کانَ التَّصرفُ باطِلاً وَهُوَباقٍ عَلیَ الاَصلِ":
یعنی زمینهائی که آبادومعمورند از زمینهای مفتوح العنوه، آن مال قاطبه مسلمانان است و امام را ست که درآن بقباله دادن نظر دهد وبدان چه صلاح داند ضمان گیرد و درآمد آنرا بتمام مسلمانان برگردانند و به مصالح ایشان بمصرف رسانند. دراین سرزمینها غنیمت گیران مجاهد وغیر غنیمت گیران مساویند.

درقسمت دیگر میفرماید: فروختن چیزی از این سرزمینها صحیح نیست وهمچنین بخشیدن وعوض کردن وبدیگری انتقال دادن و وقف کردن و رهن واجاره وارث دادن آن صحیح نیست وجایز نیست که در آن خانه های ومنزلهای ومسجدها وسقاخانه ها وغیرآنها را ساخت ونمیتوان درآن انواع تصرفی که تابع ملکیت باشدوهرگونه کاری ازاین قبیل که دراین زمینها شودباطل است وآن ملک براصل خود، یعنی ملکیت عموم مسلمین باقی است، اینها فتوای دونفرازفقهای اقدم وبزرگ شیعه است که کتابهای ایشان دراختیا ما بود، اینک فتاوای دیگران ازفقهای شیعه:

۳ ـ علامه حلی درکتاب منتهی المطلب میفرماید: "قَدبَیَّنّا اِنَّ الاَرضَ الماَخوذَةَ عَنوَةً لایَختَصُّ بِهَا الغانِمون بَلْ هِیَ لِلمُسلِمینَ قاطِبةً": یعنی ما قبلا" بیان کردیم که زمین که عَنوةً اخذشودتنها اختصاص بغنیمت گیران (سربازان مجاهد) ندارد، بلکه ملک قاطبهٔ مسلمانان است. آنگاه می‌افزاید: هرگاه آن زمین در موقع فتح معمور وآبادان باشد فروختن و بخشیدن و وقف کردن آن صحیح نیست، بلکه حاصل و درآمد آنرا امام (پیشوای ملت اسلام) درمصالح مسلمین مانندسدّ ثغور (حفظ مرزها) واعانت سربازان

وبناء پلها وراهها صرف میکندواز آن ارزاق وحقوق قاضیان وواليان و دیوانیان (کارمندان دولت) وغیرآن از مصالح مسلمین پرداخت میشود.
ودرهمین کتاب جلد ۴ صفحه ۹۳۵ دراحکام سرزمینهای اسلامی بحث کرده آنجا که با این جمله ابتدا میشود: "الارضون اربعة اقسام..." :که زمینها چهار قسمند یک قسم آن زمینی است که مسلمانان بغنیمت گیرفتن مالک میشوند وقهرا "باشمشیر اخذ میشود. چنین زمینی ملک عموم مسلمین می‌شود واختصاص بمقاتلین ندارد، تا آنجا که شرح قباله دادن و درآمد مصرف آنرا بطریقی که مرحوم شیخ طوسی بیان کرد شرح می دهد.
ودرصفحه ۹۳۶ این مطلب را ادامه میدهد تا آنجا که میفرماید: "ارض الخراج وهي المأخوذة عنوة بالسيف اذا كان محيا لايجوز بيعها...": یعنی سرزمین خراج را بیان کردیم که آن عبارت از زمینی است که عنوةً بضرب شمشیر اخذ شود. هرگاه این زمین درهنگام فتح آباد باشد فروختن آن جایز نیست برای اینکه چنین زمینی ملک قاطبهٔ مسلمانان بوده ووقف برایشان است لذا باحدی اختصاص ندارد...

۴ـ شهید اول مرحوم محمد بن المکی درکتاب الدروس کتاب الجهاد دراین باب مینویسد: "وما لاينقل من الارضين والعقارات فهو للمسلمين قاطبة والنظر الى الامام": یعنی ازغنائم جنگ آنچه غیر منقول است از زمینها وخانه ها وباغها مال قاطبه مسلمانان است وپیشوای مسلمانان را درآن حق نظرو اقدام است.

۵ـ شهید ثانی مرحوم زین الدین درکتاب شرح لمعه میفرماید: "وما لاينقل ولايحول من اموال المشركين كالارض والمساكن والشجر لجميع المسلمين": یعنی ازاموال مشرکین آنچه قابل نقل وتحویل نیست مانند زمین وساختمانها ودرختها مال جمیع مسلمانان است واختصاص بسربازان اسلام ندارد.

۶ـ مرحوم شیخ بهائی درکتاب جامع عباسی درفصل هفتم درتقسیم غنائم میفرماید: آنچه قابل نقل وتحویل نباشد چون شهرها ودهکده ها وزمینها وخانه ها وآنچه بدینها ماندکه به قهر وغلبه گرفته شود ودروقت جنگ آبادان باشد بعد از اخراج خمس از آنها یا از حاصل آنها، مابقی تعلق

بمسلمانان داردکه حاصل آن صرف مصالح مسلمین چون حفظ سرحدها وبستن پُلها وتقویت جهادکنندگان وما یحتاج علاملان وقاضیان میشود .

۷ ــ مرحوم شیخ جعفر بن خضر نجفی صاحب کشفُ الغطاء درآن کتاب درباب جهاد میفرماید : "الارضُ المفتوحةِ بالقهرِ والغلبه کارضِ سوادِ الکوفه": یعنی زمین مفتوحه بوسیلهٔ قهر وغلبه مانند سرزمین کوفه وآنچه مانندآنست حکم شرع درا ینگونه زمینها آنست که اینها مال عموم مسلمانان است چه اهل حق (شیعه) با شند وچه اهل باطل (غیر شیعه) این زمینها اختصاص به افراد ندارد و درآن ذکور واناث یکسانند .آنگاه مطلب را شرح می دهدتا آنجا که میفرماید : "ینقطعُ فیه مُلکُ مَن ماتَ وَ یتجدّدُ لِمَن هو آتٍ" :یعنی مالکیت کسیکه میمیرد منقطع میشود و مالکیت آن بکسیکه بدنیا میآید تجدید میشود .آنگاه مطلب را تفصیل می دهد بشرحی اَوفی چنانکه درفتوای شیخ مفیدوشیخ طوسی وعلّامه حلّی ودیگران گذشت که نباید این زمینها را فروخت یا وقف کردودرآمدآن صرف مصالح مسلمین میشودتا آنجا که میفرماید :زمین مفتوحه ای که بوسیلهٔ جنگ با کفار ولی با اذن مسلمانان باشد (یعنی اجازه معصوم شرط نیست)چنین زمینی نیز مال مسلمانان است وحکم آن حکم اراضی مفتوح العَنوه است و برای رئیس مسلمانان است که درآن موافق قواعدمقرره عمل کند .

۸ ــ مرحوم محقّق کرکی درکتاب قَطعُ اللّجاج فی حلّ الخراج به نحو مبسوطی وارداین مطلب شده تا آنجا که میفرماید:"ثَبَتَ بطریقِ اهلِ البیت علیهم السلام :انّ اَرضَ العراقِ وَنحوَها مِمّا فُتحَ عَنوةً بالسّیفِ لایَملکُها مالکٌ مخصوصٌ بَلْ لِلمُسلمینَ قاطِبَةً یأخُذُ مِنها الخراجَ اَوِ المُقاسمةَ و یصرِف فی مصارِفهِ التی بها رَواجُ الدّین. . . " :یعنی ازطریق خانواده رسالت بثبوت رسیده است که سرزمین عِراق ومانندآن اززمینهائی که عَنوَةً بضرب شمشیرفتح شده است هیچ مالک مخصوصی نمی تواندآن را مالک شود ،بلکه آن ملک عموم مسلمانان است که ازآن خراج ومقاسمه اخذمیشود ودرمصارف خودمصرف میشود .ودرصفحه ۱۶ همان کتاب درخصوص اراضی مفتوحَ العنَوه میفرماید :ما قبلاً "گفتیم که اینگونه اراضی مال قاطبهٔ مسلمانان است وازآن چیزی اختصاص بجنگاوران ندارد ،لیکن این در

صورتی است که آن زمین درهنگام فتح آبادان (محیاة) باشد. هرگاه وضع آن چنین باشد فروختن ووقف کردن وبخشیدن آن صحیح نیست، بلکه امام (پیشوای اسلام) حاصل ودرآمد آنرا درمصالح مسلمین صرف مینماید مثل سدّثغور وحفظ مرزها ومعُونَتِ سپاهیان وساختن پلها واز درآمداین زمینها ارزاق قضاة وفرماندارانوکارمندان دفتری وغیرذلك ازمصالح مسلمانان اخراج وداده شودکافّه اصحاب (علمای شیعه) به این عقیده رفته اند.

کتاب الخراج مرحوم محقّق کرکی شامل مطالب بسیارعالی دراینمورد است که پاسخ مخالفین خودرا به روشن‌ترین برهان آورده است.

۹ و ۱۰ ــ صاحب مفتاح الکرام مرحوم سیدمحمدجوادعاملی درجلد ۷ صفحه ۶ مفتاح الکرامه وصاحب جواهر مرحوم شیخ محمدحسن نجفی درصفحه ۶۶۳ جلدزکاة جواهرکه هردواز اعلام بزرگ شیعه‌اند دراینمورد عقیده استادشان مرحوم شیخ جعفرکاشف الغطاء را دارند. چون عادت ما براین است که درهرمدّعی به ده دلیل وحجّت اکتفا مینمائیم (که تِلکَ عَشَرَةٌ کاملةٌ) بفتوای این ده بزرگوار اکتفا می نمائیم امّا چون درزمان خود ازبزرگان اعلام شیعه کسی را نمیشناسیم که به این قانون بزرگ آسمانی درتألیف خوداشاره یا صراحتی داشته باشدجزحضرت آیت الله العظمی الامام المجاهدوالمجتهدالاکبرعلامه حاجی شیخ محمدخالصی رضوان الله تعالی علیه که چون ازآنجناب درباره ارث بردن زن ازاراضی پرسیده اند آنمرحوم دریکی ازتألیفات ارزنده خودبنام (الماتیا والاسلام) درصفحه ۲۹ آن میفرماید:

"اِنَّ اَرضَ السَّوادِ (ای العِراق) لاتُملَکُ وَلاتُباعُ وَلاتُوهَبُ وَلاتُوقَفُ ولا تُوَرَّثُ وانّماهِیَ مُلکٌ لِلمُسلِمینَ الی یَومِ القِیامه": یعنی سرزمین سواد (یعنی عراق) به ملکیت کسی درنمیآیدوفروخته وبخشیده نمیشودووقف نمیتوان نمودوبه ارث برده نمیشود وآن فقط ملک همهٔ مسلمانان است تا روزقیامت. کسیکه بدان سبقت گیردا وسزاوارترا ست بهآن و امر آبادانی آن مربوط به حاکم است وهمینکه درباره آن اهمال شودارث بدان تعلق نمی گیرد، زیرا ارث فرع ملک بودن است دراینجا ملکی نیست که ارثی باشدوفقط شوهرآن زن حق اختصاص درآن ملک دارد، یعنی درعرکه

مالک نیست وفقط در اعیان مالک است، لذا نه تنها زن، بلکه سایر ورثه هم در اراضی مفتوح العنوه از زمین ارث نمیبرند. درقسم ارث از اراضی که عَنْوَةً فتح شده احدی از علمای شیعه اختلاف ندارند که کسی ارث نمیبرد این حکم در تمام اراضی عنوه است خواه عراق باشد، خواه بلاد فارس وایران وترک وکرد وهند ومغرب وبلاد بربر و اندلس وبالکان وهرخاکی که لشکر اسلام بدان پای نهاده اند ومقصود آنجناب اینست که اگر در پارهای احادیث گفته شده که زن از زمین ارث نمیبرد مربوط به اراضی است که عنوةً فتح شده. واین مسئله را درکتاب سعادة الدّارین صفحه ۱۵۴ نیز دنبال کرده است تا جائیکه فرموده است زمینهائی که امر آن مشکوک است یعنی معلوم نیست که مفتوح العنوه است یا نه ملحق بمفتوح العنوه است وهمینکه زمامداران مسلمان مالیات از آن گرفته باشند دلیل آن است که آن اراضی مفتوح العنوه است واین اراضی مشتمل است برسواد عراق وایران وهند وتمام جزیره العرب وآفریقا واندلس (اسپانیا) وآناطولی وبالکان و قفقاز وتمام سرزمینهائی که در دست مسلمانان بوده یا میباشد. زمینهای زنده وآباد این بلاد مال عموم مسلمانان است وفقط زمینهای مَواتی که درزمان غیبت احیا شده باشد برای مالکِ حق حیازت است) درجلد سوم احیاء الشریفه صفحه ۵۱۷ نیز این امر اتب را تأییدو تأکیدفرموده است آنگاه تمام آنچه را شیخ طوسی وعلّامه وسایر اعلام نظرداده اند تأیید و تصدیق نموده است واین حقیقتی است بسی روشن که احتیاج به تفصیل بیش از این ندارد. پس با این بیان معلوم شدکه اراضی مفتوح العنوه کهامروز اکثر، بلکه تمامی کشورهای موجود اسلامی را شامل است نمیتوان به ملک اختصاصی وشخصی درآورد، جزآنکه هرگاه برطبق اذن ودستور پیشوای مسلمانان با شرایط مقرره از قبیل قبول تقبیل بمقاسمه وخراج وامثال آن دراینگونه اراضی کسی دارای حقوق اختصاصی باشد مانند اولویّت درقبول قباله ومقاسمه ومزارعه یا مطالبهٔ حقِ عمران وآبادی وبنای ابنیه وامثال آن باشد. تنها سه نقطه از سرزمینهای اسلامی را میتوان از مقررات اراضی مفتوح العنوه مستثنی نمودوآن سه نقطه عبارتست از مدینهٔ طیبه که مردم آن قبل از آنکه اسلام قدرتی یابدخودطوعاً" ازروی رضا

ورغبت وشوق وعلاقه ایمان آورده مسلمان شدندکه تاریخ اسلام مُتَضمّن
احوال فرّخ مآل ایشان است ومسلمانان کم وبیش از آن مطلعند . و دیگر
بحرین که مردم آن قبل از تسلط لشکر اسلام بر آن سامان، ایمان آورده مسلمان
شدند .وسومین نقطه بنا برپاره ای از روایات سرزمین یمن است که طوعاً
مسلمان شده و از روی رغبت ومیل با سلام روی آوردند ،اما سایر نقاط
دنیا که امروز جزو سرزمینهای اسلامی است از عربستان وحتّی مکه معظمه
(زادها الله شرفا")وشامات وعِراق ومصر واُرْدُن وتونس ولیبی ومغرب
وکشورهای اسلامی آفریقا عموما" وایران وکویت وافغانستان وهندوستان
واندونزی وترکیه وقفقاز وبلادی که درتحت تسلط بیگانگان از اسلام
است چون روسیه وچین میباشد وامثال آنها تماما "عنوةً فتح شده ومشمول
همین قانون است وهیچکس حق آنرا ندارد که نقاط آبادان را حین الفتح
بملک اختصاص تبدیل نماید مگر موات که خود دارای مقررات خاصی است .
باید دانست از آنجا که نظر اسلام بیشتر بنقطه آبادی زمین وبهره وری
آنست نه تنها کشورهائی که عنوة فتح شده باید در دست لایقترین افراد
برای عمران وآبادی آنها باشد ،بلکه همان زمینهائی هم که مردمش طوعا
مسلمان شده یا با شرائطی با لشکر اسلام صلح کرده اند بشرطیکه زمینها و
اموالشان از خودشان باشد هرگاه درعمران وآبادی نقاطی که در دست آنها
است کوتاهی ورزند دولت اسلام بسختی از آنان باید آبادی آن اراضی
را بخواهد ودرصورت غفلت با شدّت از تصرف ایشان خارج کرده بلاتِقّن از
ایشان واگذارد تا ازاین ناحیه خسارتی عاید کشور اسلامی نشده و به
اقتصاد مسلمانان زیانی وارد نیاید ،وهرگاه کسی حتی بدون اذن امام و
پیشوای مسلمانان به آبادی چنین زمینهائی همت گمارد ولویت راحائز
میشود .

احادیث بسیاری از ناحیه ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک
الجبار دراین خصوص وارد شده که اینک یکی از آنها را تیمّناً دراین
صفحه مینگاریم :درکتاب فروع کافی جلد۵ صفحه ۲۷۹ چاپ آخوندی :صَحیحَةُ
معویةَ بن وَهَب قالَ سَمِعتُ اَبا عبدِاللهِ علیه السلام یقولُ اَیّما رَجُلٍ اَتی
خَرِبةً بائِرةً فاستخرَجَها وکَرَی انهارَها وعَمَّرَها فَاِنَّ عَلیهِ فیها الصَّدَقةَ وَ

انْ کانَتْ اَیضاً لِرَجُلٍ قَبْلَه فَغابَ عَنْها وَتَرَکَها فأَخْرَبَها ثُمَّ جاءَ بَعْدُ یَطْلُبُها فَانَّ الارَضَ لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلِمَنْ عَمَّرَها (کتاب المعیشه) :مضمون حدیث معویه بن وهب، یعنی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود هر مردی که بر نقطه ای خراب و بایر آمده آنرا از حالت خرابی استخراج کرده نهرهای آنرا بجریان انداز دو آنرا آباد کند بر او فقط واجب است که زکوٰة محصول و درآمد آنرا اراضی بدهد هرچند آن نقطه زمین مال کسی باشد که قبلاً" در تصرف داشته و از آن غائب شده و ترک کرده و خراب نموده و حال آمده است و آنرا مطالبه میکند ،زیرا زمین مال خدای عزوجل است و مال کسی است که آنرا آباد کند. پس زمین موانی که بوسیله مسلمانی آباد شود ملک اوست

در نظر دین مبین اسلام ثروت و مالیه روی زمین به دو صورت تحقق میبابد و افراد میتوانند در آن بنوعی مالکیت پیدا کنند:

۱ــ ثروتهای طبیعی که عبارتست از زمینهای قابل کشت و زراعت وانهار و رودآبها و چشمه سارها که بخودی خود در نطع زمین موجود و جاری است و جنگلها و دریاها و معادن وجه الارض و حیوانات وحشی مفیده .

۲ــ آنچه بوسیله تصرف و عملیات انسان در مواد اولیه طبیعی صورت میگیرد و آنرا بصورت معمول و مطلوب و مأکول درمی آورد .

ثروتهای طبیعی که مهمتر از همهٔ زمینهای مزروعی است پس ازظهور اسلام و حیازت مسلمین و تصرف آنان بکشورهای مفتوح العنوه که خوشبختانه تمام آنچه امروز بنام سرزمین اسلامی نامیده میشود عموماً" بوسیلهٔ فتوحات جهادیه بتصرف مسلمانان درآمده و طبق آیات و روایات اسلامی و سیرهٔ پیغمبر و خلفای راشدین ملک عموم مسلمین است از عرب و عجم و سیاه و سفید و مرد و زن و صغیر و کبیر که باید در آمد حاصله آن صرف حوائج مسلمین طبق احتیاج زمان شود و هیچکس هر که باشد حق ندارد به هیچ نقطه ای از نقاط این کشورها ادعای مالکیت نماید ،مگر آنچه را که به دستور حاکم اسلام از اراضی موات طبق شرایط آن احیا نماید و آنرا مادام آباد دارد که چنین اراضی در کشورهای اسلامی بسیار کم است .پس آنچه که در زمان ما دیده میشود از مالکیت های بزرگ و صاحبان قریه ها و مزرعه ها و امثال آن و فروختن زمینهای بایر که بصورت وحشتناک زمین خوارگی درآمده

است هیچکدام موافق قانون اسلام نیست واگر درست دقت شود این قبیل معاملات باطل و درحقیقت حرام است وهرگاه مالکیت اراضی طبق سنت روشن اسلامی در دست حاکم اسلام باشد وآنرا برطبق سیره مسلمه بقبالـه به لایقان واگذارد و درآمدآنرا درمصالح مسلمین صرف نماید ، هرگز ثروتمندان قارون منش وسرمایه داران امپریالیستی که امروز فتنه بزرگ جهان را تنها علت ندبوجودنمیآید ،ودرمقابل آن کمونیستی و رژیمهای مانندآن که عکس العمل آن چنان سرمایه داری است پیدا نمیشود ودرنتیجه دنیا ازشرّاین دومرام جهانسوز (امپریالیستی وکمونیستی) نجات می یابد . ومالکیت اراضی موات که بوسیله مسلمانان آباد میشود نباید ازحدّ معینی تجاوز نماید.

اما آنچه بوسیله تصرف وعملیات انسان درموادّطبیعی صورت می-گیرد آن مال شخصی است که درآن عمل انجام داده است وبه آن صورت مطلوب درآورده است بطوریکه مورداستفاده مشروع مردم گردد .دراین مورد دولت اسلامی حقی دارد که عبارتست اززکاةُ وحقوق مالی (یکدهم ویا یک بیستم ویا یک چهلم ویا یک پنجم)که برای حوائج عاجزان و فقیران و معلولان وسایرمصارف لازم کشورمأخوذمیدارد وآن نیزدارای مقررات و قوانین خاصی است که درکتب فقهیه اسلامیه مُدَوّن ومضبوط است .

با اجرای آن قوانین هرگزدرکشوراسلامی آفات ومضرّاتی که اکنون درکشورهای امپریالیستی وکمونیستی موجوداست نخواهدبود ، زیرا در آنصورت ممکن نیست که ثروتمندان قارون صفت وفرعون طبیعت بوجود آیندونیزهرگزدرمانده و مُحتاجی وجودنخواهدداشت ومظلومی پیدا نخواهدشدکه نتیجه زحمت اوعایدمفتخواران وزالوهای اجتماعی گردد ، لذا هرگزدرچنین کشوری مجالی ومیدانی وبازاری برای خودنمائی و عرضهٔ مرام کمونیستی پیدا نخواهدشد ،اما افسوس ازجهالت مسلمانان که ازمقررات دین آئین خودبیخبرندو وای ازخصومت دشمنان اسلام که با تمام قدرت درپوشیدن حقیقت ووارونه جلوه دادن حقایق با تمام قدرت میکوشند ،زیرا میدانندکه اگرحقیقت اسلام برجهانیان ولااقل برخود مسلمانان مکشوف شود ،درآنصورت مجالی برای وجودآنان نخواهدبود !

پس معلوم شدکه مالکیت های امروز مخصوصا" درکشورهای آسیا هیچ

کدام موافق کامل با قوانین اسلامی نیست وچون اکثر، بلکه تمام نزاعها واختلافها وگوناگونی رژیمها وسیستمهای ممالک دنیا که اکثر دچار بحرانها ونابسامانی وعدم ثبات است علت آن تخلف از مقررات اسلامی است. وبهرصورت آنچه در اینگونه درآمدهای زراعتی وغیرآن که اززمین حاصل می شود دولت اسلامی از آن خراج دریافت میکند وآنرا صرف مصالح مسلمین می نماید و مهمترین انگیزه نزاع وفساد بشریت که مالکیت زمین است از بین میرود.

گفتیم که راه دیگر حیازت اموال اعمال وامور است که با دست وعمل افراد صورت میگیرد، یعنی تصرفاتی که ابناء بشر در مواد اولیه کرده وآنرا بصورت قابل تصرف در احتیاجات وقابل هضم وضمیمه در بدن وبدل مایتحلل نمودن است. آنچه از این طریق عاید انسان میشود آنرا مالک است ومیتوانند در حوائج مشروعه خود صرف یا ذخیره نماید ویا آنرا بدیگری ببخشد ویا برای ورثه خود به ارث گذارد، جز اینکه چون در ابناء نوع خود همیشه عاجزان وبیچارگانی هستند که از اداره حیوه و اداره زندگانی خود عاجزند، لذا در شرع مطهر اسلام برافراد قادر وغنی، یعنی کسیکه بالفعل وبالقوّه میتواند زندگی خود را اداره نماید برای این طبقه عاجز وبیچاره بایدمالیاتی بدولت بپردازد و او را موظف نماید که به تأمین معیشت آنان قیام واقدام نماید. حقوقی که در این خصوص بر افراد جامعه پرداخت آن واجب است بسیار است که از آنجمله:

۱ــ زکاة است که از اموال موجود هرصاحب مالی همینکه آن مال به حد نصاب رسید باید مقداری معین بعنوان زکاة به دولت اسلامی برای تأمین حوائج هشتگانه ای که برای مصارف زکاة تعیین شده بپردازد که مختصر آن چنین است:

الف ــ آنچه بصورت حیوانات اهلی برّی وحلال گوشت است. در گوسفند پس از گذشت سال یک چهلم، ودر گاو یک چهلم یا یک سی ام، ودر شتر یک بیست وپنجم پس از احراز نصاب بمقدار فوق الذکر.

ب ــ آنچه بصورت غلّه وخوراکی است، یعنی بصورت دانه است پس از احراز حدنصاب ۲۸۸ من تبریزیک دهم، یا یک بیستم. هرگاه با آب جاری رودخانه وقنات وآب باران ویا دیم آبیاری شود، یکدهم وهرگاه بوسیلهٔ

چاه وامثال آن مشروب شود یک بیستم.

ج ـ آنچه بصورت پول بهرصورتی که رائج است واموال مال التجاره پس از مضیّ حول، یک چهلم است.

د ـ آنچه بدون زحمت عاید میشود چون گنج ومعدن واموال شبهه ناک وجواهرات دریائی وامثال آن یک پنجم است.

ما دراین خصوص کتابی بنام (حقایق عریان) دراقتصاد قرآن در مسئله زکاة تألیف ومنتشر کردیم که طالب این مطلب از آن مستغنی نیست مصارف هشتگانه زکاة که خالق البریّات برای آن تعیین کرده است در آیه شریفه ۶۰ سوره التوبه تصریح فرموده است: "اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلفُقَراءِ وَالمَسَاکینِ والعَامِلینَ عَلَیها والمُؤَلفَةِ قُلوبُهم وَفِی الرِّقَابِ والغَارِمینَ وفِی سبیل اللّهِ واَبنِ السَّبیل" :یعنی صدقات وزکوات منحصراً مال فقراو مساکین وکارمندان جمع آوری این اموال ودل بدست آوردگان و آزادی بردگان ومال غرامت دادن رسیدگان ومصارف درراه خدا ودرراه ماندگان است که دولت با این درآمدبایدتأمین تمام فقرا، یعنی کسانیکه برای اِعاشه واِداره حیات چیزی ندارند ومساکین، یعنی کسانیکه درآمدشان برای زندگانی کافی نیست بنحو مطلوب اداره نماید ومأمورینی که برای جمع آوری این مالیات گسیل میدارد حقوقشان را بپردازد وکسانی از مخالفین را که می توان با تألیف قلوب (پول دادن یا بهرطریقی راضی کردن) به اسلام راغب یا بکمک اسلام واداشت از درآمد زکاة راضی کرد و آزاد کردن بردگان وتاوان غرامت زدگان وهزینه دفاع وجهاد و امور تندرستی وبهداشتی وهرگونه هزینه ای که برای اصلاح کشور لازم است از طریق زکاة تأمین کرد ومسافران وغریبان از وطن دور رامهمانی کرد و زاد و راحله داد. برای جواب هر اشکال وتوضیح وپاسخ بهرسئوالی از کتاب زکاة فوق الذکر میتوان استفاده کرد.

اموالی را که حکومت اسلامی موظف است آنها را دریافت وبمصالح مسلمین مصرف نماید:

۱ ـ اموال زکوی است که عبارتست از زکاة کلیّه زراعتها از دانه ها

ومیوه ها وغیره از آنچه که خشکانیده وفروخته شود ، مگرسبزیها وخیارها وامثال آن که مصرف شده وبصورت پول درآید از (پول) آنها زکوة گرفته میشود ، (زکوة پول) وحیوانات مأکول اللحم وسواری وپولها ازهرقسم و اوراق بهادار وفطره وکفارات نذروقسم وتجارت وغیره که این اموال بوسیلهٔ دولت اسلامی جمع آوری وبه مصارف لازمه میرسد . (امیرالمؤمنین از یابکان اسب زکاة میگرفت)

۲ ـ خمس معادن ازهرقسم (معدن نفت ومس وطلاونقره واورانیوم و نمک وهرچه بدان معدن گویند ازهرقسم) وکنوز وغواصی جواهروعنبر وامثال آن ومال مخلوط بحرام که درحقیقت زکاة اینگونه اموال تحصیل شده بدون مشقت است که یک پنجم از آن گرفته وبمصارف زکوه مصرف می‌شود (یعنی مصارف هشتگانه) . این درآمد برطبق فقه شیعه خمس دارد (یک پنجم) وفقهای غیرشیعه یکدهم را قائلند.

۳ ـ خمس غنائم دارالحرب که بوسیلهٔ پیشوای اسلام برداشته و در مصارف خاص خود صرف میشود .

۴ ـ فیئ وانفال است که عبارتست ازسرزمینهائی که بدون قتال در تصرف دولت اسلامی درمیآید وجنگلها ومراتع وچشمه سارهاوبستررود ـ خانه ها وحیوانات دریا وامثال آن.

۵ ـ جزیه است که ازکفار واهل کتاب بترتیب خاص وبمقداری که زمامدار اسلام مقتضی ومصلحت بداند اخذمیشود ، درمقابل زکاتی که ازمسلمانان اخذمیشود با این تفاوت که زکاة عبادت است وجزیه مالیات !

۶ ـ خراج ودرآمد اراضی خراجیّه است که خوشبختانه اکثرکشورهای اسلامی امروز زمینهای زراعتی آن ازاین قبیل (یعنی اراضی مفتوحه عنوةً)میباشد . این قبیل اراضی(را) دولت اسلامی بهرنحوی که مقتضی وصلاح باشد به قباله وخراج بزارعین وکسانیکه قادرباشندکه آنرا آباد داشته ومحصول لازم را بدست آورند وامیگذارد ودرآمدآنها را اخذوبه بیت ـ المال مسلمین ریخته وصرف مصالح مردم مسلمان آن مینماید .

۷ ـ عشورگمرکی است که ازتجار حربی یکدهم وازتجار اهل ذمه یک بیستم وازتجار مسلمان یک چهلم اخذمیشود (منتخب کنزالعمال جلد۲ صفحه۳۰۱)خراج یحیی بن آدم صفحه۲۳ ـ احکام اهل الذمه الاموال‌قاسم بن‌سلام.

۸ – اموال اموات بلاوارث ومرتدّین که وارث مسلمان ندارند.

۹ – جرائم مأخوذه بعلت جرم وجنایات ودیات وامثال آن آنچه را دولت اسلامی میتواند اخذکند.

۱۰ – موقوفات ومحبوسات که توسط اشخاص خیّر وبصیر برای امور عام المنفعه وقف میشودکه دراختیارحاکم وپیشوای اسلام است که آن رابه مصارفی که ترجیح میدهدمیرساند.

۱۱ – علاوه براینها درهرموردی که زمامدارعادل اسلامی برای مصالح کشوراسلامی هرگونه هزینه ای راکه لازم بداندهرگاه موجودی بیت المال مسلمین کافی نباشدوضرورت اقتضاکندمیتواندهرچه قدراحتیاج دارد ازاموال مسلمین برداشت نمایدتاحدیکه هرگاه لازم شدهمه راجز ستر عورت ازایشان اخذنماید، امابارعایت اینکه ازطبقات بالا گرفته از صاحبان کاخهاودارایان آلاف والوف شروع کرده آنگاه که همه دریک سطح قرارگرفتندودارائی تمام افرادیکسان شدبنحومساوی ازهمه دریافت کندتابه سترعورت برسد. ماشرح ودلیل این قبیل درآمدومالیاتها را تاحدی درکتاب زکاة آورده ایم واگرمقتضی بوددراینجانیزدمیآوریم انشاء الله تعالی، واین حکم رافقهاء روی قاعده جلوگیری ازضرراعلی بوسیله ضرر ادنی (دفع افسدبفاسد) آورده اند.

۱۲ – درشریعت اسلامی باتجویزمالکیت فردی واحترام به مالکیت فرددرآنچه ازطریق مشروع کسب نمایددرپاره ای ازاموال عموم مردم را شریک میشماردومالکیت فردی راتصدیق نمیکندچنانکه درخصوص آبهای رودها وچشمه سارها ومراتع وچراگاهها وآتش تمام مردم را شریک میشمارد زیرا پیغمبربزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله فرموده است: "**النّاس شُرَکاءُ فی ثَلاثٍ: الماءُ والکلأ والنّارُ**" و روی این قاعده میتوان گفت تمام مردم دراکثراشیاء که موردضرورت واحتیاج اجتماع وعموم است شرکاء یکدیگرند، زیرا اسلام مال را مال الله میداندوفقرا راعیال الله واغنیا را خلفاء الله که بایدجامعه را اداره نمایندواموال دردست اغنیاودیعه ایست ازجانب خداکه بایدودیعه وامانت رابصاحبش برگردانند، و بالاخره باحکومت عادله ای که تحت مراقبت مردم مسلمان باشدتمام مفاسد

مفروض از بین خواهد رفت. در مدینه فاصله بوجود خواهد آمد.

دولت اسلامی در مقابل مالیاتها و خراجها و خمسها و زکوتها که از رعایای خود و انفال و امثال آن دریافت میدارد وظایف و مسئولیتهائی دارد که عمده آن بقرار ذیل است:

۱ـ تأمین معیشت فقراء که آیهٔ شریفه ۶۰ سوره التوبه: "إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ..." عهده دار بیان مصارف زکوة است که در درجهٔ اوّل فقرا را نام میبرد، هرچند در بادی امر چنین بنظر میرسد که این مصرف مختص فقراء مسلمین است، اما با دقت در سیرهٔ مسلمین صدر اول و سلف امّت معلوم میشود که تمام فقرائی که تحت ذمّه اسلامند می‌توانند از آن بهره ور شوند چنانکه در تواریخ و سیر چون: الاموال و الخراج آمده است که خلیفه دوم (عمر) یهودی درمانده ای را دید که گدائی میکند از او پرسید چرا سئوال میکند هنگامیکه معلوم میشود برای معیشت کفیلی ندارد از او سئوال کرد که مگر توجزیه نمیدادی؟ یهودی فقیر گفت: می‌دادم. عمر دستور داد که او از این عمل دست بردارد، زیرا کفالت او بر عهده بیت المال مسلمین است.

باید دانست که عموم فقراء اهل کتاب حتی کسانیکه جزیه هم نداده باشند همینکه در بین مسلمانان بودند و پیر و عاجز شدند نفقهٔ آنان بر بیت المال مسلمین است چنانکه در وسائل الشیعه کتاب الجهاد جلد ۲ صفحه ۴۲۵ باب ۱۹ از تهذیب شیخ طوسی: "مَرَّ شَيْخٌ مَكْفُوفٌ كَبِيرٌ يَسْأَلُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) مَا هٰذَا؟ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَصْرَانِيٌّ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ اِسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبُرَ وَعَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ إِنْفَقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ": یعنی پیرمردی کوروکهنسال درحالیکه گدائی میکرد امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: این چه وضعی است؟ گفتند یا امیر المؤمنین فردی نصرانی است! امیر المؤمنین فرمود: او را تا توانی داشت بکار کشیدند تا اینکه پیر و عاجز شد از نان خوردن و زندگی کردن باز داشتید، از بیت المال برا و انفاق کنید.

احادیث وارده در اینمورد بسیار است از آنجمله در عیون اخبار الرضا صدوق در گفتگوئی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هارون

میفرماید: ۱ـ "إِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ فَرَضَ عَلَى وُلاةِ عَهْدِهِ أَنْ يَغْشُوا فُقَراءَ الامَّةَ وَأَنْ يَقْضُوا عَنِ الغارمين ويَبوءُ دُوا عَنِ المُثقَل ويَكسُوا العاري و يحسنوا إِلى العاني..." :یعنی خدای عزوجل بر والیان عهد خود(زمامداران) واجب فرموده است که فقرای امت را پوشش کند (یعنی فقرشان را بپوشانند) و از تاوان زدگان پرداخت غرامت کنند و از آنانکه بار سنگین هزینهٔ زندگی را بردوش دارند دادکنند (کمک کنند) و برهنه را بپوشانند وبه زحمت کشان احسان ونیکوئی کنند.

حال باید دید فقرای امت را به چه کیفیت باید تأمین معاش نمود:

۱ـ امیرالموءمنین علی علیه السلام در فرمان خود به مالک اشتر که در کتب معتبر چون نهج البلاغه وتُحَفُ العُقُوْل است دستور تأمین معیشت فقرا را میدهد و ما آنرا از تحف العقول که اقدم از نهج البلاغه است میآوریم .درآن کتاب صفحه ۱۴۱ چنین میفرماید: "ثُمَّ اَللّهَ اَللّهَ فی الطَّبَقَةِ السُّفلىٰ مِنَ الَّذينَ لاحيلَةَ لَهُم وَالمساكين والمُحتاجين و ذوی البُؤسِ والزَّمنى فَإِنَّ فی هٰذِهِ الطَّبَقَةِ قانعاً ومُعتَرّاً "فاحفظ اللّهَ ما استَحفَظَكَ مِنْ حَقِّه فيها واَجْعَلْ لَهُم قِسْماً مِنْ غَلّاتِ صَوافی الإسلام فی كُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِلاَقصىٰ مِنْهُم مثلُ الذی لِلاَدْنىٰ وَكُلّاً قَدِ استُرعِيتَ حَقَّهُ فَلايَشْغَلَنَّكَ عَنْهُم نَظَرٌ فَإِنَّكَ لاتُعذَرُ بتضييع الصَّغيرِ لإحكامِكَ الكَثيرَ المُهِمَّ فلاتُشخِص هَمَّكَ عَنهم وَلاتُصَعِّر خَدَّكَ لهم وَتَواضَعْ لِلّهِ يَرفَعْكَ اللّهُ وَاَربهم إِلى ذلكَ مِنكَ حاجة وَتفقّدْ مِنْ اُمورِهِم ما لايَصِلُ إِليكَ مِنهُم فَمَنْ تَقتَحِمُهُ العُيُونُ وَتَحقِرُهُ الرِّجال ففرغ لاولئك ثقتك مِنْ أَهلِ الخَشيَةِ وَالتَّواضُعِ فَلْيَرفَعْ إِلَيك أَمرَهُم ثُمَّ اعمل فيهم بالاعذار إِلَى اللّهِ يَوم تَلقاه فَإِنَّ هٰؤُلاءِ أَحوَجُ إِلَى الإِنصافِ مِنْ غَيرِهِم وَكُلٌّ فاعذِرْ إِلى اللّهِ فی تَأدِيَةِ حَقِّهِ وتَعَهَّدْ أَهلَ اليُتْمِ وَالزَّمانَةِ وَالرِّقَّةِ فِی السِّنِّ مِمَّن لاحيلَةَ لَهُ وَلايَنصَبُ لِلمسألَةِ نَفسَهُ فَأَجرِ لَهُم أَرزاقاً فَإِنَّهُم عِبادُ اللّهِ فَتَقَرَّبْ إِلَى اللّهِ بِتَخَلُّصِهِم وَوَضعِهِم مَواضِعَهُم فی أَقواتِهِم" :

یعنی خدا را خدا را (درنظرگیر) درخصوص پست ترین طبقه (ازحیث معیشت) ازکسانیکه هیچ چاره ای ندارند و مسکینان و محتاجان وگرفتاران سختی زندگی وزمینگیران زیرا در این طبقه مردمان قانع هست که به هرچه بدهی یا به آنچه خود دارد راضی است وکسانیکه اگر ندهی بخواهند .پس خدا را

نگهبان باش بدانچه نگهبانی ترا درحق خود درآن چیز خواسته است برای بیچارگان مقداری ازغلات ودرآمدهای اراضی خالصه (مفتوح العنوه) اسلام درتمام بلاد مقرر دار زیرا از آنکه هرحقی که نزدیکتر دارد همان حق را بدورتر دارد وحق همه را باید رعایت شود. پس چنان نباشد که بجهتی ونظری خودرا از ایشان مشغول داری، برای اینکه توبجهت کارهای بسیار مهمی که درپیش داری معذور نیستی درتضییع کار کوچک پس همت خودرا ازایشان جدامدار و روی خودرا به تکبر ازایشان برمگردان وبرای خودفروتنی کن تا خدا ترا برتری دهد، ودرحاجتی که بتو دارند آنانرا امیدوار کن ودر کارهائی که دارند ودستشان بتو نمیرسد تو از ایشان تفقد کن وجویا شو و آنانرا بدست کسانیکه با نظر کبر ونخوت بنگرند ورجال را حقیر میشمارند مسپار پس برای رسیدگی بحال این طبقه مطمئن ترین اشخاص از اهل خشیت وتواضع بگمار تا امور آنها را بتو برساند. آنگاه درمیان ایشان بنحوی که درنزدخدا روزی که اورا ملاقات میکنی معذورباشی عمل کن، زیرا این گروه از دیگران به انصاف محتاج ترند، ودر ادای حق همه درنزد درگاه خدا عذر وحجت داشته باش ویتیمان ومعلولان زمینگیران وخوردسالان وسالمندان ازکسانیکه چاره ندارند، وخودرا برای گدائی وسئوال آماده نکرده اند متعهد آن وبرای ایشان ارزاق وخوراکی ازهرقسم اجرا دار، زیرا آنان بندگان خدایند، پس با نجات دادن ایشان از فقر وگرفتاری وجای دادن آنها درجایگاه شان ورعایت حالشان درقوت وخوراکشان سوی خدا تقرب جوی.

نکات بسیاری دراین فرمان مبارک بچشم میخورد که پاره ای ازآنها بدینقرار است :

۱ ــ دولت باید کفیل معیشت فقیرانی باشد که هیچ چاره ای وراهی برای اعاشه ندارند وهمچنین مساکین ومحتاجانی که اگرچند میتوانند بوسیله کسب وکاریا درآمدآندگی مقداری ازحوائج روزمره زندگی را تأمین نمایند، لکن به آن درآمد نمیتوان زندگی شایسته کرد، لذا دولت باید کمبود معیشت آنان را تأمین نماید. وهمچنین معلولان وکسانیکه بعلت ناقص بودن اعضاء یا قطع دست وپا ومانند آن ازکار عاجزند. پس

کسانیکه بتوانند را جتماعکاری را انجام دهند نمیتوان آنان را جزو فقیران واجب الرعایه درآورد و معیشت ایشان را از خزانهٔ بیت المال کلاً تأمین کرد، لذا باید وسیله کار برای آنان فراهم آورد تا بدان وسیله به تحصیل معاش خویش بپردازند.

۲ ـ طبقهٔ یتیمان و زمینگیران که از فرط پیری از کار افتاده اند و کودکان نوزاد و نورس که سرپرستی ندارند و خود را برای گدائی حاضر نکرده اند نیز باید مورد توجهٔ دولت قرار گیرند و حقوق و مستمرّی در از مدت تا روزیکه بدان احتیاج دارند و از تأمین معیشت ناتوانند برایشان جاری دارد.

۳ ـ دولت باید بهر نحوی که حفظ و حراست این طبقه را صلاح بداند وسیلهٔ آنرا فراهم آورد و شاید بهتر آن باشد که محل مناسبی که در سطح زندگی افراد متوسط است چون باغ و پارکی آنانرا جمع آوری و تمام وسائل زندگی را از هر حیث در اختیار ایشان گذاشته و خدمتگزارانی دلسوز برای رسیدگی به احتیاجاتشان بگمارد.

۴ ـ خود شخص زمامدار و یا فرماندار ان او در هر شهر و بلد هر بچندی زود بزود به ایشان سرکشی کند که در امر شان غفلت نرود و کوتاهی نشود، بدیهی است در چنین صورت بسیاری از مفاسد موجود در کشور از بین خواهد رفت و بلاد اسلامی محل امن و امان خواهد گشت.

فوائد و محاسن انجام این عمل (رسیدگی به معیشت فقیران):

۱ ـ نخستین فائده اجرای این امر آنست که کشور از وجود مناظر نفرت زا و مظاهر وحشت افزای گدایان و معلولان پاک میشود، زیرا وجود این مناظر و مظاهر که نمایندهٔ نکبت و ذلت و عقب ماندگی آن کشور است زمینه ای برای مفاسد دیگر آماده میکند.

۲ ـ دیدن این مناظر و مظاهر هر بیننده ای را بچاره جوئی از گرفتاری بچنین روزگاری وادار میکند که هر چه سریعتر به علاج آن بپردازد و چون تصور میکند که تنها علاج آن بدست آوردن و گرد کردن مال است، لذا به هر وسیله و کیفیتی در صدد بر میآید تا به ازدیاد مال بپردازد تا به چنین

روزگار نکبت باری دچار نشود. اینست که با حرص شدید بدون توجه به اینکه آن مال از چه طریقی بدست میآید از حلال، یا از حرام؟ لذا مرتکب هر فعلی بهر عنوان باشد میشود و همین کیفیت است که اعمال زشت دزدی وکلاهبرداری و اختلاس و ارتشاء وگرانفروشی واحتکار وربا و امثال آنرا بوجود میآورد و وقوع این اعمال و ایجاد چنین اوضاعی پیداست که وضع مملکت را به چه صورتی درمی آورد. پس رسیدگی بحال فقرا واجب است.

۳ـ با تأمین معیشت فقرا حرص مال اندوزی وفکر مآل اندیشی را که غمی جانگاه است از دل همه یا اکثر مردم میبرد، زیرا هرکسی اطمینان دارد که فرضا" در ایام پیری و شکستگی و ازکارافتادگی نتواند خود را چنانکه باید اداره نماید، درچنین حال دولت برای او وسیله معیشت را آماده دارد. پس چرا حرص و چرا اندوه وخوف فردا؟ وچرا جمع آوری مال از طریق نامشروع و اعمال زشت و ناروا؟ آری فکر تأمین فردا موجب تمام بلاها ست

۴ـ عموم مردم خود را موظف بکار میدانند که تا حدی که بتوانند جبران آنچه از دسترنج جامعه مصرف مینمایند تلافی کنند و آنچه کمبود دارند از جامعه دریافت کنند، لذا طبقهٔ بزرگی از افراد که به شغل گدائی و اعمالی بیهوده از این قبیل مشغولند ناچار مشغول بکار میشوند و مقداری مهم از نیروی انسانی بهدر نمیرود و بخصوص هرگاه وجدان انسانی و عواطف مسلمانی بوسیلهٔ موعظه و تبلیغ در ایشان زنده شود.

۵ـ دست و پای این دزدان بی اسلحه، یعنی گدایان و سائلان که به در حقیقت ننگی برای کشور اسلامیند جمع میشود و پولهائی که جمع آوری میکنند وغالبا" از بین می رود در محلی بهتر مصرف میشود.

درحرام بودن شغل گدائی:

درفرمان مبارک این جمله (**اَلَّذینَ لاحیلَةَ لَهُم**) و جمله (**فَمَن لا حیلَةَ لَهُ ولایَنْصَبُ لِلمَساُ لةِ نَفْسَهُ**) آمده بودکه دولت اسلامی باید تکفل معیشت فقرا وبینوایانی را درعهده گیرد که هیچ چاره ای ندارند وخود را برای گدائی آماده نمیکنند. مسئله گدائی که تاریخ آن درتاریکی های قرون و دهور مخفی است عمل زشتی است که متأسفانه دراکثر ملل رایج و

متداول است وآن درحقیقت یکنوع سرقت وزورگوئی وظلم آشکار است که درجامعه ها معمول است واز سرچشمهٔ عطوفت واحساس مردم آبیاری میشود و علّت آن بی اعتنائی وعدم اهتمام دولتها بدین مسئله است، علی الخصوص درجوامع و دول اسلامی که هم بشدّت ازاین عمل مذمّت وتقبیح شده است و هم راهها وچاره ها برای جلوگیری ازآن پیشنهاد گردیده تا مرحلهٔ وجوب موءکد. اینک ما شوم ومذموم بودن این عمل را از احادیث اسلامی در اختیار خوانندگان میگذاریم ویادآور میشویم که منظورآن نیست که کسانیکه از باب ترحم وتصدّق روزی چندریالی به افتادگان وبینوایان میپردازند بها نه بدست آورده وبه اغوای شیطان از آن جزئی انفاق هم خودداری کنند، بلکه بکوشندتا سرحدّامکان از ایجاد چنین وضعی جلو ـ گیری کرده ودولت اسلامی را بوظائف خود درا ینخصوص وادارنمایند و گرنه مادامی که دولت خودرا درقبال این مسئله مسئول نمی داندووسائل معیشت فقرا را فراهم نمیآوردبرمردم لازم است که از این بینوایان که بصورت گدایان درآمده اندپذیرائی کنندوسئوال آنانرا درحدامکان رد نکنند، باشدکه حاجتمندان درمانده نمانند.

اینک آن احادیث:

۱ ـ درمن لا یحضره الفقیه مرحوم صدوق درکتاب زکوة: "**قَالَ اَمیرُ الموءمِنینَ عَلَیهِ السَلام اِتَّبِعُوا قَوْلَ رَسُولِ اللّهِ صلّی اللّهُ عَلیهِ وَآله اِنّه قَالَ: مَنْ فَتَحَ عَلیٰ نَفسِهِ بابَ مَسْئَلَةٍ فَتَحَ اللّهُ عَلَیه بابَ الفَقْرِ**": این حدیث با اندک تفاوت درعدّه الداعی صفحه ۸۹ ازحضرت باقرعلیه السلام آمده است، و درکتاب کافی زکاة جلد ۴، صفحه ۱۹ عینا "، یعنی حضرت امیر ـ الموءمنین علیه السلام فرمود: پیروفرمایش رسول خدا باشیدکه فرمود: کسیکه برخوددرب سئوال بگشاید خدا برا ودرب فقررا باز گذارد وشاید مضمون این حدیث است که شیخ سعدی به نظم آورده گوید:

هرکه برخود دَرِ سئوال گشود تا بمیرد نیازمند بود

۲ ـ درهمان کتاب: "**قَالَ عَلِیّ بن الحُسَین عَلیه السلام: ضَمِنْتُ عَلی رَبّی اَنْ لایسأَلَ احدٌ مِنْ غیرِ حاجَةٍ اِلّا اضطَرّتَهُ المَسْئَلَةُ یوماً اِلی اَنْ یَسأَلَ مِنْ حاجَةٍ**": درعده الداعی صفحه ۸۹، و درکتاب کافی جلد ۴ صفحه ۱۹ نیز

یعنی حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام فرمود: من بر پروردگار خود ضمانت میکنم که هیچکس نیست که بدون احتیاج سئوال کند مگر اینکه همین سئوال کردن او را ناچار کند که روزی از روی احتیاج نیز سئوال نماید (یعنی عاقبت درحقیقت گدا شود).

۳ـ درهمان کتاب فقیه و در کتاب کافی جلد۴ صفحه۱۹ "وَقالَ الصّادِقُ عَلَیهِ السَّلامُ ما مِنْ عَبْدٍ یَسْأَلُ مِنْ غَیْرِ حاجةٍ فَیَمُوت حَتّیٰ یُحْوِجُهُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ وَیَکتُبُ بِها النار": یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای نیست که بدون حاجت گدائی کند و بمیرد تا اینکه خدای او را محتاج کند و آتش جهنم را برای او بنویسد بجهت گدائی.

۴ـ ایضا" درکافی وفقیه: "وقال الصادق علیه السلام: اِیّاکم وَسُؤالَ النّاسِ فَاِنَّهُ ذِلُّ الدُّنیا وَفَقْرٌ یَسْتَعجِلُونَهُ وحِسابٌ طَویلٌ یَوْمَ القِیامة": یعنی حضرت صادق فرمود برحذر باشید از اینکه از مردم چیز بخواهید (گدائی کنید) زیرا گدائی خواری دنیا وفقر زودخواسته ای است و موجب حساب طولانی در روز قیامت است.

۵ـ درمحاسن برقی، جلد۱ صفحه۱۱۳ و درعقاب الاعمال صدوق چاپ۱۳۷۵ صفحه ۲۵۸: "...عَنْ اَبیعَبْدِاللّهِ عَلَیهِ السَّلام قالَ: اِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ یَبْتَلِ شیعَتَنا بِأَرْبَع: اَنْ یَسأَلُوا النّاسَ بِاَکُفِّهِم واَنْ یُؤتَوْا فی اَنْفُسِهِمْ وَ اَنْ یَبْتَلیهم بِوَلایةٍ سوءٍ ولایولَدُهُم اَزرَقُ اَخضَرُ": یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل شیعیان ما را به چهار چیز مبتلی نمی کند: اینکه سائل بکف شوند و از مردم گدائی کنند و اینکه کسی در ایشان درآید، (مفعول شوند) و اینکه مبتلی شوند بفرمانداری وحکومت بد و کبود سبزه ای متولد شوند. این حدیث درخصال نیز آمده با صراحت در مفعولیت به این عبارت: اَرْبَع خِصال: لاتُبْتَلیٰ بِهَا الشیعة: عَنْ اَبیعَبْدِاللّهِ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ: ما اَبْتَلیٰ اللّهُ بِه شیعَتَنا فَلَمْ یَبْتَلیهم بِاَرْبَع: بِأَنْ یَکُونُوا لِغَیر رشده وَاَنْ یَسأَلوا بِاَکُفِّهِم واَنْ یُؤتَوا فی اِدْبارِهِمْ وَاَن یکون فیهم اخضر ازرق":

یعنی حضرت صادق(ع) فرمود: خدا به هرچه شیعیان ما را گرفتار کند بچهار چیز گرفتار نمیکند: باینکه زنازاده باشند (یا عاقل نباشند) وبه اینکه گدائی بکف باشند یا مفعول (ملوط) کردند یا درآنها از غ چشم سبزه

باشد.

۶ـ محمدبن ادریس در (السرائر) وشیخ صدوق در من لایحضره الفقیه از محمدبن مسلم آورده اندکه حضرت باقر علیه السلام فرمود: "**لَوْ یَعْلَمُ النّاسُ ما فِی المَسْئلةِ ما یَسْأَلُ اَحَدٌ اَحَداً ولَوْ یَعْلَمُ المُعطِی مافی العَطیّةِ ما رَدَّ احَدٌ اَحَداً**"، **ثُمَّ قالَ یا مُحَمَّد اِنّهُ مَنْ سَئَلَ وَهُوَ بِظَهْرِ غِنًی لَقَی اللّهَ مَخْمُوشاً وَجهُهُ یَوْمَ القِیامَةِ**: یعنی اگر مردم بدانندکه درسئوال کردن چه بدیها است هیچکس از هیچکس سئوال نمیکند واگر بخشنده بداندکه دربخشش چه خوبیها ست هیچکس هیچکس را ردنمیکند. ای محمد کسیکه سئوال کند وحال اینکه بی نیاز باشد خدا را ملاقات کند در قیامت در حالیکه پوست صورتش کنده (خراشیده) است.

۷ـ احمدبن فهد در عدّة الداعی از حضرت صادق علیه السلام آورده است که فرمود: "**مَنْ سَئَلَ مِنْ غیرِ فَقرٍ، فَاِنّما یَأکُلُ الخَمْرَ**: یعنی کسیکه گدائی کند در حالیکه فقیر نباشد همانا که او شراب خورده است.

۸ـ ونیز آنحضرت فرمود: "**ثَلاثَةٌ لایَنْظُرُ اللّهُ اِلَیْهِمْ یَوْمَ القِیامَةِ وَ لایُزَکّیهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ اَلدَّیّوثُ مِن الرَجل والفاحِشِ المُتَفَحِّشِ والَّذی یَسْألُ النّاسَ وَفی یَدِهِ ظَهْرُ غِنًی**": یعنی سه کسندکه خدا در روز قیامت به ایشان نظر رحمت نیفکند و برای ایشان عذابی دردناک است ۱ـ مرد دیوث ۲ـ و دشنام دهنده دشنام خواه ۳ـ وکسیکه از مردم گدائی میکند وحال اینکه در دستش چیزی داردکه او را بی نیاز میکند.

۹ـ در عیون اخبار الرضا ـ از حضرت رضا از پدران بزرگوارش روایت کرده فرمود: "**اِنّما اتّخَذَ اللّهُ اِبْراهیمَ خَلیلاً "لِأنّه لَمْ یَرُدَّ احداً" وَلَمْ یَسْئالُ احداً "قطّ غَیرَ اللّهِ**": یعنی جز این نیست که خدا ابراهیم را خلیل خود گرفت برای اینکه نه هیچ سائلی را ردکرد ونه هرگز از احدی غیر خدا چیزی خواست.

۱۰ـ احمدبن فهد در عُدّه الدّاعی صفحه ۸۹ چاپ وجدانی ازحضرت صادق علیه السلام آورده است که آنحضرت فرمود: "**شیعَتُنا مَنْ لا یَسألُ النّاسَ شیئاً وَلَوْ ماتَ جُوعاً**": یعنی شیعه ما آنکسی است که از مردم چیزی نمیخواهد اگرچه از گرسنگی بمیرد.

این ده حدیث معتبر از اخبار ائمه سلام الله علیهم که در مذمت ، بلکه حرمت سئوال (گدائی) آورده اند و پوشیده نماند که در کتب عامه نیز احادیث بسیاری در این باب وارد شده که ما با آنچه از ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده از آوردن آنها بی نیازیم تنها یک حدیث که عامه و خاصه در آن متفق اند از کتب عامه از سنن بیهقی جلد۴ صفحه۱۹۶ می آوریم که در آن از عوف بن مالک اشجعی که گفت: "کُنّا عِندَ رَسُولِ اللّه تسعةً اَو ثَمانیةً اَو سبعةً فی بَیتِ عائشة فقال: اَلاتُبایعُونَ رَسُولَ اللّهِ وَکُنّا حَدیث عَهدٍ بِبَیعَتِهِ فَقُلنا قَد بایَعناکَ یا رَسُولَ اللّه".: مضمون حدیث شریف آن است که عوف بن مالک میگوید که ما نه نفر یا هشت نفر یا هفت نفر بودیم که در خدمت رسول خدا در خانه عایشه بودیم ، رسول خدا بما فرمود : آیا با پیغمبر خدا بیعت نمیکنید در حالیکه ما بتازگی با آنحضرت بیعت کرده بودیم ، عرض کردیم یا رسول الله ما با شما بیعت کرده ایم ، و رسول خدا سه مرتبه و ما نیز سه مرتبه این کلمات را تکرار کردیم و گفتیم به چه چیز با تو بیعت کنیم فرمود : به اینکه جز خدای را نپرستید و چیزی را با او شریک نسازید و نماز پنجگانه را انجام داده و او را اطاعت کنید و آهسته فرمود "ولاتسألوا الناس شیئا": از مردم چیزی نخواهید . پس بسا می شد که تازیانه ای از دست ایشان می افتاد و از کسی نمی خواستند که آن تازیانه را باو بدهد . با این بیان معلوم میشود که این عمل چقدر در نزد شرع مذموم است و متأسفانه در کشورهای اسلامی بحد وفور شایع است .

بدیهی است بزرگترین وسیله و بهترین علاج فقر و مذلت گدائی، کار است که در دین مبین اسلام به آن تأکید بسیار شده است و بر دولت اسلامی است که مردم را به آن تشویق و وسائل کار را در اختیار آنان گذارد که علاوه بر جلوگیری از صرف مال برگدایان موجب استقلال اقتصادی کشور اسلامی گردد . در موضوع فواید و محاسن کار و فضائل کارگران و مذمت از بیکاری و تتبع در این دین مبین آنقدر تأکید و توصیه شده است که در هیچ دین و شریعتی و در هیچ مذهب و ملتی نشده است که ما در این مختصر به اندکی از اخبار وارده از پیغمبر مختار و ائمه اطهار سلام الله علیهم اکتفا مینمائیم ، از آنجمله در کتاب کافی و وسائل الشیعه باب ۲۳ از کتاب

التجاره وجوب الكدّ على العيال من الرزق الحلال:

۱ـ "... عَنْ حَمّادِ بنِ عُثْمان عَنِ الحَلبی عَنْ اَبی عبدِاللهِ علیهِ السلام قال: الکادُّ عَلی عِیالِهِ کَالمُجاهِدِ فی سَبیلِ الله" : یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود: کسیکه خود را درزحمت کار می افکند برای تأمین نفقه عیال خود، همچون مجاهد (جنگی) درراه خدا ست.

۲ـ ودرهمان کتاب "... عَنْ زَکَرِیّا بنِ آدم عَنْ اَبی الحَسَنِ الرِّضا علیه السلام قال: اَلَّذی یُطْلُبُ مِنْ فَضلِ اللّهِ ما یَکُفّی بِهِ عِیالَهُ اَعْظَمُ اَجْرا" مِنْ المُجاهِدِ فی سَبیلِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ" : یعنی زکریا بن آدم از حضرت رضا علیه السلام روایت میکندکه آنحضرت فرمود: کسیکه بوسیله کار از فضل خدا طلب روزی میکندتا خانواده خودرا بدان کفایت نماید، اجر او خیلی بیشتروبزرگتر است ازمجاهدی که درراه خدای عزوجل پیکار میکند.

۳ـ فضل بن شاذان باسنادخوداز حضرت صادق علیه السلام روایت میکندکه فرمود: "اِذا کانَ الرَّجُل مُعسراً یَعْمَلُ بِقَدْرِ ما یَقُوتُ بِهِ نَفْسَهُ وَ اَهْلَهُ لایَطْلُبُ حَراماً" فَهُوَ کَالمُجاهِدِ فی سَبیلِ اللّه" : یعنی همینکه مردی ازحیث معیشت درسختی بود، بکارپرداز دبهمان قدری که خودوخانواده اش رااداره کندکه حرام نطلبد، چون مجاهددرراه خداست.

۴ـ ونیزازپیغمبربزرگوارآمده است که فرمود: "مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ یُضَیِّعُ مَنْ یَعُول" : یعنی خیلی ملعون است آنکسی که عیان خود را از حیث نفقه ضایع گذارد.

ودرمذمت تنبلی وبیکاری احادیث بسیاری از اولیای بزرگوار اسلام وارد شده از آن جمله:

۱ـ درکتاب کافی ازمحمدبن مسلم ازحضرت باقرعلیه السلام که فرمود: "اِنّی لاَبْغَضُ الرَّجُلَ اَوْ اَبْغَض الرَّجل اَنْ یَکُونَ کَسلاناً" عن امرِ دُنیاه وَمَنْ کَسَلَ عَنْ اَمرِ دُنْیاهُ فَهوعَنْ اَمرِ آخِرَتِهِ اَکْسَلُ" : یعنی من دشمن دارم آن مردی راکه درامورد نیای خودتنبل باشد، برای اینکه کسیکه درامردنیای خودتنبل باشدمسلما" درامرآخرت خویش تنبل تراست.

۲ـ دروسائل الشیعه چاپ امیربها درجلد۳ صفحه ۵۳۴ ازحضرت امام موسی کاظم روایت است که فرمود: "اِنّ اللّهَ لَیَبْغَضُ العَبْدَ الفارِغَ" : یعنی

خدا بنده بیکا رخود را دشمن میدا رد .

۳ــ وحضرت امیرالموءمنین(ع)فرمود : "إِنَّ الاَشیاءَ لَمَّا ازدَوَجَت اِزدَوَجَ الکَسَلُ وَالعَجزُ فَنَتَجَا بَینَهُمَا الفَقر"یعنی همیتکه اشیاء عالم با یکدیگر ازدواج کردند تنبلی وعجز وبیچارگی نیز با هم ازدواج کردند پس نتیجه وفرزند آنها فقر وبینوائی شد .

احادیث بسیاری در این خصوص از بزرگان دین وارد شده که ما از آوردن آنها معذوریم وبرای اهل انصاف همینقدر کافی است که پیغمبر اسلام دست کارگر را میبوسید وحدا علای احترام را دربارهٔ او رعایت میفرمود .

درصورت عدم قدرت ،ادای دین مدیونان بر پیشوای زمان مسلمانان است :

یکی دیگر از مصارف زکوٰة که انجام آن برعهده دولت اسلامی است و ما امروز درکشورهای اسلامی وحکومتهای آن ،دولتی رانمی شناسیم که عهده دار این وظیفه بزرگ باشد ،ادای دین وغرامت مدیونها وغرامت زدگان میباشد ،درحالیکه بنص آیه شریفه : "إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلفُقَرَاءِ وَالمساکین ...والغارمین"است یعنی ازجمله مصارف زکاة انجام دین بدهکاران است البته دینی که خزانهٔ بیت المال اسلامی خودرابدهکار آن میداند دینی است که مصرف آن مصرف شرعی بوده ویا امری ناگهانی چون آتش سوزی مالی ،یا غرق وتلف آن خارج از اختیار رخ داده باشد ،امادینی که چنین مصرفی نداشته ومدیون بدون آنکه در مصرف آن رعایت وظائف شرعی را نموده ویا هوای وهوس وبلاتأمل بدان پرداخته خود مواخذو مسئول است ومیتوان گفت ازگناهان بزرگ است که موجب محرومیت شخص از بسیاری ازحقوق اسلامی می شود .اینک احادیثی که درمذمت چنین مدیون است

۱ ــ دربحارالانوار جلد۲۳ صفحه ۱۳۴ ازخصال صدوق،ودرعلل الشرایع از ابی الهیثم از ابوسعیدالخدری آورده است که آنجناب گفت:"سَمِعتُ رَسُولَ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآله یَقُول:اَعُوذُبِاللّهِ مِنَ الکُفرِ والدین،قیل یا رَسُولَ اللّهِ اَیَعدِلُ الدَّینُ بِالکُفر؟ قال:نعم" :یعنی ازرسول خدا شنیدم که میگفت:پناه میبرم بخدا ازکفر وبدهکاری،عرض شدیا رسول الله آیا

بدهکاری معادل کفر است؟ فرمود: بلی[1].

۲ــ ایضاً" در عیون الاخبار صدوق و علل الشرایع از حنان بن سدیر از پدرش از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: "**كُلُّ ذَنْبٍ يُكَفِّرُهُ الْقَتْلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَّا الدَّيْنَ فَإِنَّهُ لَا كَفَّارَةَ لَهُ إِلَّا أَدَاؤُهُ أَوْ يَقْضِيَ صَاحِبُهُ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي لَهُ الْحَقُّ**": یعنی هرگناهی را کشته شدن در راه خدا کفاره آن می شود، مگر دین (بدهکاری) که آنرا کفاره ای نیست، مگر پرداختن آن، یا اینکه صاحب دین آنرا بپردازد، یا اینکه آن کسی که صاحب حق است از آن عفو کند.

۳ــ در علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلام که فرمود رسول خدا میفرمود: "**إِيَّاكُمْ وَالدَّيْنَ فَإِنَّهُ هَمٌّ بِاللَّيْلِ مَذَلَّةٌ بِالنَّهَارِ**". همچنین این حدیث بروایت دیگر از حضرت صادق (ع) است که فرمود: "**قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِيَّاكُمْ وَالدَّيْنَ فَإِنَّهُ مَذَلَّةٌ بِالنَّهَارِ وَمَهَمَّةٌ بِاللَّيْلِ وَقَضَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَقَضَاءٌ فِي الْآخِرَةِ**": مضمون هر دو حدیث شریف که رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین فرموده اند اینست: برحذر باشید از مدیونی که آن خواری آور در روز است و غصه بزرگ در شب و آن را هم در دنیا باید پرداخت و هم در آخرت.

۴ــ ایضاً" در همین کتاب از ابوالحسن اللیثی از حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش که فرمودند: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ** (ص) "**مَا الْوَجَعُ إِلَّا وَجَعُ الْعَيْنِ وَمَا الْهَمُّ إِلَّا هَمُّ الدَّيْنِ**": یعنی پیغمبر خدا فرمود هیچ دردی جز درد چشم نیست و هیچ اندوهی جز اندوه دین نیست یعنی این دو بزرگترین دردها و اندوهها هستند

۵ــ در همین کتاب بهمین سند: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** "**الدَّيْنُ رَايَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُذِلَّ عَبْداً**" "**وَضَعَهُ فِي عُنُقِهِ**": یعنی رسول خدا فرمود: بدهکاری پرچم ذلت خداست در زمین، پس همینکه بخواهد بنده ای را ذلیل کند این پرچم را روی گردن او میگذارد.

۶ــ در همین کتاب از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وارده است که فرمود: "**لَا تَزَالُ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ مُعَلَّقَةً مَا كَانَ عَلَيْهِ الدَّيْنُ**": یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همواره جان مؤمن آویزان است مادامیکه دینی بر اوست (یعنی گوئی جان او را با میخی و طنابی از آسمان یا سقفی آویزان کرده اند در تزلزل و اضطراب است. صدق رسول الله صلی الله علیه وآله

دینی را که دولت اسلامی باید آنرا بپردازد:

ooooooooooooooooooooooooooooooooooooo

اداء دینی که حکومت اسلامی و والی مسلمین مأمور به پرداخت آن است دینی است که مدیون آن را برای مصارف شخصی شرعی خود قرض کرده، یا برای دیگری ضامن شده و حال بعلت فقر خود یا ورثه اش از ادای آن عاجز هستند، برامام مسلمین است که آنرا بپردازد. بدیهی است برطبق آیه شریفه "وَاِنْ کَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلٰی مَیْسَرَةٍ": (یعنی اگر مدیون درسختی است باید تا هنگام آسانی وگشایش مهلت یابد) میبایدبه هر مدیونی که از ادای دین خود عاجز است آنقدر مهلت داد که او بتواند به آسانی ادای دین خود نماید و نباید او را مجبور کرد که آنچه لازمهٔ زندگی اوست چون خانه و فرش و لباس خود را بفروشد تا ادای دین کند و برای کسانیکه به مدیون خود مهلت دهند تا در هنگام آسانی و توانائی قرض خود را بپردازند ثوابهای فراوانی وعده داده شده است چنانکه در تفسیر عیاشی جلد ۲ صفحه ۱۵۴ از حنان بن سدیر آمده است که از پدرش روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

"یَبْعَثُ اللّٰهُ قَوْماً مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ یَوْمَ الْقِیامَةِ وُجُوهُهُمْ مِنْ نُورٍ وَلِباسُهُمْ مِنْ نُورٍ وَرِیاشُهُمْ مِنْ نُورٍ، جُلُوسٌ عَلیٰ کَراسِیَّ مِنْ نُورٍ، قالَ فَیُشْرِفُ اللّٰهُ بِهِمْ عَلَی الْخَلْقِ فَیَقُولُونَ هٰؤُلاءِ الْاَنْبِیاءُ فَیُنادی مُنادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ هٰؤُلاءِ لَیْسُوا بِاَنْبِیاءٍ فَیَقُولُونَ هٰؤُلاءِ شُهَداءُ قالَ فَیُنادی مُنادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ لَیْسَ هٰؤُلاءِ شُهَداءُ وَلٰکِنْ هٰؤُلاءِ قَوْمٌ یُیَسِّرُونَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ وَیُنْظِرُونَ الْمُعْسِرَ حَتّیٰ یُیْسِرَ":

یعنی خدا در روز قیامت گروهی را از زیر عرش برمی انگیزد که صورتهایشان نور و لباسهایشان نور، و لباس زینتشان نیز نور است و بر کرسیهای نور نشسته اند، امام فرمود: پس خدا ایشان را برخلق مشرف میدارد، مردم میگویند اینان پیغمبرانند، آنگاه نداکننده ای از زیرعرش فریاد میزند که اینها پیغمبران نیستند، مردم میگویند پس اینان شهیدانند، امام فرمود: نداکننده ای از زیرعرش فریاد میزند که اینان شهداء نیستند، بلکه اینان گروهی هستند که بر موٴمنان آسان میگرفتند و

به قرضدار نادار مهلت میدادند تا به آسانی وتوانائی رسد .دهها حدیث در این خصوص (ثواب مهلت دهندگان) درکتاب اخبار موجود است .

در اینجا یادآوری این نکته لازم است که در شرع اسلام قرض کردن درحال غیراضطرار بقدری مذموم است که هرگاه مقروض بمیرد حتی پیشوای مسلمانان برای تذکار زشتی این کار بر او نماز نمیگذارد چنانکه درعلل الشرایع از اشعری از ابن یزید از یکی از صادقین علیهما السلام درضمن حدیثی آورده است که فرمود : "**اِنَّ علیٰ عَهدِ رَسُولِ اللّه (ص) مٰاتَ رَجُلٌ وَعَلیهِ دینارٰان فَاَخبَرَ النّبیّ (ص) فَاَبی اَنْ یُصلّی عَلیهِ وَاِنَّمٰا فَعَلَ ذٰلِكَ لِکَیْ لا یَجتَرِأُوا عَلَی الدّینِ**" :یعنی درزمان رسول خدا (ص) مردی مُرد درحالیکه دودینار مقروض بود ،همینکه پیغمبر خبر یافت از نماز خواندن بر آن خودداری نمودتا مردم بر قرض گرفتن جرأت نیابند .

ودر امالی صدوق وبحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۱۳۵ از معویه بن وهب روایت است که گفت :"**قُلْتُ لِاَبیعَبْدِاللّهِ عَلَیهِ السَّلامُ بَلَغَنٰا اِنَّ رَجُلاً مِنَ الانصٰارِ مٰاتَ وَعَلیهِ دَیْنٌ فَلَمْ یُصَلِّ عَلَیهِ النّبیّ وَقٰالَ لاتُصَلُّوا عَلیٰ صٰاحِبِکُمْ حَتّیٰ یُقضیٰ عَنهُ الدَّینُ ،فَقٰالَ ذٰلِكَ حَقٌّ**" :یعنی بحضرت صادق عرض کردم که بما چنین رسیده است که مردی از انصار مُرد و رسول خدا بر او نماز نگذاشت وفرمود بر رفیقتان نماز مگذارید تا دینش پرداخته شود.حضرت فرمود این درست است و مقصود رسول خدا آن بودکه حق دادوستد شود وقرض را سبک نگیرند .

آنچه دلالت دارد براینکه قضاء دیون معسران (تنگدستان) بر امام ،یعنی حاکم اسلام است

چنانچه گذشت آیه شریفه "**اِنَّمَا الصَّدَقٰاتُ لِلفُقَراءِ وَالمَسٰاکینِ . . . والغارمین**" دلیل صریح است براینکه ادای دین تاوان زدگان برخزانه بیت المال بوده ومسئول پرداخت آن والی مسلمین است .

۱ ــ درحدائق جلد ۱۲ صفحه ۱۸۸ **عن صَبّاح بن سیّابه عَنْ اَبی عَبدِاللّه علیه السلام قال : "قٰالَ رَسُولُ اللّهِ (ص) اَیّمٰا مُؤمِنٍ اَوْمُسلِمٍ مٰاتَ وَتَرَكَ دیناً لَمْ یَکُنْ فی فَسٰادٍ وَلٰا اِسرٰافٍ فَعَلَی الاِمٰامِ اَنْ یَقْضیهِ فَاِنْ لَمْ یَقضِهِ فَعَلَیهِ اِثْمُ ذٰلِكَ اِنَّ اللّهَ تَبٰارَكَ وتعالی یَقُولُ اِنَّمَا الصَّدَقٰاتُ لِلفُقَراءِ وَالمَسٰاکین**

الایه فَهُوَ مِنَ الغارِمینَ وَلَهُ سَهمٌ عِنْدَ الإمامِ فَإنْ حَبَسَهُ فَإثمُهُ عَلَیه ": یعنی صباح بن سبابه از حضرت امام جعفرصادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرمؤمن و مسلمانی که بمیرد و دینی داشته باشد که آن را درفساد و اسراف صرف نکرده باشد برامام (پیشوای سیاسی مسلمانان) واجب است که آنرا بپردازد، پس اگر نپرداخت گناه آن قرض برگردن اوست، زیرا خدای تعالی میفرماید: جز این نیست که صدقات (زکوتها) مال فقراء و مساکین و قرضداران است، پس کسیکه مرد و قرض گذشت از طبقهٔ غارمین است و او را درنزد امام سهمی است که اگر آنرا از این قرضدار حبس کند گناه آن برامام (زمامدار اسلامی) است.

۲ – و حِمْیَری در قُرُبَ الاسناد از حسین بن علوان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: "إنَّ عَلیاً علیه السلام کان یقول: یُعْطَی المُستَدینُونَ مِنَ الصَّدقة وَ الزَّکاة دَینَهُم کُلَّهُ مابَلَغَ إذا استَدانوا فی غَیرِ سَرَفٍ": یعنی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام میفرمود: همه قرض قرضداران باید از محل صدقه و زکاة داده شود، بهر اندازه که باشد باید پرداخت بشرط آنکه آن قرض را درغیر اسراف صرف کرده باشند.

۳ – آنچه از روح آیه و احادیث شریفه برمیآید آن است که دولت اسلامی باید قبل از آنکه مسلمانی احتیاج به وام پیدا کند نیازاو را برآورد وگرنه آن مسلمان نیازمند حق دارد قرض کند و صرف نماید و پرداخت آن برعهدهٔ امام مسلمین باشد. چنانکه درکافی از موسی بن بکیر که گفت: قالَ لی أبُو الحَسَنِ عَلیهِ السَّلامُ مَنْ طَلَبَ هذا الرِّزقَ مِنْ حِلِّه لِیَعُودَ بِه عَلی نَفسِه وَ عِیالِه کانَ کالمُجاهِدِ فی سَبیلِ اللّهِ فَإنْ غَلَبَ عَلَیه فَلیَستَدِنْ عَلَی اللّهِ وَ عَلی رَسُولِه (ص) ما یَقُوتُ بِه عِیالَهُ فَإنْ ماتَ وَلَم یَقْضِه کانَ عَلَی الإمامِ قَضاءُهُ فَإنْ لَمْ یَقضِه کانَ عَلَیه وِزرُهُ إنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ: إنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ وَ المَساکینِ وَ العامِلینَ عَلیها .. الی قوله وَ الغارِمینَ وَهُوَ فَقیرٌ مِسکینٌ مُغرَمٌ": یعنی حضرت کاظم علیه السلام به من فرمود: هرکسی روزی را از راه حلال طلب کند تا برخود و عیالش بپردازد همچون مجاهدی است که در راه خدا جهاد میکند و اگر فشار زندگی براو چیره شود باید به عهده

را میدخدا ورسولش قرض کندتا بدان وسیله عیالش را اطعام کند، پس اگر مُرد درحالیکه آن قرض را ادا نکرده است بر امام (پیشوای سیاسی مسلمانان) است که قرض او را اداکند و اگر ادا نکرد گناه آن بگردن امام است، زیرا خدای عزوجل میفرماید: "إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا، آنجاکه میفرماید وَالْغَارِمِينَ": غارمین همان فقیر مسکین غرامت زده است که باید قرضش از زکاة ادا شود. در رسائل الشیعه ج ۱۳ ص ۹۱ از ابرهیم رازی کافی

۴ - سُئِلَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ رَجُلٍ وَأَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ النَّظِرَةِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ لَهَا حَدٌّ يُعْرَفُ إِذَا صَارَ هَذَا الْمُعْسِرُ إِلَيْهِ لابُدَّ لَهُ مِنْ أَنْ يَنْتَظِرَ وَقَدْ أَخَذَ مَالَ هَذَا الرَّجُلِ وَأَنْفَقَهُ عَلَى عِيَالِهِ وَلَيْسَ لَهُ غَلَّةٌ يُنْتَظَرُ إِدْرَاكُهَا وَلادَيْنٌ يُنْتَظَرُ مَحِلُّهُ وَلامَالٌ غَائِبٌ يُنْتَظَرُ قُدُومُهُ قَالَ نَعَمْ يُنْتَظَرُ بِقَدْرِ مَا يَنْتَهِي خَبَرُهُ إِلَى الإِمَامِ فَيَقْضِي عَنْهُ مَا عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ مِنْ سَهْمِ الْغَارِمِينَ إِذَا كَانَ أَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَإِنْ كَانَ أَنْفَقَهُ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلا شَيْءَ لَهُ عَلَى الإِمَامِ قُلْتُ فَمَا لِهَذَا الرَّجُلِ الَّذِي ائْتَمَنَهُ وَهُوَ لايَعْلَمُ فِيمَا أَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَمْ فِي مَعْصِيَتِهِ قَالَ يَسْعَى لَهُ فِي مَالِهِ فَيَرُدُّهُ عَلَيْهِ وَهُوَ صَاغِرٌ":

یعنی حضرت رضا علیه السلام را از حال مردی سئوال کردند درحالیکه من میشنیدم آنمرد بحضرت گفت فدایت شوم خدای عزوجل می فرماید: اگر بدهکار درفشار وسختی بود مهلتی بایدتا به آسانی دست یابد، به من خبر بده از این مهلتی که خدای عزوجل درکتاب خودیاد آورده که آیا حدی هم دارد که معلوم شود که همینکه این بدهکار دست تنگ به آن رسیدناچار است از اینکه مهلت داده شود، درحالیکه مال این مرد را گرفته ودرنفقه عیال خودصرف کرده است، درحالیکه نه غله ای داردکه انتظار رسیدن آن را داشته باشد ونه طلبی داردکه انتظار محل آنرا داشته باشد ونه مال غائبی در راه داردکه انتظار آمدن آن را داشته باشد؟ حضرت فرمود: آری به او مهلت داده میشودتا آن مدت که خبرش به امام برسدآنگاه امام دین او را از سهم غارمین بپردازد، البته این درصورتی است که آنرا در طاعت خدا صرف کرده باشد، اما اگر آن را درمعصیت خدا صرف کرده است چیزی از آن

بدهکاری برعهده امام نیست. عرض کردم پس این فردی که آن بدهکار را برمال خود امین کرده و اکنون نمیداند که او آن مال را در چه کاری صرف کرده است در طاعت خدا یا در معصیت او، تکلیفش چیست؟ حضرت فرمود: باید بدهکار کوشش کند در مال خود و آنرا به دائن رد کند در حالیکه بسی خوار و بی‌مقدار است.

۵ـ و هم در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: "أَ لإِمامُ يَقضي عَنِ الموءمنين الدُّيُونَ ماخلا مُهورَ النساء": یعنی پیشوای اسلام از طرف موءمنین دینها را پرداخت میکند مگر مهر زنان را.

۶ـ ایضاً" در همین کتاب از عطا منقول است که بحضرت امام محمد باقر (ع) عرض کردم "جُعِلتُ فِداكَ اِنَّ عَلَيَّ دَيناً "اِذا ذَكَرتُهُ قَتَلَ عَلَيَّ ما اَنا فيه فَقالَ سُبحانَ اللّهِ اَ ما بَلَغَكَ اِنَّ رَسُولَ اللّهِ (ص) كانَ يَقُولُ في خَطبَةٍ مَن تَرَكَ ضِياعاً فَعَلَيَّ ضِياعُهُ وَمَن تَرَكَ ديناً فَعَلَيَّ دَينُهُ": یعنی فدایت شوم بر من دینی است که هرگاه آن را بیاد میآورم هر حالی که دارم بر من تباه میشود حضرت فرمود: سبحان الله مگر این خبر بتو نرسیده است که رسول خدا میفرمود: کسیکه زمین زراعی واگذارد بر من است که آنرا آباد دارم و کسیکه قرضی واگذارد دین او بر گردن من است.

این احادیث در تهذیب شیخ و تفسیر عیاشی و مستدرک الوسائل نیز آمده است. با اسناد مختلف احادیث بسیار در این باب از ائمه اسلام وارد شده است طالبان بیش از این بکتاب مستدرک الوسائل مرحوم نوری جلد ۲، صفحه ۴۹۰ مراجعه نمایند.

تأمین حقوق کارمندان دولت:

از جمله وظائفی که برعهده دولت اسلامی و زمامدار است تأمین حقوق کارمندان دولت از هر طبقه ای که مورد نیاز جامعه است. این وظیفه علاوه بر آنکه ریشه قرآنی دارد چنانکه در آیه شریفه ۶۰ التوبه "اِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ وَالمَساكينِ وَالعامِلينَ عَلَيها"، اعلام صریح است بر اینکه کارمندانی که مأمور جمع آوری عوائد خزانه دولت هستند خود در همان مال حقی مسلم دارند. در سنت نبوی و سیره خلفای اولیه اسلامی نیز

عملی روشن و اوامری متقن دارند چنانکه در کتب معتبره بسند معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: **"مَنْ کانَ لَنا عامِلاً فَلْیَکْتَسِبْ زَوجَةً فَاِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ خادِمٌ فَلْیَکْتَسِبْ خادِماً "فَاِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ مَسْکَنٌ فَلْیَکْتَسِبْ مَسْکَناً"**: یعنی کسیکه کارمند دولت اسلامی ما باشد پس باید از طریق کارمندی زوجه ای فراهم کند و اگر خدمتگزاری ندارد باید خدمتگزاری تهیه کند، و اگر مسکن نداشته باشد باید مسکنی کسب نماید. بدیهی است اینها وسائل اولیه ولابدمنه هر فردی است که بخدمتگزاری جامعه مشغول است که باید با فکر راحت بخدمت ادامه دهد.

این حدیث در سنن ابوداود و مسند احمد بدین عبارتست: **"مَنْ وَلِّیَ لَنا عَمَلًا" وَلَیْسَ لَهُ مَنْزِلٌ وَلْیَتخذ منزلا"، او لیس لَهُ زوجة فَلْیَتَزَوَّج، او لیس له خادِم فَلْیَتَّخِذ خادِماً"، او لیس لَه دابَّة فلیتخذ دابَّة"**: مضمون این حدیث نیز مضمون همان حدیث است. شکی نیست این رفاهی که پیغمبر خدا برای کارمند دولت اسلامی قائل می شود برای آنست که اگر زندگی کارمندی بآسانی دست ندهد و دچار مشکلات معاش باشد، مرتکب ارتشاء و سرقت و اختلاس و لااقل کم کاری خواهد شد و بهر صورت برای ملت زیانبار است.

۲ – و نیز حضرت مولی المتّقین امیرالمؤمنین علی علیه السلام در فرمان مبارک خود به مالک اشتر در این خصوص دستوراتی میدهد که از آن جمله است: **"واعْلَمْ اِنَّ الرَّعِیَّةَ طَبَقاتٌ لایَصْلُحُ بَعْضُها اِلّا بِبَعْضٍ وَلا غِنیٰ بِبَعْضِها عَنْ بَعْضٍ فَمِنْها جُنُودُ اللّهِ وَمِنْها کُتّابُ العامَّةِ وَمِنْها قُضاةُ العَدْلِ وَمِنْها عُمّالُ الاِنْصافِ وَالرِّفْقِ وَمِنْها اَهْلُ الجِزْیَةِ وَالخَراجِ مِنْ اَهْلِ الذِّمَّةِ وَ مُسْلِمَةِ النّاسِ وَمِنْها عُمّالُ التُّجّارِ وَمِنْها الطَّبَقَةُ السُّفْلیٰ مِنْ ذَوِی الحاجَةِ والمَسْکَنَةِ وَکُلٌّ قَدْسَمَّی اللّهُ عَلَی الاِجْمالِ وَوَضَعَ عَلیٰ حَدِّهِ فی کِتابِهِ وَسُنَّةِ نَبِیِّهِ عَهْداً مِنْهُ عِنْدَنا مَحْفُوظاً"**: یعنی ای مالک بدان که رعیت طبقه طبقه هستند که پاره ای از آنها اصلاح نمیشود مگر بوسیله بعض دیگر و بهر حال از یکدیگر بی نیاز نیستند، از جمله آنها لشکریان خدا (ارتش اسلامی) است، و از آنجمله نویسندگان و کارمندان دفتری دولت هستند، و از آنجمله قاضیان عدالت گسترند، و از آنجمله عمال انصاف و رفق (مأموران شهربانی و شهرداری و بهداری) هستند، و از آنجمله مأمورین اخذ جزیه و خراج که از اهل ذمه جزیه، و از

مسلمانان خراج اخذمیکنند ،وازآنجمله عمال تجارت چون کارمندان وزارت تجارت وگمرگ وامثال آن اند ،وازآنجمله طبقه پائین تر از حاجتمندان ومسکینانندکه همه آنها را خداوندبطوراجمال درکتاب خود نامبرده ودرسنت نبوی درنزدما عهدی مُبیّن ومحفوظ است که برای هر کدام حدّی معین ووظیفه ای مقرراست آنگاه میفرماید :

"ثُمَّ اَسْبِغْ عَلَیهِمُ الاَرزاقَ فَاِنَّ ذلِکَ قُوَّةٌ لَهُم عَلی اِسْتِصلاحِ اَنفُسِهِم وَغِنیً لَهُم عَنْ تَناوُلِ ما تَحْتَ اَیْدیهِم وحُجَّةٌ عَلَیهِم اِنْ خالَفُوا اَمرَکَ و ثَلَموا اَمانَتَکَ":یعنی سپس حقوق وارزاق را برایشان فراوان وکامل کن بجهت اینکه وسعت دادن بکارمندان موجب نیرومندی ایشان میشودکه می توانندخودرا اصلاح کنند (پیرامون ارتشاء واختلاس نباشند) وموجب بی نیازی ایشان ازدست درازی بدانچه درزیر دست آنهاست تا اگر مخالفت تراکردندودرامانت توخیانت ورزیدندحجت توبرایشان تمام باشد .

دردعائم الاسلام قاضی نعمان مصری جلد۱ صفحه ۳۶۱ نیز این عبارات از آن حضرت آمده است تا آنجا که میفرماید : **"وَاِنْ وَجَدْتَ اَحَداً مِنْ عُمّالِکَ بَسَطَ یَدَهُ اِلی خیانَةٍ اَوْرَکِبَ فُجُوراً اِجتَمَعَت لَکَ بِه عَلَیهِ اَخبارُ عُیُونِکَ مَعَ سُوءِ ثَناءِ رَعِیَّتِکَ اکتَفَیتَ بِه عَلَیهِ شاهِداً وَبَسَطتَ عَلَیهِ العُقُوبَةَ فی بَدَنِه وَاَخَذتَ بِما اَصابَ مِنْ عَمَلِه ثُمَّ نَصَبْتَهُ لِلنّاسِ فَوَسَمْتَ بالخیانَةِ وَقَلَّدتَهُ عارَ التُّهمَةِ فَاِنَّ ذلِکَ یَکُونُ تَنکیلاً وَعِظَةً لِغَیرِه اِنشاءَ الله "**

یعنی پس ازآنکه کارمندان دولت را ازحیث حقوق معیشت تأمین کردی ،آنگاه اگریکی ازکارمندان خودرا دیدی که دست خودرا به خیانتی بازکرده ،یا مرتکب عمل زشت وگناهی شدکه درآن باره گزارش بازرسان وجاسوسان توبرتوگردآمد ورعیت تونیز درخصوص همان کارمندگفتار بدی دارندهمین گزارش وگفتار را دربدرفتاری اوگواه گرفته اورا به کیفر وعقوبت دربدنش معذب دار وآنچه راکه بدینوسیله بدست آورده است ازاو اخذکن،آنگاه اورا بجرم خیانت اوداغ خائنی برا ونهاده و زنگ ننگ تهمت را برگردنش بیاویزکه اینگونه عقوبت برا و موجب خفت ونکال گشته وبردیگران باعث عبرت وپندگردد .انشاءالله

آنگاه میفرماید : **"وَتَفَقَّدْ الخَراجَ بِما یُصلِحُ اَهلَهُ فَاِنَّ فی صَلاحِه وَ**

صَلاحِهِم صلاحا" لِمَنْ سِوا هُم ولاصَلاحَ لِغَيْرِهم اِلا لَهُم لاِنَ النّاسَ كُلُّهُمْ عِيالٌ عَلَى الخَراجِ وَاَهلِه" :یعنی مراقبت ورسیدگی بوضع خراج کن به اموری که اهل خراج را اصلاح می کند (یعنی آنها را از حیث معیشت آنگونه اصلاح کن که بتوان بدانوسیله موضوع خراج نیز اصلاح پذیرد) ، زیرا وقتی که مسئلهٔ خراج اصلاح پذیرفت وکسانیکه بستگی بخراج دارند اصلاح شوند ، در آن صورت صلاحیت برای کسانیکه خارج از خراج و مأمورین خراج هستند نیز صلاحیت وشایستگی دست میدهد وهیچ کار مصلحانه ای برای غیراینها صورت نمیگیرد ، مگراینکه بنفع اینان نیز هست بجهت آنکه عموم مردم عیالند برخراج وآنانکه بخراج مربوطند ، پس همینکه مسئله خراج بطورعادلانه حلّ واصلاح شودتمام مسائل دیگرنیزحل خواهدشد .

ما درجلداول کتاب حکومت دراسلام مطالبی درموضوع کارمندی دولت وثواب کارمندی دولت وسائل حقوق وغیره از صفحه ۳۹۰ تا صفحهٔ ۴۳۰ آورده ایم که طالبان آن مطالب میتوانندبدان مراجعه نمایند .

یکی از امور مهمه توجه دولت به زراعت وزارعین است

دعائم صفحه ۳۶۲ درباره‌ٔ عمارت وآبادی بلاد ورسیدگی به وضع زارعین وبردازندگان خراج حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین دستور میدهدکه : "اِنَّ الرَّخاءَ لايَكُونُ اِلّا بِالعِمارَةِ وَمَنْ طَلَبَ الرَّخاءَ بِغَيرِ العِمارَةِ يُخَرِّبُ البِلادَ وَيُهلِكُ العِبادَ وَلايُقيمُ ذلِكَ اِلّا قَليلاً" ولكِنْ اجمع اَهلَ الخَراجِ مِنْ كُلِّ بَلَدٍ ثُمَّ مُرْهُم فَلْيُعلِمُوكَ حالَ بِلادِهِم وَالَّذي فيهِ صَلاحُهُم وَحالَ اَرضِهِم وَرَخاءِ خَراجِهِم ثُمَّ سَلْ عَمّا يَرْفَعُ اِليكَ اَهلُ العِلمِ مِنْ غَيرِهِم فَاِن شَكَوْا اِليكَ ثِقْلَ خَراجِهِم اَوعِلّةً دَخَلَتْ عَليهِم مِنْ انقِطاعِ شِرْبٍ اَوفَسادِ اَرضٍ غَلَبَ عَلَيها غَرَقٌ اَوعَطَشٌ اَوآفَةٌ مُجحِفَةٌ خَفِّفْتَ عَنهُم ما تَرجُوا اَنْ يُصلِحَ اللّهُ بِهِ مِنْ ذلِكَ وَاُمرْ بالمَعُونَةِ عَلَى استِصلاحِ ما كانَ مِنْ اُمُورِهِم فيما لايَقوُونَ عَلَيهِ الخ . . . "یعنی اخذ خراج وماليات به آسانی میسّر نمیشود جز اینکه کشور آباد باشد وکسیکه بدون آبادی وعمران مالیات وخراج بخواهد کشور را ویران ومردم را هلاک وآواره میکند وچنین وضعی جز مدّتی اندک دوام نخواهدداشت ، اما چارهٔ اینکار آنست که مأمورین خراج وماليات را از هرشهری احضار کرده از ایشان بخواه که ترا از وضع بلادی که در آن

هستندخبر دهندوآنچه موجب صلاح حال مردم آنجا و وضع سرزمین کشور ایشان ووسیله برای میسر بودن اخذخراج و مالیات آنها ست بتوآگاهی دهندواین مسئله راازمطالبی که مردم دانا ودانشمنداز غیرایشان است وبتوگزارش میرسدپرسیده وتطبیق کن،پس هرگاه شکایت آن مردم ازسنگینی خراج بود ،یا علتی دیگری است که برایشان وارد شده ازاینکه آب زراعت ایشان بعلت خشکسالی یا خرابی قنات وغیره قطع شده یا زمین زراعتی ایشان بعلت سیل یا تشنگی یا آفتی ازآفات شدیدنباتی فسادی برآن عارض شده درچنین صورت مالیات وخراج را برایشان چنان سبک و آسان گیرکه امیدوار هستی که خدا بدینوسیله آنرا سهل وآسان کندو دستور فرما که برا صلاح کارهای زراعتی ایشان کمک وهمراهی شود ،درامور ی که آنان برآن توانائی ندارندکه اگرچنین کنی خدا برای تونیزدرا صلاح کارآنان غبطه وثواب دهدانشاء الله ،واین را بدان که آنچه برایشان کمک کنی ومثونه دهی آن برای تودرنزدایشان ذخیره ایست که بدان به عمران وآبادی کشورتوتوانائی یابندومملکت ترا زینت بخشد ،بعلاوه آنچه را که بدینوسیله ذکرخیرازتوباقی خواهدماندوبرای فرداهم آنهارا ازخستگی بیرون آورده وبرسرنشاط آورده ای،وهمین عمل علاوه برآبادی اراضی ایشان وراحتی پرداخت خراج ازآنها وظهورمودت ودوستی وحسن شهرت ونتیجه خوب گرفتن،موجب روشنی چشم وغبطه ورشک واحترام فوق العاده وبهترین ذخیره برای توخواهدبود .این کیفیت بسی نیکوترا ز آن است که مالیات وخراج را با رنج ومشقت اجحاف وظلم ازایشان بیرون کنی)پس مسئله رسیدگی به امرزراعت ازامورمهمه ایست که دولت اسلامی باید آنرا سرلوحه دفترخدمت خودکند .

انفاق به ابن سبیل:

ازجمله وظایف دولت اسلامی انفاق ابن سبیل است،یعنی کسانیکه ازوطن خوددورافتاده اند ،بردولت اسلامی است که چنین کسانی که دسترسی به مالی ندارندآنانرا انفاق کرده هزینه معیشت را تا بازگشت به وطن تأمین کند .چنانکه درتفسیرعلی بن ابراهیم چاپ قدیم ،صفحه

۲۷۴ میفرماید: "وَابنُ السَّبیلِ اَبناءُ الطَّریقِ الَّذینَ یَکُونُونَ فِی الاَسفارِ فِی طاعَةِ اللّٰهِ وَیَنقَطِعُ عَلَیهِمْ وَیَذهَبُ مالُهُم فَعَلَی الاِمامِ اَنْ یَرُدَّهُمْ اِلی اَوطانِهِم مِنْ مالِ الصَّدَقاتِ": یعنی ابن سبیل کسانیندکه درسفرهائی هستند که درطاعت خداست ماندحج با طلب روزی حلال و دستشان بجائی نمیرسدو آنچه داشته اندخرج کرده اندپس برامام است که آنانرا از درآمدصدقات (زکوات) بوطنشان برگرداند.

از جمله واجبات مالی که برامام پرداخت آن واجب است، دیهٔ قتل مجهول القاتل بربیت المال مسلمین است چنانکه درمن لا یحضره الفقیه آورده است: "رَوَی السَّکُونِی عَنْ جَعفَرِبنِ مُحَمَّدٍ عَن اَبیهِ عَلَیهِما السَّلام قالَ: قالَ عَلِیٌّ عَلَیهِ السَّلام مَنْ ماتَ فی زِحامِ جُمُعَةٍ اَوْ عیدٍ اَوْعَرَفَةٍ اَوْعَلی بِئرٍ اَوْ جِسرٍ لایَعلَمُونَ مَنْ قَتَلَهُ فَدیَتُهُ عَلی بَیتِ المالِ: یعنی حضرت صادق از پدر بزرگوارش روایت کردکه امیرالموءمنین علی علیه السلام فرمود: کسی که درازدحام جمعیت جمعه یا عیدیا عرفه بمیرد یا بچاه افتاده یا از پلی پرت شود بطوریکه معلوم نباشدکه چه کسی اورا کشته است دیه او بربیت المال است.

وهمچنین دولت جنایت کفار را هل ذمه راکه جزیه میپردازند هرگاه بوسیله یکی از آنان کسی کشته شود یا جراحت برداشت از اموال آنها جریمه اش پرداخته میشود، اما اگر چیزی نداشتندجنایت برگشت میکند برامام مسلمین، زیرا اهل ذمه جزیه به امام میپردازند (پس جریمه آنرا اومیپردازد).

وظایف مالی بسیاری برعهده دولت اسلامی است که متأسفانه ما بعلت نداشتن قدرت مالی برای هزینه چاپ ومجال معنوی دراین باب از آوردن آنها معذوریم.

ششمین وظیفه حکومت اسلامی مبارزه ومقاتله با

مفسدین ودشمنان اسلام (جهادودفاع) ورفع اختلاف ونزاع بین مسلمانان است

مسئله جهاددراسلام که متأسفانه بواسطه تبلیغات زشت دشمنان اسلام بصورت منکری معرفی شده تا جائیکه پیشرفت دین مبین اسلام را به علت آنکه مسلمین صدراول درنتیجه فتوحات خوددرجهان گسترش دادند

دین زور وشمشیر معرفی می نمایند!! اینگونه تبلیغات میلیونها فرسنگ از حقیقت دور است، زیرا آنکس که از تاریخ اسلام بخوبی مطلع است میداند که انتشار اسلام به قدرت حقیقتی است که در متن وجان آن نهفته است و درروزپیدایش خود آنگونه فاقد قدرت مادی ونیروی جندی بود که اکثر مؤمنین به آن در تحت شکنجه و آزار وقتل واضرار دشمنان آن بودند تا حدی که بیشتر آنانی که توانائی مهاجرت داشتند ازترس مخالفین این دین تن بمهاجرت وغربت دادند و از یار و دیار خود هجرت کردند و در نقاطی چون کشور حبشه وحوزه یثرب و بلاد دیگر در نهایت ضعف و مظلومیت زندگی می نمودند .گواه غربت دین مبین اسلام تاریخ رنجه وشکنجه های مسلمانان سابقون الاولون، وحدیث معروف: **"بدأ الاسلام غریبا" و سیعود غریبا فطوبی للغرباء"**: ترجمه: اسلام به بیگانگی آغاز شد و بزودی بحال غربت باز گشت خواهد نمود .

روشن ترین شاهد این حقیقت است که تا حدود پانزده سال از عمر بیست و سه ساله بعثت کوچکترین اثر قدرت مادی در آن دیده نشد و معهذا حقیقت حیات بخش آن تشنگان تکامل انسانیت را بسوی خود باتمام قدرت **معنوی** جذب مینمود ،واز طرفی این حقیقت برهیچ موجود ذیشعوری مخفی نیست که هر ذیحیاتی در دورهٔ عمر خود دارای دو نیروی جاذبه و دافعه است که با آن دو ،جذب ملایم و دفع مضار نموده حیات خود را با جذب و دفع مخصوص خود حفظ وحراست میکند .اسلام نیز که نه تنها در متن خود دارای حیات سرشاری از موجودات پر از نشاط است، بلکه خود عین الحیوه جامعهٔ بشریت و معارف و احکام روشن وحیات بخشش ضامن سعادت دوجهانی پیروان است ناچار است که برای ادامه حیات خود جذب ملایمات و دفع مضرات نماید .از اینجهت است که هنگامیکه حیات خود را از جانب دشمنان خود در مخاطره می بیند بناچار دست به پیکار میزند و مخالف خود را به بهترین طریق دعوت بمسالمت واستماع قول واتباع به احسن می کند و مجادلهٔ خود را با **"اُدعُ اِلیٰ سَبیلِ ربِّکَ بِالحِکمَةِ وَالموعِظَةِ الحَسنةِ وَجادِلهُم بِالَّتی هِیَ اَحسَن"** صورت میدهد و چون با این سه طریق (حکمت و موعظه حسنه و مجادله بطریق احسن) دشمن خیره سر وگردنکش طاغی خود را تسلیم نمی بیند ناچار

دست به شمشیر آبدار میکند که آخِرُ الحِیَلِ السَّیف، و این ضرورت و نیاز است که او را مجبور بمدافعه و مقاتله مینماید. پس جهاد در حقیقت یک ضرورت حیاتی و یک امر لابدّ منه است که در مقابل وجود دشمن و شروع حمله آن از روی ناچاری صورت میگیرد و این مطلب بقدری واضح است و وقایع ما فیه و حوادث جاریه تاریخ بشر و ادراک عقل و احساس وجدان و تکرار تجربه انسان بهترین گواه حقیقت آنست، و آنچه از در مخالفت با این حقیقت گفته شود جز تُرّهات و خزعبلات نیست و نباید مورد توجهٔ انسان عاقل باشد، زیرا وجود دو نیروی جذب و دفع در هر موجودی حتی جمادات روشن و آشکار است و برای حفظ حقیقت لازم و ناچار.

وجوب جهاد در اسلام:

اما وجوب جهاد در اسلام: علاوه بر فرمان عقل و طبع، آیات کریمه قرآن و سیرهٔ مقدس پیغمبر آخر الزمان و سبیل و طریقه مسلمانان است. آیات شریفه قتال و جهاد در قرآن را میتوان ادعا کرد که بیشتر از تمام فرائض الهیه عنوان شده و بدان تأکید گردیده تا جائیکه پاره ای از سُوَر آن بنام سوره القتال معروف گردیده و اخبار و احادیثی که عهده دار بیان این سنت است بیش از آنست که به احصاء و بیان آید، و کتبی که از صدر اول در این خصوص تألیف گردیده است و دانشمندان عالیقدر اسلامی احادیث و آثار گذشتگان را در آن جمع آوری کرده اند شمارش و معرفی آنها آسان نیست، زیرا تنها تألیف یکی از دانشمندان اسلام بنام (محمد بن الحسن الشیبانی متوفای سال ۱۸۹ هجری است که مدتی در کوفه و بغداد تلمیذ ابی حنیفه بوده است) کتابی در مسئله جهاد بنام (السیر الکبیر) در پنج جلد بزرگ تألیف نموده است که هر جلدی در حدود ۵۰۰ صفحه بقطع وزیری است و اخیراً در مصر بچاپ رسیده است و چون محمّد بن الحسن از فقهای صدر اول و همتای ابوحنیفه و ابویوسف بوده بمیزان اهمیت این کتاب میتوان پی برد و همچنین کتاب المغازی محمّد بن عمر الواقدی متوفای سال ۲۰۴ هجری که آن کتاب را در موضوع غزوات رسول الله صلی الله علیه و آله تألیف نموده در سه جلد بقطع وزیری در حد همان کتاب السیر الکبیر

شیبانی است وصدها وهزارها کتب ورسائل دیگرکه در این باب طبع و نشر شده یا بچاپ نرسیده است،اهمیت این مطلب را از نظراسلام ومسلمین میرساند ومتأسفانه در.. معه شیعه بنا برعلل وجهاتی که در ابتدای ظهور این فرقه ناجیه وجودداشته چندان اهتمامی بدین امرنشده درنتیجه تقلید بیدلیل تا این زمان این عقیده دربین این فرقه باقی مانده است که رط جهاد اسلام وابلاغ رسالات آن منوط وموقوب به وجود امام معصوم منصوص از سمان است ولذا این امرمهم وفریضه عظمای الهیه متروک و منسوخ گردیده است وما کیفیت این مدّعیٰ وحقیقت این معنیٰ را درکتابی که درحدود بیست سال قبل تألیف وبنام (ارمغان آسمان) منتشرکردیم آشکار نموده ایم .مسئله جهاد در این کتاب از صفحه۱۵۷ شروع شده وتاصفحه ۲۳۶ پایان می یابدوتمام اشکالات وارده در این مطلب را آورده و پاسخ گفته ایم ومتأسفانه بواسطه ضیق حال وتشتت احوال وجود وجوه یجاد ملال نمیتوانیم حتی قسمتی از آنرا دراین اوراق بنظرمطالعه کنندگان عزیزبرسانیم ،لذا طالبان پیش از این را بدان کتاب ارجاع مینمائیم ،زیرا مطلب خیلی بزرگتر از آنست که باختصار اکتفا شود ،ودراینجا بطور مختصریادآور میشویم که چون امت اسلام مأموریت دارد حقایق این دین مبین را بتمام نقاط جهان تبلیغ نمایدوآثار کفروشرک را از روی کره ارض بزداید که "وَقَاتِلُوهُم حَتّیٰ لا یکون فتنةٌ وَیکونَ الدّین کُلُّهُ لِلّه " آیه ۳۹ سوره الانفال یعنی باکفار مقاتله کنید تا اینکه فتنه ای باقی نماند تا همه دین برای خدا باشد (جزدین خدا درروی زمین دینی نباشد) ،لذا دعوت اسلامی که قهرا" با مخالفین آن برخورد به معارضه ومقاتله میکندلازم میآورد که دولت اسلامی امت را به جهاددعوت نماید وبرمسلمانان واجب است که دعوت دولت را اجابت کنند وهرکس به قدرقدرت وتوانائی خود از بذل مال وجان وآنچه دراختیاردارددرصورت مطالبه دولت دریغ ننماید .

مسئله جهاد بکیفیتی که درکتب فقهی اسلامی مدون است پیش میآید لذا مقدمات جهاد که تهیه آلات وتعلم آداب وفنون نظامی وقواعدحربی است برهر مسلمانی واجب میکندکه قبلا" برای آمادگی به پیش آمدچنین روزی خودرا مهیا دارد ،یعنی تمام فنون لازمه را از مشق صف جمع وکیفیت

سنگربندی وتعلم تیراندازی ویا دگرفتن چتربازی وجنگهای زمینی و هوائی ودریائی لااقل یک فن ازآنها را بخوبی تعلیم گیرد ،تادرصورت دعوت یا هنگام ضرورت بدان اقدام نماید .علاوه برآنکه برهرفرد مسلمان اززن ومردوپیر وجوان واجب است که فنّ دفاع راکه امروزه بیش از هر زمانی برای مسلمانان اهمیت وضرورت دارد یاد گیرندکه فردا "وجمعا" درهنگام هجوم دشمن بتوانن ازخودونا موس ومال وسرزمین تمام کشورهای اسلامی دفاع نمود ،آماده باشندواین مطلبی است که متأسفانه در این رساله مختصر نمیتوان به شرح وتفصیل مسائل آن پرداخت.ازخدای متعال توفیق این خدمت را مسئلت میکنم .

هفتمین وظیفهء حکومت اسلامی امن

طُرُق وشوارع از راهزنان واجرای حدودالهی برمجرمان وجانیان است

آفرینندهء جهان درآیه۳۳ سوره المائده درقرآن میفرماید:" اِنَّما جَزاءُ الَّذینَ یُحارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَیَسْعَوْنَ فِی الأرضِ فَساداً اَنْ یُقَتَّلُوا اَوْ یُصَلَّبُوا اَوْتُقَطَّعَ اَیدیهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ اَوْیُنْفَوْا مِنَ الأرضِ ذلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنیا وَلَهُمْ فِی الآخِرَةِ عَذابٌ عَظیمٌ " :یعنی جز این نیست که کیفر کسانیکه با خدا و رسول او محاربه میکنند و درزمین سعی دارندکه فساد نمایند اینکه کشته شوندیا بدار آویخته شوندیا اینکه دستها وپاهایشان بخلاف (دست چپ با پای راست یا دست راست با پای چپ)بریده شود یا اینکه نفی بلدشونددرزمین.این کیفربرایشان رسوائی دردنیاست و درآخرت برای ایشان عذابی بس عظیم است .

پس بموجب این فرمان خدای سبحان برای محاربان خدا ورسول این مجازات تعیین شده ومجری آن حکومت اسلامی وامام مسلمین است .اینک پاره ای ازاحادیث شریفه که درتوضیح وتبیین این حکم محکم الهی است:

۱ ــ درکتاب کافی جلد۲ صفحه۳۰۷ عَنْ مُحَمّدبن مُسلم عَنْ اَبی جعفر(ع) قال: "مَنْ شَهَرَ السِّلاحَ فی مصرٍ مِنَ الاَمْصارِ فَعَقَرَ اقتُصَّ منه وَنُفِیَ من تلک البَلَد وَمَنْ شَهَرَ السِّلاحَ فی غَیرِ مصرٍ مِنَ الاَمْصارِ وضَرَبَ وَعَقَرَ وَاَخَذَ المالَ وَلَمْ یقتل فَهُوَمُحارِبٌ فَجزاؤُهُ جزاءُ المحارِبِ وَاَمْرُهُ اِلی الاِمامِ اِنْ شاءَ قَتَلَهُ وَصَلَبَهُ وَ اِنْ شاءَ قَطَعَ یَدَهُ وَرِجله ،قال وَاِنْ ضَرَبَ وَقَتَلَ وَاَخَذَ المالَ فَعلَی الامام اَنْ یَقطَع

يَدَهُ الْيُمْنى بِالسَّرِقَةِ ثُمَّ يَدْفَعُهُ اِلى اَوْلِياءِ الْمَقْتُولِ فَيَتَّبِعُونَهُ بِالْمالِ ثُمَّ يَقْتُلُونَهُ فَقالَ لَهُ اَبُو عُبَيْدَةَ اَرَاَيْتَ اِنْ عَفا عَنْهُ اَوْلِياءُ الْمَقْتُولِ قالَ فَقالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ اِنْ عَفَوا عَنْهُ كانَ عَلَى الْاِمامِ اَنْ يَقْتُلَهُ لِاَنَّهُ قَدْ حارَبَ وَقَتَلَ وَسَرَقَ فَقالَ اَبُو عُبَيْدَةَ اَرَاَيْتَ اِنْ اَوْلِياءُ الْمَقْتُولِ يَأْخُذُوا مِنْهُ الدِّيَةَ وَيَدَعُونَهُ اَلَهُمْ ذلِكَ قالَ لا عَلَيْهِ الْقَتْلُ": يعنی محمدبن مسلم که یکی از صحابهٔ بزرگوار حضرت امام محمدباقر علیه السلام است از آنحضرت روایت میکند که فرمود: کسیکه در شهری از شهرها اسلحه در دست گیرد و مجروح کند از او قصاص گرفته میشود و او را از آن بلد نفی می کنند، وکسیکه در غیر شهری از شهرستانها اسلحه برکشد وضربت زند و مجروح کند و مال مردم را بگیرد اما کسی را نکشد چنین کسی محارب است وکیفر او وکیفر محارب است وامر او مربوط به امام (پیشوای سیاسی) است اگر صلاح بداند او را میکشد یا به دارش میکشد و اگر صلاح بداند دست و پای او را قطع میکند. امام فرمود اگر چنین کسی کسی را زده وکشته و مالش را اخذ کرده است برامام است که دست راست او را بجهت سرقت قطع کند آنگاه او را به اولیای مقتول بسپارد که آنان مال را از او دریافت کرده سپس او را بکشند. دراین هنگام ابو عبیده که یکی از حضار بود گفت: چگونه می بینی هرگاه اولیای مقتول از او عفو کنند؟ راوی گفت حضرت باقر علیه السلام فرمود: اگر اولیای مقتول هم او را عفو کنند باز هم بر امام لازم است که او را بکشد، زیرا او محاربه کرده وآدم کشته و دزدی کرده است. باز ابو عبیده گفت: اگر اولیای مقتول از او دیهٔ مقتول را بگیرند واو را رها کنند آیا چنین حقی دارند؟ امام فرمود: نه، بلکه بر محارب قتل است و باید کشته شود. این حدیث را شیخ طوسی نیز در تهذیب الاحکام جلد ۱۰ صفحه ۱۳۲ چاپ نجف آورده است ودر الاستبصار جلد ۴ صفحه ۲۵۷ نیز آورده است

۲ـ در تهذیب الاحکام شیخ طوسی علیه الرحمه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۲ از کافی باسناد از عبیدة بن بشیر الخثعمی آورده است که گفت: "سَأَلْتُ اَبا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قاطِعِ الطَّرِيقِ وَقُلْتُ: اِنَّ النّاسَ يَقُولُونَ: اَلْاِمامُ فيهِ مُخَيَّرٌ اَيَّ شَيْءٍ صَنَعَ قالَ: لَيْسَ اَيَّ شَيْءٍ شاءَ صَنَعَ وَلكِنَّهُ يَصْنَعُ بِهِمْ عَلى قَدْرِ جِناياتِهِمْ فَقالَ: مَنْ قَطَعَ الطَّرِيقَ فَقَتَلَ وَاَخَذَ الْمالَ قُطِعَتْ يَدُهُ وَرِجْلُهُ وَصُلِبَ

وَمَنْ قَطَعَ الطَّرِيقَ وَقَتَلَ وَلَمْ يَأْخُذِ الْمَالَ قُتِلَ وَمَنْ قَطَعَ الطَّرِيقَ وَاَخَذَ الْمَالَ وَلَمْ يَقْتُلْ قُطِعَتْ يَدُهُ وَرِجْلُهُ وَمَنْ قَطَعَ الطَّرِيقَ وَلَمْ يَأْخُذْ مَالاً وَلَمْ يَقْتُلْ نُفِيَ مِنَ الْاَرْضِ" یعنی من از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از کیفر راهزن وگفتم: مردم میگویند: امام در باره او مُخَیَّر است که هرچه بخواهد بکند؟ حضرت فرمود: چنین نیست که هرچه بخواهد بکند، لیکن باید امام (پیشوای سیاسی اسلام) با آنان بقدر جنایتشان عمل کند. آنگاه فرمود: کسیکه راه را ببرد وکشتار کند و مال اخذ کند دست وپای او بریده میشود واو را به دار میکشند، اما کسیکه راهزنی کند وبکشد، اما مالی نبرد فقط کشته میشود، اما کسیکه راهزنی کند ومال ببرد، ولی کسی را نکشد دست وپای او بریده میشود، وکسیکه راهزنی کند، اما مالی را نبرد وکسی را نکشد نفی بلد میشود. درکافی جلد۲ صفحه ۲۷ چاپ نجف نیز آمده است

۳ـ شیخ طوسی در تهذیب جلد ۱۰ صفحه ۱۳۲ از عبیدالله بن اسحاق المدائنی روایت میکند که از حضرت رضا علیه السلام پرسیدند از تفسیر فرمایش خدا: "اِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْاَرْضِ فَسَاداً..: چه عملی مستوجب یکی از این کیفرهای چهارگانه میشود ودر آن چه باید کرد؟ حضرت فرمود: اِذَا حَارَبَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَسَعَىٰ فِي الْاَرْضِ فَسَاداً فَقَتَلَ بِهِ وَاِنْ قَتَلَ وَاَخَذَ الْمَالَ قُتِلَ وَصُلِبَ وَاِنْ اَخَذَ الْمَالَ وَلَمْ يَقْتُلْ قُطِعَتْ يَدُهُ وَرِجْلُهُ مِنْ خِلَافٍ وَاِنْ شَهَرَ السَّيْفَ فَحَارَبَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَسَعَىٰ فِي الْاَرْضِ فَسَاداً" وَلَمْ يَقْتُلْ وَلَمْ يَأْخُذِ الْمَالَ نُفِيَ مِنَ الْاَرْضِ فَقُلْتُ كَيْفَ يُنْفَىٰ وَمَاحَدُّ نَفْيِهِ؟ قَالَ يُنْفَىٰ مِنَ الْمِصْرِ الَّذِي فَعَلَ فِيهِ مَا فَعَلَ اِلَىٰ مِصْرٍ غَيْرِهِ وَيُكْتَبُ اِلَىٰ اَهْلِ ذَلِكَ الْمِصْرِ بِاَنَّهُ مَنْفِيٌّ فَلَا تُجَالِسُوهُ وَلَا تُبَايِعُوهُ وَلَا تُنَاكِحُوهُ وَلَا تُؤَاكِلُوهُ وَلَا تُشَارِبُوهُ فَيُفْعَلُ ذَلِكَ بِهِ سَنَةً فَاِنْ خَرَجَ مِنْ ذَلِكَ الْمِصْرِ اِلَىٰ غَيْرِهِ كُتِبَ اِلَيْهِمْ بِمِثْلِ ذَلِكَ حَتَّىٰ تَتِمَّ السَّنَةُ قُلْتُ فَاِنْ تَوَجَّهَ اِلَى الْاَرْضِ الشِّرْكِ لِيَدْخُلَهَا قَالَ اِنْ تَوَجَّهَ اِلَىٰ اَرْضِ الشِّرْكِ لِيَدْخُلَهَا قُوتِلَ اَهْلُهَا":

یعنی حضرت فرمود: همینکه کسی محارب خدا ورسول شد و در زمین سعی در فساد کرد به این گناه فقط کشته میشود، اما اگر آدم کشت ومال ربوده کشته میشود وبه دار آویخته میشود، واگر مال ربود اما کسی را نکشت دست وپای او به خلاف بریده میشود، واگر شمشیر برکشید پس چنین کسی با

خدا ورسول محاربه کرده است، لیکن چون آدم نکشته و مال نربوده است نفی بلدمیشود. راوی گفت عرضکردم: چگونه نفی بلدمیشود وحدنفی اوچیست؟ امام فرمود: از شهری که درآن مرتکب چنین عملی شده است به شهر دیگر نفی می شود وبراهل آن شهرنوشته میشودکه این شخص نفی بلدشده است، پس با او همنشینی نکنیدوبا او خریدوفروش نکرده وزناشوئی نکنیدو همخوراک وهم پوشاک نشوید، این کیفرتا یکسال با او انجام میشود، پس اگراز آن شهربه شهردیگر رفت به اهل آن شهرنیزچنین نوشته میشودتا یک سال مدت کیفراوتمام شود. عرضکردم اگرروی به کشورشرک بیاورد که واخل آن شودچه باید کرد؟ حضرت فرمود: اگرروی به کشورشرک آوردبااهل آنکشوربرای بیرون راندن اوجنگ میشود. ودرحدیث دیگرفرمود: هرگاه چنین قصدی کندباید اوراکشت.

دراینجا یادآوراست که ذکرتمام احکام مربوط به این موضوع دراین مختصرممکن نیست، زیرا نه ما را قدرت مادی، ونه مجال معنوی است وبرای خواننده هوشمندهمینقدرکافی است. کتاب حدود و دیات احکام اسلام خودکتاب مفصلی است که اگرخدای توفیق داد بعنوان قانون مجازات اسلام می آوریم، انشاءالله.

هشتمین وظیفه حکومت اسلامی
اقامهٔ حجت وتبلیغ اسلام به عموم جهانیان است

دین اسلام دین همگانی عموم جهانیان است وپیغمبراسلام مبعوث به جن وانس است، پس برعموم مسلمانان وبخصوص برحکومت اسلامی واجب است که آنرا به عموم جهانیان ابلاغ کند. دلیل براین ادعا آیات شریفه قرآن وسیرهٔ پیغمبرآخرالزمان وعمل زمامداران صدراول اسلام است.

اما آیات شریفهٔ قرآن:

۱ ــ درسورهٔ ص آیهٔ ۸۷و۸۸ میفرماید: "انْ هُوَ الّا ذِكْرٌ لِلعالَمينَ وَ لَتَعلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعدَحينٍ": یعنی این قرآن ورسالت محمد (ص) پندی است برای تمام جهانیان واین حقیقت را پس از مدتی خواهیددانست. این آیه دراولین سورمکی است ودرزمانی نازل شده که پیغمبراسلام بصورت ظاهردرنهایت ضعف بوده میرساندکه مأموریّت قرآن تاکجاست؟

گرچه قبلاً" درآیات ۲۵ تا ۲۷ سوره المدثر که سومین سوره به ترتیب نزول است نیز میفرماید: "**اِنَّها لَاِحدَی الکُبَرِ نَذیراً لِلبَشَرِ لِمَنْ شاءَ مِنکم اَنْ یَتَقَدَّمَ اَوْیَتأَخر**" *یعنی انذارات قران برای تمام بشریت هرکه کسی بخواهد به خیرمیشی گرد و از شر تاخیرکند*

۲ ـ آیه ۲۸ سوره سبأ میفرماید: "**وَمٰا اَرسَلنٰاكَ اِلّا كٰافَّةً لِلنٰاسِ بَشیراً وَنَذیراً ،وَلکن اَکثَرَالنٰاسِ لایَعلَمُونَ**" :یعنی (ای محمد) ما ترا نفرستادیم مگر برای جمیع مردمان که بشارت دهنده و بیم کننده باشی ،لیکن اکثر مردم نمیدانند .آیهٔ شریفه صراحت دارد که پیغمبر اسلام مبعوث به تمام جهانیان است و دولت اسلامی که از آن بنام خلافت نام میبرند این وظیفه پیغمبر را عهده دار است .

۳ ـ و در سورهٔ الاعراف آیه ۱۵۸ میفرماید: "**قُلْ یٰا اَیُّهَا النّٰاسُ اِنّی رَسُولُ اللّٰهِ اِلَیکُم جَمیعًا الَّذِی لَهُ مُلكُ السَّمٰوٰاتِ وَالاَرْضِ ،لٰا اِلٰهَ اِلاّهُوَ یُحیی وَیُمیتُ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ النَّبِیِّ الاُمِّیِّ الَّذِی یُؤمِنُ بِاللّٰهِ وَکَلِمٰاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ**" :بگوای محمد که آهای مردمان جهان من فرستادهٔ خدایم بسوی همهٔ شما ها ،آن خدائی که مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست خدائی جز او نیست که زنده میکند و میمیراند ،پس همه ایمان آورید بخدا و رسول او پیغمبر بیسوادی که خود بکلمات خدا ایمان دارد و او را پیروی و تبعیت کنید ،باشد که هدایت یابید) .آیه شریفه به صراحت معلوم میدارد که جمیع جهانیان باید از این فرمان خدای جهان آگهی یابند و این مأموریت ابلاغ پس از رسول خدا بر عهده جانشینان است .

۴ ـ و در سوره التوبه آیه ۳۲ میفرماید: "**هُوَ الَّذِی اَرسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدٰی وَدینِ الحَقِّ ،لِیُظهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ وَلَوکَرِهَ المُشرِکُونَ**" :یعنی اوست خدائی که رسول خود را با هدایت یا برای هدایت و دین حق فرستاده است تا دین خود را بر عموم ادیان پیروز کند ،هرچند مشرکان آن را کراهت داشته نخواهند .) در این آیه نیز دعوت عموم جهان بدین اسلام ،هرچند مکروه مشرکان باشد صراحت دارد .

۵ ـ و در سوره الفتح آیه ۲۸ میفرماید: "**هُوَ الَّذی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدٰی وَدینِ الحَقِّ لِیُظهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ وَکَفیٰ بِاللّٰهِ شَهیدًا ،مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ**" یعنی اوست خدائی که رسول خود را بهدایت دین حق فرستاده است تا با

هدایت و دین حق که دین خود را با رسول خود را که محمد است بر عموم ادیان پیروزگرداند ،تا آنجا که میفرماید : "وَعَدَ اللّٰهُ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُم مَغْفِرَةً وَاَجراً عَظیماً"، در این آیات که در آخر سوره الفتح است صفات کسانیکه با رسول خدایند اصحاب او ،یا کسانیکه با او همراهی خواهند کرد بر میشمارد که آنان برکفار بسی سختگیرند ،درحالیکه در بین خود بسی مهربانند ،آنها را همواره در حال رکوع و سجده می بینی که جویای فضل الهی و رضوان او هستند و در پیشانی آنان اثر سجده آشکار است. این صفات در تورات و انجیل نیز برای ایشان آمده است همچون کِشتی هستند که سنبل آن بیرون آمده و نیرو گرفته و محکم شده در روی ساق خود ایستاده تا کفار را بخشم آورد .وعده الهی است که خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کنند آمرزش نموده و اجری بس بزرگ برای ایشان خواهد بود.

۶ــ و در سوره النساء آیه ۷۹ میفرماید : "وَاَرسَلناكَ لِلنّاسِ رَسُولاً وَکَفی بِاللّهِ شَهیداً":یعنی ما ترا برای همه مردمان به پیغمبری فرستادیم وگواهی خدا برای این حقیقت کافی است . پس صفت پیغمبر آخر الزمان برای تمام جهانیان از نظر قرآن و وجدان جهان امری مسلّم و معلوم است و کوشش و سعی آن جناب در زمان حیات پربرکات و اقدام و اعزام خلفای آنحضرت قوای اسلام را به اطراف و اکناف عالم بدینطور از هر حادثه و واقعه ای روشنتر است و پر واضح است که اهتمام مسلمین و اقدام بر جهاد با کفار و مشرکین و دعوت مردم روی زمین بدین مبین اسلام از اهم امور و اوجب واجبات بوده و این حقیقت و واقعیت روشن تر از آفتاب در نیمروز است .

چون پیغمبر اسلام پیغمبر جهانیان است پس کتاب آسمانی او (قرآن) نیز کتابی است که باید بتمام جهانیان ابلاغ شود :

۱ ــ در سوره مبارکه الفرقان آیه ۱ میفرماید : "تَبارَكَ الَّذی نَزَّلَ الفُرقانَ لِیَکُونَ لِلعالَمینَ نَذیراً" الَّذی لَهُ مُلكُ السَّمٰواتِ وَالاَرضِ":یعنی مبارک و عالی باد خدائی که فرقان (قرآن جدا کننده حق و باطل) را نازل فرمود تا برای تمام جهانیان بیم دهنده باشد .قرآن نازل شده از جانب

خدائی است که ملکوت آسمان و زمین از آن اوست.) پس قرآن مأمور انذار جمیع جهانیان است.

۲ـ در سوره ابراهیم آیه ۱ میفرماید: "الٓر، کِتابٌ اَنزَلناهُ اِلَیکَ لِتُخرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ بِاِذنِ رَبِّهِم اِلی صِراطِ العَزیزِ الحَمیدِ اللّهِ الَّذی لَهُ ما فِی السَّمواتِ وَما فِی الاَرضِ": یعنی کتابی را که بسوی تو نازل کردیم برای آن است که مردمان را از تاریکیهای کفر بسوی نور ایمان باذن پروردگارشان بیرون آوری، بسوی راهی که راه خدای عزیز حمید است که آنچه در آسمانها و زمین است ملک اوست.

۳ـ و در سوره المائده آیه ۶۷ میفرماید: "یا اَیُّهَا الرَّسولُ بَلِّغ ما اُنزِلَ اِلَیکَ مِن رَبِّکَ وَاِن لَم تَفعَل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ ...": یعنی ای رسول آنچه از جانب پروردگارت بسوی تو نازل شده بمردم برسان که اگر چنین نکنی رسالت الهی را تبلیغ نکرده ای.

۴ـ در سوره ابراهیم آیه ۵۲ میفرماید: "هذا بَلاغٌ لِلنّاسِ وَلِیُنذَروا بِهِ وَلِیَعلَموا اَنَّما هُوَ اِلهٌ واحِدٌ وَلِیَذَّکَّرَ اُولُوا الاَلبابِ": یعنی این قرآن دارای بلاغت و بیان حقایق است برای همهٔ مردمان تا بوسیلهٔ آن از خدا بترسند و بدانند که او خدای یگانه است و برای آنکه صاحبان خرد بیاد افتتد و متذکر شوند.) پس قرآن وسیلهٔ انذار عامه، و تذکر خاصهٔ مردم است.

۵ـ و در آیه ۱۹ سوره الانعام میفرماید: "وَاُوحِیَ اِلَیَّ هذَا القُرآنُ لِاُنذِرَکُم بِهِ وَمَن بَلَغَ": یعنی ای محمد بگو بمردم که این قرآن به من وحی شده است تا شما را بدان انذار کنم (از خدا بترسانم) و به هرکس که این قرآن برسد با یدانذار شود.

۶ـ در آیه ۶۹ و ۷۰ سوره یٰس میفرماید: "وَما عَلَّمناهُ الشِّعرَ وَما یَنبَغی لَهُ، اِن هُوَ اِلّا ذِکرٌ وَقُرآنٌ مُبینٌ لِیُنذِرَ مَن کانَ حَیًّا" "وَیَحِقَّ القَولُ عَلَی الکافِرینَ": یعنی ما به محمد شعر نیاموختیم و شعر گفتن برای او شایسته نیست، رسالت او چیزی نیست جز یادآوری و قرآنی آشکار تا هرکسی را که زنده و عاقل است بیم دهد و حجت برکافران تمام باشد.) پس رسالت جهانی پیغمبر اسلام آنست که هرکس که پا بعرصهٔ حیات گذارد و به زیور عقل آراسته گردد باید مورد انذار قرآن شود و بهمین جهت بود که رسول خدا (ص) در

نامه های خودکه به زمامداران کشورهای جهان میفرستادوآنان را به دین اسلام دعوت مینمود ،بساکه این آیه شریفه را بدان نامه زینت میبخشید چنانکه درنامه ای که به خسروپرویزشاهنشاه ایران نگاشت این جمله را ازاین آیه بدان برداشت چنانکه درتمام کتب معتبره تاریخ آمده است :

"بِسمِ اللّهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم ،مِنْ مُحَمّدٍرَسُولِ اللّهِ اِلٰی کِسریٰ عَظیمِ فٰارس سَلامٌ عَلیٰ مَنِ اتَّبَعَ الهُدیٰ ،وَآمَنَ بِاللّهِ وَرَسُولِه .. .اَدْعُوكَ بِدَعٰایَةِ اللّهِ فَاِنّی اَنٰا رَسُولُ اللّهِ اِلَی النّٰاسِ کٰافَّةً لِاُنْذِرَمَنْ کٰانَ حَیًّا وَیَحِقَ القَولُ عَلَی الکٰافِرین.اَسْلِمْ تَسلِمْ فَاَنْ اَبَیْتَ فَعَلَیكَ اِثْمُ المَجُوسِ ".

ودرنامه آنحضرت صلی الله علیه وآله به جیفروعیدپادشاهان عمان نیزاین آیه شریفه یادآورشده است آنجاکه میفرماید : " . . .اَمّٰا بَعْدُ فَاِنّی اَدْعُوکُمٰا بِدعٰایَةِ الاِسْلامِ اَسْلِمٰا تَسْلِمٰا اِنّی رَسُولُ اللّهِ اِلَی النّٰاسِ کٰافَّةً لِاُنْذِرَمَنْ کٰانَ حَیّاً وَیَحِقَ القَوْلُ عَلَی الکٰافِرین" .

پس مفادومضمون آیه شریفه آنست که هرانسان زنده ای بایدبوسیلهٔ قرآن انذارشود و رسول خدا وپس ازوی خلفاً روی همین مأموریت متصدی ابلاغ ودرصورت مخالفت بجهادپرداختند،واماهزاراافسوس که اینک امت اوبوسیله قرآن مردگان قبرستان رابدان انذارمینمایند!!آیات بسیاری دراین باب است که مابهمین قدراختصارمینمائیم .

پس همانگونه که رسول خداهمعصران خودراتاآن حدکه درقدرت او بودبوسیلهٔ قرآن؛ انذارمیفرمودبه هرکسیکه قرآن برسدبایدانذارشود ورساندن قرآن وانذاربه آن،وظیفهٔ مسلمانان و در درجهٔ اول وظیفهٔ حکومت اسلامی است چنانکه درزمان رسول خداوبعدازآنحضرت عموم خلفای حق وباطل اوبدین کارقیام نمودندوشاهدروشن واثرمتقن آن وجود کشورهای اسلامی است که اکثر ،بلکه عموماً بوسیله مجاهدین اسلامی مفتوح ومردمآن مسلمان شدندومجاهدین اسلامی درابتدای امرمردم هرنقطه ای را قبلاً دعوت به اسلام وتبعیت قرآن میکردند .اگرمردمآن رامی پذیرفتند ویااگرازصاحبان ادیان توحیدی بودند (چون یهودونصاری وگبر) قبول جزیه میکردندکه درتحت لوای اسلام زندگی کنندودراینجاامورمذهبی خودآزادباشندایشان رابحال خودمیگذاشتند ،زیرادرچنین ملتی قهرا"

قرآن خودبخود تبلیغ میشد و مأموریت ابلاغ مسلمین صورت میگرفت، اما با مشرکین و ملحدین و اهل کتاب که مانع تبلیغ رسالت الهی و ابلاغ قرآن بودند ناچار به جنگ میپرداختند و شرایط جنگ را برخود و ایشان تحمیل می کردند، در آنصورت بود که چنانکه تاریخ گویاست کشور کفر به دست مسلمین فتح و ابلاغ قرآن انجام می شد.

۷ ـ دیگر از آیات روشن در این باب آیهٔ ۱۱۰ سوره آل عمران است که میفرماید: "**كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ**": یعنی شما مسلمانان بهترین امتی هستید که در میان جهانیان ظهور کردید از آن جهت که مردم را بکارهای خوب امر کرده و از کارهای زشت باز میدارید، در حالیکه ایمان بخدا دارید و اگر اهل کتاب (یهود و نصاری و مجوس) هم همچون شما موءمن بودند البته برای ایشان بسی خوب بود، اما پاره ای از آنها موءمنند، لکن بیشتر آنها فاسقند و بهمین جهت لازم است که شما که مأموریت امر به معروف ونهی از منکر دارید فاسقان را از کردارشان باز دارید و به خیر و خوبی دعوت کنید و اگر نپذیرفتند با آنها مقاتله کنید تا ناچار گشته و یا تسلیم شوند و جهان از فسق و فجور پاک گردد.

شهادت سنت بر ابلاغ رسالت:

برمطالعه کنندگان سیرهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله پوشیده نیست که جنابش برای ابلاغ وحی و انجام رسالت هرگاه خود مستقیما "نمی‌توانست انجام دهد مأمورانی برای این منظور ببلاد و قبائل می فرستاد، چنانکه امیرالموءمنین علی علیه السلام را برای ابلاغ سورهٔ توبه به مکه اعزام فرمود و مصعب بن عمیر را برای تعلیم قرآن بمدینه گسیل داشت که تاریخ اسلام بروشنی حاکی از این واقعیت است، و همچنین اعزام رسول خدا هفت نفر از اصحاب بزرگوار خود برای تعلیم قرآن و فقه اسلامی بسوی قبیله بنی لحیان فرستاد که منجر به شهادت و اسارت ایشان گشت که داستان غزوه الرجیع در سیرهٔ نبویه ضامن بیان آن است و سایر وقایع از این قبیل. و

درا حا دیثی که ا زآ نحضرت درکتا ب ا حا دیث موجودا ست حا کی ا یـن حقیقت است .ا زآن جملـه :

۱ ـ در مُنیة ا لمریدشهیدثانی رحمه ا للـه علیـه آ مده است:"**قالَ رَسُولُ اللّهِ (ص) رَحِمَا للّهُ خُلَفائی فَقیلَ یا رَسُولُ اللّهِ مَنْ خُلفائُکَ ؟ قالَ اَلذَّینَ یَحبُونَ سُنّتی وَیُعَلِّمُونَها عِبادَاللّه** " :یعنی رسول خدا صلی الله علیـه و آلـه فرمود :خدا رحمت کندجا نشینان مرا عرض شدکه یا رسول اللـه خلفا ی شما کیستند؟ فرمود :آن کسا نیکه سنت مرا زنده میکنندوآن را بـه بندگان خدا تعلیم مینما یند .خلیفه درا ینجا بمعنی جا نشین سیا سی است کـه زما مدا را مت ا ست وا زجملـه وظا ئف ا وتعلیم معا لم ا سلام ا ست،وبدیـهی ا ست ا ین یکی ا ز وظا ئف بزرگ حکومت ا سلامی ا ست ،چنا نکه تا ریخ ا سلام شا هدآن ا ست که بلافا صلـه پس ا زفوت رسول خدا خلیفه وقت بدین امر قیا م نمود .

۲ ـ حضرت ا میرا لمومنین علی علیـه ا لسلام در نـهج ا لبلاغه خطبه ۱۲۹ به خدا عرض میکند : "**اَللّهُمَّ اِنَّکَ تَعْلَمُ اَنَّهُ لَمْ یَکُنِ الّذی کانَ مِنّا مُنا فِسَةً فی سُلطانٍ وَلا اَلتِماسِ شَیءٍ مِنْ فُضُولِ الحُطامِ وَلٰکِنْ لِنَرِدَالمَعالِمَ مِن دینِکَ وَنُظْهِرَالاِصلاحَ فی بِلادِکَ** "،که جنا بش ا مارت وخلافت را برای آن میخوا هدتا معا لم دین را برای ا صلاح بلادگسترش دهدوقبلا" ترجمهء این جملات مبارک گذشت .

۳ ـ در تما م توا ریخ معتبر وکتب سِیَرا سلامی داستان سَریّه امیرالمؤمنین ا زجا نب رسول خدا (ص) به یمن آ مده ا ست که رسول خدا (ص) هنگا می که آ ن حضرت را بـه یمن می فرستا دبه ا ودستورداد که با ا یشان مقا تلـه مکن، مگر هنگا میکه آ نـها با تو بقتال بردا رندوقبلا" معا لم ا سلام را بـه آنان یادآوری کن،تا آ نجا که میفرما ید : "**وَاَللّهِ لَئِنْ یَهدِی اللّهُ بِکَ رَجُلاً واحِداً خَیرٌلَکَ مِمّا طَلَعَتْ عَلَیهِ الشَمسُ اَوْغَرُبَتْ**":یعنی به خدا سوگند ا گرخدا بوسیلـه تو یکنفر را هدا یت کندبرای توبهترا ست ا زآ نچه آ فتا ب برآن طلوع وغروب میکند .بدیـهی است که منظور ا زا عزا م نیروی اسلام ببلادوقبائل برای ا بلاغ رسا لت قرآن وهدا یت جها نیان بودوا گر مردم جهان درمقابل دعوت مسلمانان پذیرای اسلام میشدندیا لاا قل مانع دعوت ا سلامی نبودندهرگز مسلما نا ن

با ایشان به مقاتله وقتال نمی پرداختند.

۴ــ در نهج البلاغه در خطبه ۱۰۱ امیر المؤمنین علیه السلام می ــ فرماید: **اِنَّهُ لَیْسَ عَلَی الاِمامِ اِلاَّ ما حُمِلَ مِنْ اَمْرِ رَبِّهِ اِلا البَلاغُ فِی المَوْعِظَةِ وَ الاِجتِهادُ فِی النَّصیحَةِ و الاِحیاءُ لِلسُّنَّةِ و اِقامَةُ الحُدُودِ عَلی مُستَحِقِّها و اِصدارُ السُّهْمانِ عَلی اَهْلِها**": یعنی همانا بر امام جز این نیست که آنچه از فرمان پروردگار خود بر عهده دارد در موعظه ابلاغ نماید و در خیرخواهی مردم اجتهاد و کوشش کند و سنت را احیا نموده حدود الهی را بر مستحقان اقامه فرماید. در این فقرات مبارکه وظائف زمامدار امت اسلامی را روشن ترین وظیفه او را تعیین می فرماید که آن وعظ و نصیحت و اجرای سنت و اقامه حدود و تقسیم درآمد است

۵ــ ونیز در خطبه ۳۴ نهج البلاغه میفرماید: "**اَیُّها النّاسُ اِنَّ لِی عَلَیْکُمْ حَقّاً وَلَکُمْ عَلَیَّ حَقٌّ فَاَمّا حَقُّکُمْ عَلَیَّ فَالنَّصیحَةُ لَکُمْ وَتَوفیرُ فَیْئِکُم وَ تَعْلیمُکُم کَیْلا تَجْهَلُوا وَتَأْدیبُکُم کَیْما تَعْلَمُوا**": یعنی ای مردم مرا بر شما حقی است وشما را نیز بر من حقی است، اما حق شما بر من آنست که شما را نصیحت و خیرخواهی کنم وحقوق شما را از بیت المال افزایش دهم وشما را آموزش داده تعلیم نمایم تا نادان وجاهل نمانید وشما را ادب آموزم تا دانا شوید

۶ــ ودرجای دیگر میفرماید: "**ما اَخَذَ اللهُ عَلَی الجُهّالِ اَنْ یَتَعَلَّمُوا حَتّی اَخَذَ عَلَی العُلَماءِ اَنْ یُعَلِّمُوا**": یعنی خدا از مردم نادان پیمان نگرفت که تعلیم علم را برخود واجب شمارند، تا از دانشمندان پیمان گرفت که آنان را تعلیم دهند) پس از همین وظیفه وظائف تعلیم علم وتبلیغ احکام و گسترش فرهنگ وآموزش عمومی وسایر امور مربوط به آن که بر عهده حکومت اسلامی است واضح میشود، ومتأسفانه بعلت نداشتن بودجه کافی برای هزینه چاپ مطالب واحکام در این باب بیش از این نمیتوانیم تفصیل داده تشریح نمائیم.

در اینجا فقط گفتگوی سران ارتش اسلام را در هنگام فتح ایران در صدر اسلام با سران ارتش ایران میآوریم تا نمونه ای از مأموریت مسلمین در نجات اهل عالم از کفر وشرک وعبودیت بتان وفرعونان زمان باشد و دانسته شود که عموم مسلمانان همین وظائف را دارند.

نُعمان بن مُقَرِّن که یکی از بزرگان فرماندهان ارتش اسلام در فتح

ایران درزمان عمربود مأموریت خودرا بیزدجرد سوم پادشاه ایران بدین عبارت بیان میکند : "إنَّ نَبیَّنا صَلَّی اللّهُ عَلیهِ وَآلهِ أمَرَنا أن نَبتَدِئَ بِمَن یَلینا مِنَ الأمَمِ فَنَدعُوهُم إلَی الإنصافِ فَنَحنُ نَدعُوکُم إلی دینِنا وَهُوَ دینٌ حَسَّنَ الحَسَنَ وَقَبَّحَ القَبیحَ کُلَّهُ فَإن أبَیتُم فَأمرٌ مِنَ الشَّرِّ أهوَنُ مِن آخَرَ شَرٌّ مِنهُ الجزیةُ فَإن أبَیتُم فَالمُناجَزَة" : یعنی پیغمبرکه درود خدا براو وخاندانش باد مارا مأمورکرده است که به ملتهائی که همسایگان ما هستند ابتدا کرده وآنان را به انصاف دعوت نمائیم، لذا ما شما را به دین خود دعوت می‌کنیم وآن دینی است که همه خوبیها را خوب وهمهٔ زشتیها را زشت میداند اگر شما ازآن تن زدید در آنصورت بایدتن دهید به شری که ازآن بدتر است وآن قبول جزیه است واگر ازآن هم تن زدید ناچار جنگ است .

وهمچنین زهرة بن حویه تمیمی یکی دیگر از قائدین لشکر اسلام به سپهسالار لشکر ایران که رستم فرخزاد است میگوید :

"إنّا لَم نَأتِکُم بِطَلَبِ الدُّنیا إنَّما طَلِبَتُنا وَهِمَّتُنا الآخرةَ": یعنی مقصود ما از این جنگ وجهاد دنیا نیست، بلکه خواست وهمت ما مقصور به آخرت است .

رستم به او میگوید این دین اسلام چیست که ما را بدان دعوت میکنید؟ زهره میگوید اینکه گواهی دهی که خدائی جزخدای یکتا نیست ومحمد (ص) فرستادهٔ خداست . رستم میگوید : این گواهی چیست وچه فائده دارد؟ زهره میگوید : "إخراجُ العِبادِ مِن عِبادَةِ العِبادِ إلی عِبادَةِ اللّهِ وَالنّاسُ بَنُو آدَمَ وحوّاءَ إخوَةٌ لِأبٍ وَاُمٍّ" : یعنی مقصود اسلام بیرون آوردن بندگان خدا از عبودیت وبردگی بندگان بعبادت خداست واینکه همهٔ مردم فرزند آدم وحوا بوده ، برادران از یک پدر ومادرند .

با مطالعه همین مختصر از تاریخ جهاد اسلام میتوان پی بردکه هدف دین اسلام از جهاد با کفار چیست وچرا خودرا مأمور آن میداندکه تا نفری از کفار در روی زمین باقی است شمشیر جهاد ودر غلاف نباشد . مگر اینکه بوسیلهٔ تبلیغ حقایق تعالیم قرآن بجهانیان ابلاغ شود فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر

نهمین وظیفهٔ حکومت اسلامی
اقامهٔ جماعت وجمعه وانجام حج وتشکیل کنگرهٔ سالیانه اسلامی درمکه ..وبرپا داشتن اعیاد اسلامی است

برآشنایان بتاریخ اسلام ومطلعان از احکام مهمهٔ آن وکسانیکه از سیرهٔ رسول خدا (ص) و مسلمانان صدراول باخبرند پوشیده نیست که از مهمترین واجتماعی ترین فرائض اسلامی اقامهٔ جمعه وجماعت و انجام حج است بصورتیکه با انجام این احکام اکثرامور اجتماعی اسلام به بهترین صورت اجرا وتحقق می یافت، زیرا تمام این اعمال مستند به آیات الهی و اوامری است که از دربار احدیت صادر و اجرای آن را به نحو وجوب از موٴمنین خواستار است.

برمطالعه کنندگان اخبار وآثار اسلامی بسی روشن است که درصدر اسلام تمام امورسیاسی واجتماعی واقتصادی مسلمانان درمساجد حل وفصل میشد، زیرا ائمهٔ جماعت مسلمین عبارت بودند از فرمانداران ووالیان وقائدان که از طرف رسول خدا (ص) ویا خلفاء اسلامی تعیین می شدند، و همین کیفیت بودکه تمام امور اجتماعی آنان به نیکوترین صورت درتلو فرائض الهیه ابلاغ وبعنوان ونیّت عبادت انجام میشد وهمین بود سِرّ مهم پیشرفت وترقی مسلمانان صدراول.

در وجوب واستحباب نماز جماعت متأسفانه دربین مسلمین امروزه اختلاف است. اکثر مسلمانان آنرا واجب میدانند، وگروهی آنرا مستحب موٴکد با شرایطی که پاره ای آن را تعلیق برمحال کرده اند. وشکی نیست که اینگونه ایجاد موانع در انجام آن از وساوس شیاطین جنی و انسی است. البته بکیفیتی که اکنون صورت میگیرد فاقد آن فوائدی است که از آن متصور است، زیرا اکنون این فریضه عظمای الهیه درکشورهای اسلامی مخصوصاً" درایران وضعی دارد که باید آن را تفرقه خواند نه جماعت.

امربه نماز جماعت خود سند قرآنی دارد چنانکه درسوره البقره آیهٔ ۴۳ میفرماید: "وَاَقیمُوا الصَّلوةَ وَآتُوا الزَّکوةَ وَارْکَعُوا مَعَ الرّاکِعین"، که خطاب به بنی اسرائیل است وحکمی عمومی است بین اهل کتاب (یهود و نصاری ومسلمین). وبرخلاف پاره ای احادیث که مشعراست براینکه درامام

انبیای گذشته نماز جماعت نبوده است. در آیه ۴۳ آل عمران بمریم میفرماید: "وَارْکَعِی مَعَ الرَّاکِعِینَ". ودر سوره الاعراف آیه ۲۹ میفرماید: "وَاَقِیمُوا وُجُوهَکُم عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ".

که از مفاد این آیات وجوب نماز جماعت واگرنه استحباب مؤکد آن بدست میآید وچون میان آیات ما قبل ومابعد درخطاب به بنی آدم است معلوم میشودکه جمیع فرزندان آدم مأمور به اقامهٔ نماز (البته بعد از ایمان) بصورت جماعت در مساجدند. واز احادیث واخباری که در این باب از پیغمبر مختار وائمه اطهار سلام الله علیهم وارد شده اهمیت این امر بوضوح آشکار است چنانکه درکتاب المحاسن برقی وبحار الانوار جلد ۱۸ صفحه ۵۱۲ تا ۶۱۳ چاپ کمپانی آمده است: "فی روایة ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام

۱ ـ قال: مَنْ سَمِعَ النِّدَاءَ مِنْ جیرانِ المَسْجِدِ فَلَمْ یُجِبْ فلاصَلُوةَ لَهُ": یعنی از همسایگان مسجدکسیکه صدای اذان را بشنود وبرای جماعت حاضر نشود، نمازی برای او نیست (بی نماز است).

۲ ـ ودر عِلَلُ الشرایع صدوق، به سند واز ابن ابی یعفور از حضرت ابی عبدالله (الصادق) علیه السلام است که فرمود: "اِنَّما جُعِلَ الجَماعَةُ و الاِجتِماعُ اِلیَ الصَّلوةِ لِکَیْ یُعرَف مَن یُصَلّی مِمَّن لایُصَلّی..." تا آخر حدیث، که جماعت واجتماع برای این مقرر شده است که نمازگذار از بی نماز شناخته شود.

۳ ـ ونیز در مجالس صدوق، از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه ـ السلام روایت کرده است که فرمود: "مَنْ تَرَكَ الجَماعَةَ رَغبَةً عَنْها وَعَنْ جَماعَةِ المُسلِمینَ مِنْ غَیرِ عِلَّةٍ فَلاصَلوةَ لَه": یعنی کسی که ترک جماعت کند ودر اجتماع مسلمانان حاضر نشود از روی بی علاقگی، بی آنکه علتی باعث آن باشد (چون مریضی ومسافرت) او بی نماز است. وده ها حدیث که در این مورد درکتب معتبره آمده است مخصوصاً" در فضیلت وثواب عظیم آن که متأسفانه از آوردن آن معذوریم.

آنچه دلالت دارد براینکه امر جماعت ومراقبت آن از وظائف حکومت است

چنانکه گذشت مطلعین از تاریخ اسلامی بخوبی واقفندکه نمازهای

یومیه مسلمانان کلا" به جماعت در مسجد هر شهری و بلدی توسط امام مسلمین در عاصمهٔ کشور و توسط والیان و فرماندهان و قائدین سپاه در شهرستانها و بلاد و پادگانهای اسلامی صورت میگرفت و همین وضع و کیفیت بود که به مأمورین دولت مجال میداد که اوامر صادره از مرکز حکومت اسلامی را به حاضرین ابلاغ و انجام آنرا خواستار شوند، چنانکه مسجد نماز بزرگترین اداره و پایگاه و مرکز رسیدگی به امور سیاسی و اجتماعی مسلمین بود و روی همین نظر از جانب اولیای اسلام تأکید شدید برای حضور در اجتماع صورت میگرفت، چنانکه بسیاری از احادیث وارده در این باب در وظیفه اول حکومت اسلامی در حفظ اتحاد مسلمین گذشت.

اینک پاره ای از آن احادیث در اینمورد یادآور میشود:

۱ ـ علامه مجلسی در بحار الانوار جلد ۱۸ صفحه ۶۱۲ چاپ کمپانی از کتاب الذکری شهید اول مطالبی آورده تا آنجا که مینویسد: "**فی حدیث آخر رَوَیناهُ عَنِ الصّادِق علیه السلام اِنَّ رَسُولَ اللّهِ صَلَّی اللّه عَلیهِ وَ آله قالَ لاصَلوةَ لِمَنْ لا یُصَلّی فِی المَسجِدِ مَعَ المُسلِمینَ اِلّا لِعِلَّةٍ ولاغیبَةَ لِمَنْ صَلّی فِی بَیتِهِ وَرَغِبَ عَنْ جَماعَةِ المُسلِمینَ، وَسَقَطَتْ عَدالَتُهُ وَوَجَبَ هِجْرانُهُ وَاِنْ رُفِعَ اِلیَ الامامِ المسلمین اَنذَرَهُ وَحَذَّرَهُ وَمَنْ لَزِمَ جَماعَةَ المُسلِمینَ حَرُمَت عَلیهم غیبَتُهُ وَثَبَتَت عَدالَتُه**" : یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسیکه در مسجد مسلمانها بدون هیچ علتی نماز نخواند نمازی برای او نیست و کسیکه در خانهٔ خود نماز بخواند و از جماعت مسلمانان روی گردان باشد غیبتی ندارد (غیبتش حلال است) و عدالتش ساقط است و دوری از وی واجب است و اگر این حال او به پیشوای سیاسی مسلمین برده شود امام او را انذار کرده میترساند، اما کسیکه ملازم جماعت مسلمین باشد بر مسلمانان غیبت او حرام و عدالتش ثابت است) در این حدیث وظیفهٔ امام مسلمین انذار و تکذیر کسانی است که از جماعت کناره گیری می کنند.

۲ ـ در عدم حضور افراد به جماعت مسلمین آن اندازه دولت مسئول است که حق دارد و میتواند خانه های چنین افرادی را آتش بزند، چنانکه احادیث وارده در این باب گذشت.

اما مسئله جمعه که درحدیث اول این کتاب فرمود : "يُقيمُ حَجَّهُمْ وَ جُمُعَتَهُمْ" ، امام مسلمین باید حج وجمعه مسلمانان را برپا دارد .

ما دربیست سال قبل دریکی از آثار خود (ارمغان آسمان) دراهمیت نماز جمعه مقاله ای آورده ایم که خلاصهٔ آن اینست :

"شارع مقدس اسلام که شالودهٔ یک اجتماع سعادتمند انسانی را در عالی ترین اساس طرح وبنیان می ریخت چون اصل وریشهٔ سعادت آدمی در اجتماع واتفاق است ، برای تحصیل این منظور احکام وفرائضی درشریعت مطهرهٔ خود مقرر کرد که افراد وآحاد امت هرچه زودبه زودیکدیگر را ملاقات کرده ، تا روح اجتماع واتحاد درآنان سرایت نماید و مظاهرت یکدیگر به انجام اموری که سعادت دنیا وآخرت آنان را تأمین کند توفیق یابند . بهمین نظر نمازهای پنچگانه (فرائض یومیه) را درجماعت مستحب موءکد فرمود وبرای این کار مکانهای عمومی بنام مساجد بنیاد نهاد تا اهل هرمحل دراوقات صلوة بدان روی آورند ودرضمن انجام فرائض از اوضاع واحوال یکدیگر مطلع گردند ، باشد که درمشکلات زندگی یار و غمگسار هم باشند ، وچون معمولا" نمازها اعم از یومیه وجمعه وعیدین توسط امام وشخص اول مملکت درپایتخت وتوسط استانداران وفرمانداران درمرکز استان ودرشهرستان ودرقراء وقصبات توسط بخشداران ودهداران که برطبق مقررات اسلام این افراد از اعادلترین وعالمترین هرشهر و محل است این نمازها بجماعت انجام میشود ، لذا فرماندار ومسئول هر نقطه از مأموران دولتی به آسان ترین صورت میتوانند دستورات و اوامر دولت راکه مربوط بمصالح مسلمین است به مردم ابلاغ نماید و از آنجا که درحکومت اسلامی مردم هرحکم وفرمانی راکه از دولت دریافت دارند تالی تلو فرمان خدا ورسول ، بلکه عین آن میدانند به بهترین صورت دریافت وانجام مینمایند وبدیهی است چنین وضعی چه مدینهٔ فاضله ای بوجود می آورد .

و از آنجائی که بسا باشد که گرفتاری ها ومشاغل روزمره زندگی

وعوارضی ازقبیل مسافرت وبیماری به همه‌کس مجال ندهدکه درتمام نمازها توفیق درک جماعت یعنی حضوردراجتماعی که مصالح دنیا وآخرت مسلمین درآن حلّ وفصل میشودبیابدوچون پاره‌ای ازفقها نیزبرآن رفته‌اندکه حضوردرجماعت یومیّه مستحب مؤکّداست برخلاف اکثریت علماء اسلام‌که آنرا واجب میدانندوشایدهمین عذرهم بهانه‌ای بدست کسانی دهدکه درتمام نمازها به جماعت حاضرنشوند؛ لذا شارع مقدّس با وجوب نماز جُمعه مقرّرفرمودکه درهرهفته هر مسلمانی لااقلّ یک مرتبه بعلت وجوب حضورحتماً درک اجتماع نموده درجماعت مسلمانان حاضرشودوآنچه درظرفِ هفته نتوانسته است از اخباردنیا وجریان اوضاع اطّلاع حاصل کنددرروزجمعه بوسیلهٔ خطبه‌ای که توسّط امام جماعت که قاعدتاً ازمطلعترین وعلاقمندترین مسلمانان به آن شهروقریه واوضاع واحوال آن است (مأمورمسئول دولت) که با داشتن حکومت محلّ،فرمانداریا رئیس شهربانی است اخباردنیا وآنچه مربوط بحیات سیاسی‌واجتماعی مسلمانان است القاء کرده ومستمعین که واجب است دراین القاء خطبه ساکت و مستمع باشندآن مطالب وامراورا استماع کرده ودرخطبه دیگرکه وظایف وتکالیف مردم‌را درقبال حوادث جاریه اعلان واعلام مینماید آنها را نیزشنیده ودرانجام آن بعنوان عبادت خدا بوظائف خود عمل کنندزیرا درحکومت اسلامی هرعمل مفیدی بهرصورت وکیفیتی وهرنوع باشدعبادت خواهدبودوهرمسلمان با نیّت قُربت،اجرا خروی آنرا نیزازخدای متعال استحقاق داردوچون درنماز جمعه مسلمانان باید ازتمام اطراف آن محل درشعاع دوفرسخ دریک نقطه حاضرشوند لذا تمام مردم‌شهرمگرآنان که بعللی مستثنا یند مانندزن وپیر وکورولنگ ومسافروکودک وامثال آن،دراین اجتماع عظیم و میتینگ بزرگ مذهبی حضورمییابندودرآن ساعت که اذان جمعه وقت آنرا اعلام مینماید بموجب فرمان واجب الاذعان :

یا اَیُّها الَّذینَ آمَنوا اِذا نُودِیَ لِلصَّلوةِ مِنْ یَومِ الجُمُعَةِ

فَاسْعَوْا اِلٰی ذِکرِ اللّٰهِ وَذَرُوا الْبَیْعَ . . . .

درهنگام شنیدن اذان هرگونه کسب وخرید وفروش برعموم مسلمین حرام وحضور در مسجد برای آنانکه عذری از قبیل آنچه گذشت ندارند واجب میشود وهمه باید بسوی نماز جمعه شتاب گیرند واضح است که درچنین وضعی چه منظره ای عجیب آمیخته به ابّهت وجلال پدید میآید که هرفردی که صاحب روح زنده وحیات ایمانی باشد چگونه به شعف ووجد میآید وبا چه نشاط وشوق بسوی مسجد یعنی محلّی که تجلیگاه روح ایمان است میشتابد آنگاه که امام جماعت (امام اعظم یا استاندار وفرماندار) با کیفیت خاصّی مُلبّس به بُرد سفید ومتکی به شمشیر یا اسلحه روز بر منبر خطبه برمیآید وبا حمد وثنای الٰهی وصلوات بر پیغمبر پایه گزار این شریعت جاوید بموعظه ونصیحت مسلمین میپردازد وخلاصهٔ اخبار دنیا وجریان ما وقع وحوادث آنچه را در آن هفته گذشته است به سمع مستمعین یعنی نمازگزارانی که وجوباً ساکت وسرتا پا گوش هستند میرسانند وسپس اندکی مکث کرده مینشیند تا هم خودرا برای انجام وظیفه بعد یعنی بیان وتعیین تکلیف ووظیفه ای که بر عهدهٔ حاضرین خواهد بود آماده کند وهم سخنانی که قبلاً گفته در نفوس مستمعین جایگزین شده اثر عمیق نماید سپس برخواسته ودر خطبهٔ دوّم نیز پس از حمد وثنا وتوصیه به تقوا دستورات لازم را درقبال حوادث گذشته وجاری یادآور میشود آنگاه به انجام دو رکعت نماز جمُعه به کیفیّت مخصوصه ای که از شارع رسیده میپردازد وپس از اتمام نماز مسلمانان بموجب فرمان :

فَاِذَا قُضِیَتِ الصَّلٰوةُ فَانْتَشِرُوا فِی الاَرْضِ وَابْتَغُوْا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ ..

یعنی همینکه نماز انجام شد در زمین پراکنده شوید ودر جستجوی فضل الهی (روزی حلال) باشید پراکنده شده ودنبال روزی حلال میروند .

اینک ای خواننده عزیز شما از روی تدبّر وانصاف وعقل ووجدان

درهمین عمل جمعه وفوایدآن بیندیش که هرگاه بدین کیفیت که کتاب خدا وسیرهٔ رسول الله ضامن بیان آنست صورت گیرد چه برکاتی عائد امّت اسلامی میشود ؟!

ما چون کتاب خاصی از یکی از فقهای بزرگ اسلام (مرحوم آیت الله خالصی) دراین باب ترجمه ومنتشر کردیم درخصوص کیفیت انجام این نماز دراینجا نیازی نداریم زیرا با مطلب ما که شرح وظایف حکومت اسلامی است خیلی مربوط نیست وفقط فائدهٔ آن را مختصراً یادآور میشویم .

۱ـ با انجام نماز جمعه یکی از فرائض بزرگ الهیه که علاوه بر عموم آیاتی که بروجوب این نماز اطلاق دارد سورهٔ خاصی نیز برای انجام آن نازل شده صورت میگیرد .

۲ـ نماز جمعه که حدّاً قلّ درشعاع چهار فرسخ هرنقطه‌ای صورت میگیرد افراد این محلّ را لااقل درهفته‌ای یک مرتبه بگرد هم جمع میکند وموجب الفت وآشنائی وتجدید محبت میشود وپرواضح است که همین دیدوبازدید قهری چقدر موجب استحکام وهمبستگی افراد با یکدیگر میشود ؟ .

۳ـ چون برامام مسلمین ومسئول امورسیاسی اسلام واجب است که درروزجمعه حتّی زندانیان را برای انجام نماز جمعه آزاد کند تا درنماز حضوریابند این عمل باعث میشود که خانواده‌های محروم از دیدار محبوسین خود خرم وخوشحال شوند واین قاعده از نظر مشمولین آن فوق العاده مهم است . زیرا خانواده های خود را ملاقات مینمایند !

۴ـ چون درهنگامی که صدای اذان جمعه بلند میشود بر عموم کسانی که آن صدا را میشنوند واجب است که کارخود را ترک گفته وبه سرعت بطریق سعی (نه دویدن تند ونه راه رفتن عادی) بجانب محلی که درآن نماز جمعه انجام میشود پیش گیرند تماشای آن وضع خوددر حدخود موجب فرّوجلال خاصی است .

۵ـ استماع دوخطبهٔ امام که دراوّلی رویدادوحوادث هفته را

بموجب فرمان (وَيُخبِرُهُم بِمَا وَرَدَ عَنِ الافاق) بسمع مستمعان میرسانند وحاضرین درحال سکوت واستماع بگفتار امام گوش میدهند ودرخطبه دوم وظائف فردوجامعه را درقبال آن حوادث گوشزد میکند اثری عجیب وعظیم دارد که فوایدآن خارج از وصف وبیان است.

۶- بدینصورت وکیفیت عموم مسلمانان از جریان حوادث جهان مطلع شده وهرکدام برای رهبری قوم وملت والاقل محله وخانواده خود لایق میشوند رهرفرد مسلمان ازجریان حوادث جهان درتمام عمر مطلع است!

اما مسئله حج:

که امیرالمومنین علیه السلام درحدیث فوائد انتخاب امام فرمود

وَيُقِيمُ حَجَّهُم وَجُمُعَتَهُم.

حج که ما آنرا دررساله ای مخصوص (کنگرهٔ عظیم اسلامی) نام نهاده ایم درنظر شارع اسلام آنقدر مهمّ وعظیم است که اگرفرضا مردم به انجام آن قیام ننمایند برحاکم اسلام که امام آنان است واجب است که آنان را به امر حجّ اجبار نماید واگرفرضا مالی نداشته باشند که بدینمنظور مصرف کنند باید دولت اسلامی هزینهٔ ایشان را از بیت المال مسلمین تأمین کند.

پس ارتباط این امر با حکومت ووظیفهٔ دولت دراین خصوص از طرف شارع مقدس بسی روشن است.

۱- درکتاب شریف کافی ... ازنضر بن سوید از عبدالله بن سنان ازحضرت صادق علیه السلام روایت است که آنحضرت فرمود:

لَوعَطَّلَ النَّاسُ الحَجَّ لَوَجَبَ عَلَى الاِمامِ اَن يُجبِرَهُم عَلَى الحَجِّ اِن شَاؤُوا وَاِن اَبَوا فَاِنَّ هذَا البَيتَ اِنَّما وُضِعَ لِلحَجِّ.

یعنی اگرمردم فریضه حج را معطّل دارند برامام (پیشوای دینی وسیاسی اسلام) واجب است که آنان را مجبور به انجام حج نماید خواه بخواهند وخواه نخواهند برای اینکه خدا این خانه را برای حج وضع

نموده است .

این حدیث درکتاب عِلَلُ الشّرایع صدوق وتهذیب شیخ طوسی بهمین سندوعبارت آمده است .

۲ــ ایضا درکافی ومن لایحضره الفقیه وتهذیب الاحکام ازحضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود :

لَوْاَنَّ النّاسَ تَرَكُوا الحَجَّ لَكانَ عَلَى الوالِى اَنْ يُجبِرَهم عَلى ذلك وعَلى المَقامِ عِندَه .

ودرذیل این حدیث آمده است :

فَاِن لَم يَكُن لَهُم مالٌ اَنفَقَ عَلَيهِمْ مِنْ بَيتِ مالِ المسلمين

یعنی حفص بختری وهشام بن سالم ومعویة بن عمّار وديگران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اندکه فرمود : اگر مردم حجّ را ترک کنندبروالی (زمامدار) واجب است که آنان را مجبور به انجام حجّ نمایدوبراینکه درمکه یا درخدمت والی مادامی که درحجاز است اقامت کنندواگربرای آنها مالی نبودازبیت المال مسلمین برایشان انفاق کند)، پس وجوب حجّ برمسلمین ومخصوصا برزمامدار اسلام تا آن حدّا ست که اگربرای این منظوراز افراد متمکّن بقدرکافی نباشدبایداز بیت المال هزینهٔ آنرا تامین نماید .

درشریعت مطهره حضرت خیرالانام حج رُکن بزرگی از ارکان اسلام است که شارع مقدّس بنای شریعت را بدان منوط وبقای مسلمین را به بقاء وانجام حج مربوط میداند یعنی اگرخدای ناکرده وقتی بیایدکه مسلمین حج را تعطیل کنندوخانهٔ کعبه را خلوت گزارند عذاب ناگهانی الٰهی ایشان را درخواهدیافت وکیان وجودشان را ازعرصهٔ هستی نابودخواهدساخت، درکتاب شریف کافی ازحضرت ابی عبدالله جعفربن محمدالصادق علیه السلام روایت شده که آنحضرت فرمود :

كانَ عليٌّ صلواتُ اللّه عليه يقول لِوُلدِهِ يا بَنِيَّ اُنظُروا بيتَ

رَبِّکُم فَلا یَخلُوَنَّ مِنکُم فَلا تُناظَرُوا

یعنی امیرالمومنین علی علیه السلام بفرزندان خود میفرمود مراقب ومواظب خانه پروردگارتان باشید مبادا از شما که آنرا خلوت گزارید که در آنصورت مهلت نخواهید یافت (وهلاک خواهید شد).

در عظمت واهمیت حج همین بس که با اینکه صدها سال است که این رکن اعظم اسلامی روح خودرا از دست داده وجز صورت ظاهری از آن دیده نمیشود معهذا گلادستون ریاست وزراء انگلستان در مجلس بزرگ نمایندگان مجلس مسیحیان را از وجود حج بیت الله در مسلمانان به خطر عظیم تهدید نمود وگفت مادامی که قرآن وحج ونام محمد درمیان مسلمانان هست نفوذ ما در خطر عظیم است (۱)

در وجوب حج وفوایدانفرادی واجتماعی آن وپاسخ به اشکالات مخالفین، ما کتابی بنام (حج یا کنگره عظیم اسلامی) در بیست سال قبل تألیف ومنتشر کردیم ودر اینجا قصد بیان آن مطالب را نداریم وکسانیکه طالب آن باشند میتوانند به آن کتاب رجوع نمایند در اینجا فقط منظورما آن قسمت از این مطالب است که بدولت اسلامی وبشخص زمامدار (امام مسلمین) مربوط است تذکار این مسئله اینجا لازم است که متأسفانه اکثر احکام شرع را از مبنا ومنظور خود خارج ساخته اند وبعلت سیاستهای گوناگون که در طول تاریخ وغرضهای خاص بر آن احکام عارض شده غالبا روح خودرا از دست داده ویک جسد مرده ومتلاشی شده است که با تکرار مکرّر هم کمتر خاصیتی بر آن مترتب است چنانکه شمه ای از آن در مسئله جماعت وجمعه گذشت مثلاً همین عمل حج که بحمدلله در زمان ما بعلت ترقی سطح درآمد مردم همه ساله حاجیان بسیاری از یمین ویسار کشورهای اسلامی مخصوصا ایران به مکه معظمه روی آورده ومناسک حج را طبق رساله ها وفتواهای مُقَلَّدین خود انجام میدهند اما اثر آشکاری از آنچه انتظار میرود وکتاب کریم ما (قرآن) بدان ناطق است که:

ولِیَشهَدُوا مَنافِعَ لَهم

باید مسلمانان در فوائد و منافعی که حج برای انسان دارد حاضر شوند.

از منافع بسیار آن چون اتحاد و اتفاق و پیوستگی و همبستگی مسلمانان در امور فرهنگی و تجاری و اقتصادی و امثال آن چیزی مشهود نیست، بعقیده ما علت مهم آن اینست که توجّهی چنانکه باید بروح وحقیقت حجّ نمیشود و آن را چنانکه باید و شارع خواسته است انجام نمیدهند زیرا باید دید عمل حج را خود شخص پایه گزار اسلام صلی الله علیه و آله چگونه انجام میداد و لااقل آنرا طبق همانصورتی که صاحب شریعت بجای میاورد عمل کرد و حال اینکه از یک عمل آنحضرت که اصل است میتوان چند فرع از آن بدست آورد که فرموده اند:

خُذُوا مِنّا الاُصولَ وَعَلیکُم اَنْ تَفَرَّعوا

اصول شرع را از ما بگیرید و برشماست که از آن فرعها را بدست آورید.) اینک نگاهی به سیرهٔ رسول خدا (ص) در کیفیت اجرای فرمان

ولِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجّ البَیتِ مَنِ استَطاعَ اِلَیهِ سبیلا ...

در کتابهای معتبر چون عیون اخبار الرضا صدوق و ارشاد مفید وغیر آن چون تفسیر امام و جلد ششم بحار آمده است:

لَمّا اَرادَ رَسولُ اللهِ التَّوجّهَ اِلَی الحَجّ وَاداءِ فَرضِ الله تَعالی آذَّنَ فِی النّاسِ بِه وبَلَغَتْ دَعْوَتُهُ اِلی اقاصی بلاد الاِسلامِ فَتَجَهَّزَ النّاسُ لِلْخُرُوجِ مَعَه وحَضَرَ المدینةَ من ضَواحیها ویقرُب مِنها خَلقٌ کثیرُهُ وتَهیّئوا لِلخُروجِ مَعَه صلّی اللّه علیه وَآله فَخَرَجَ بِهِم الخَمَس یَقینَ مِن ذی القَعدةِ وکاتَبَ امیرَ المومنین علیه السلام بالتوجه الی الحَجّ مِنَ الیمن ...

یعنی همینکه رسول خدا (ص) اراده توجه به حج و ادای فرض خدا نمود

مردم را بدان اعلام داشت و دعوت حضرتش بدورترین بلاد اسلامی رسید لذا مردم برای خارج شدن با حضرتش خود را آماده کرده و از نواحی ها و نزدیکیهای مدینه نیز مردم بسیاری حاضر شده و مهیای خروج با جناب رسول خدا گردیدند پس آنحضرت با جمعیت مسلمانان در بیست و پنجم ذیقعده آن سال بیرون آمد و به امیرالمومنین علیه السلام که در این هنگام در یمن برای اخذ خراج تشریف داشت مکاتبه کرد که بقصد حج از یمن حرکت کند ...) خلفای اسلام نیز خود طبق سیرهٔ رسول الله چنین میکردند حال اگر زمامداران کشور اسلام بر طبق سیرهٔ رسول الله و بفرمان حجاج انبیاء رسول در ایام حج عمل را انجام دهد و خود با جمیع حاجیان اسلام که حضور دارند از پایتخت کشور پس از آنکه حجاج بلاد پائین تر را دعوت کرده مُحْرِم شوند و تلبیه گویان بجانب کعبه مقصود روی آورند و در بین راه تمام حجاج لبیک گویان با این قافله بپیوندند با شکوه و جلال خاصی که این کیفیت بوجود میاورد روی به سرزمین وحی و الهام آورند و پس از انجام اعمال انفرادی حج همانگونه که رسول خدا پس از انجام مناسک در صحرای منی با خطبه حِجّةُ الوداع مطالب مهم و لازم را ادا فرمود امام مسلمین نیز مطالب مهم و لازم خود را بر حاجیان بلاد که در واقع نمایندگان مردم سرزمین خود هستند ابلاغ نماید با هیچ زبانی نمیتوان تصور عظمت و اتحاد و فوایدآنرا بیان نمود.

این کنگره عظیم سالیانه اسلامی که در بهترین و مقدس ترین نقطهٔ روی زمین که مَهبط وحی و محلّ نزول قرآن و مولد پیغمبر عظیم الشأن اسلام است صورت میگیرد و لازمترین و مهمترین مطالب و مسائل روز اسلامی بوسیله امام اعظم مسلمین برزبده ترین افراد امت که حاجیان مستطیع از راه حلال اند القاء و اعلام میشود و هریک از این حاجیان در حقیقت دارای نمایندگی از طرف بلاد و نواحی خود میباشند او امر و فرامین امیرالمومنین را حفظ و ضبط نموده آنرا بعنوان عزیزترین و گرانبهاترین ارمغان برای اهالی بلاد خود میاورند

وهمه موارد آنها را نصب العین خود قرار داده و مورد عمل قرار میدهند تا سال دیگر که باز تجدید عهد کرده و مطالب تازه تری بدان بیفزایند حال اگر حجی با این صورت و کیفیت که خود رسول خدا انجام داد صورت گیرد چه کسی میتواند ارزش و اهمیت و مقدار و عظمت آنرا بسنجد و حتی در تصور خود آورد و در چه امت و ملتی چنین احکام و اعمال با برکتی موجود است[44] اما افسوس که امت اسلام را بدان علم و آگاهی نیست که:
اَلاسلامُ مَحجوبٌ بِالمُسلمین. (اسلام از مسلمانان پوشیده و در حجاب است!)

انجام تشریفات اعیاد اسلامی

دیگر از اعمال عبادی و اجتماعی مسلمین که حکومت اسلامی موظف به انعقاد و انجام آنست نماز عیدین است چنانکه میدانیم هر امت و ملتی دارای عیدی یا اعیادی خاص است که مختص آن ملت و امتیاز آن از سایر ملل است چنانکه عید میلاد مسیح در مسیحیان و عید فصح و کرناها در یهودیان و عید نوروز در مجوسیان است ما در گفته ها و نوشته های بسیاری تفاوت و امتیاز عید اسلامی را از اعیاد سایر ملل گفته و روشن کرده ایم که تنها از همان مطالعه و مقایسه اعیاد اسلامی با اعیاد سایر ملل میتوان به حقانیت و مزیّت اسلام از سایر ادیان پی برد مثلاً مقایسه دو عید (فطر و اضحی) اسلامی با عید نوروز مجوسیان که در کشور ما در تمسک به حدیثی از احادیث ضعیفه اسلامی اجرا میشود همه ساله در گذشته و حال دیده و میبینیم که همینکه عید نوروز نزدیک میشود بسیاری از اشخاصی که این عید آنانرا قهراً دچار مخارج و مصارفی تحمیلی و اِکراهی خواهد کرد قبلاً به بهانه مسافرت و در حقیقت فرار از تشریفات آن از شهر و وطن خود خارج میشوند و آنانکه از روی اضطرار باقی میمانند ناچارند که هر کدام نه در حد قدرت بلکه در حد پیشبرد حیثیت و گرو گذاشتن شخصیت خود وسائل و اثاث و اشیاء غیر لازم تجملی را فراهم آورند بدینصورت که فی المثل

تما ملوا زم وا ثا ث ولبا س وما شین وآنچه درخانه دارند به ثمن بخس بحرّاج گذاشته وهرچه از این قبیل دارند بیکدهم بیشتر یا کمتر ارزش آن بفروشند و در مقابل اشیائی را همانند آن به قیمتی خیلی بیش از آن تهیه وآماده نمایند و آنگاه مأکولات و مشروبات وآجیل ها وخوراکها وشیرینیهای گوناگون که شاید یکدهم آن هم مصرف نشود وآنهائی هم که مصرف میشود مُسرفانه و موجب ضرر و اضرار و ابتلاء وبیماریها ست فراهم آورند و دید و بازدیدهای اِکراهی (فائده ای که برای دید و بازدید نوروز میبا فند همین ملاقاتهای اکراهی است) که موجب تنافس و تحاسد و بغض و نفرت از یکدیگر و باعث انگیزش برای تأمین آن وسائل، به سرقتها و اختلاسها و ارتشاءها و گرانفروشیها وصدها اعمال زشت دیگر شوند تا از همگنان عقب نمانند و پرواضح است که چنین وضعیت وکیفیتی چه مصیبت بر سر مردم آن کشوری که دچار چنین عیدی شود وارد میاورد!!.

اما عید اسلامی چون عید فطر که مسلمانان پس از انجام فریضهٔ روزه و یکماه تطهیر و تزکیه در روز عید قبل از آنکه برای نماز عید حاضر شوند هر خانواده ای بتعداد و عائلهٔ خود مقداری کمن از خوراک معمولی خود برای فقرای محل از خویشان و همسایگان به اشخاص یا حکومت اسلامی برای تأمین معیشت فقیران میپردازد آنگاه برای انجام اعمال عید که نماز عید است در محل فرمانداری یا استانداری یا در پایتخت بر درب خانهٔ امام مسلمین حاضر شده و تمام افراد در حالیکه صدا به تکبیر و تهلیل مخصوص عید بلند کرده به همراه پیشوای سیاسی خود بجانب صحرا یعنی محلّی که در آن هیچگونه تکلّفات وتشریفات تحمیلی نیست روی میاورند و غنی و فقیر در کنار یکدیگر به انجام نماز عید میپردازند و پس از انجام نماز پیشوای سیاسی شهر بعنوان عبادت پروردگار وظایف سالانه مسلمانان را بدیشان یادآور میشود و آنان را بمحبّت و معاونت یکدیگر توصیه میکند و به تقوای پروردگار امر مینماید آنگاه از آن مکان بی امتیاز بخانه خود

برمیگردند درحالیکه فقرا از اغنیا بعلت احسان وانبار معاش سالانه خودراضی وخوشنودواغنیاء با دیدن فقرا و تعاطی وداد بین الطرفین مسرور ومسعودند مراجعت مینمایند ودرعیداضحی نیز هرمسلمانی خودرا مکلف میداند که باقی مانده معاش فقرا را از قبیل گوشت وخوراکهای دیگر تأمین نماید وبا دیگران زمحبت و وداد ومعاونت واتحاد بگشاید این عیداسلامیست وآن عیدمجوس وقس علی ذلک اما انجا مااین مسطوربطورکامل تنها درحکومت عادله اسلامی که توجه به فلسفه احکام اسلام دارد صورت میگیرد نه هرصورت بی معنی هرگاه وظیفه این دوعیدچنانکه منظورنظرشارع است انجام شود بدقت محاسبه شده است که هیچ فقیرشرعی درهیچ بلاداسلامی گرسنه وپریشان نخواهدماند ومسئله فقرا جتماعی راانجام وظائف عیدین بطورکامل حل خواهدکردما درجای دیگراین مسئله را توضیح داده ایم.

واگرحکومت اسلامی متکفل معاش فقرا شود که البته بهتر است درانصورت زکات وفطره بصورت دیگراخذ میشود.

دهمین وظیفه حکومت اسلامی

حفظ معالم وسنن واحکام اسلام از تغییروتبدیل وجلوگیری از احداث بدعت ها وتصرفات جهال در احکام دین ومبارزه با خرافات است.

درصفحات قبل گذشت که حضرت رضا علیه السلام درعهدنامه مامون که از جمله فوایدامامت وزمامداری امت آنست که رفع اختلاف وجدائی از مردم نموده وحیله شیطان را از ایشان بازدارد:

والأمنُ باذن الله مِنْ فرقتهم وفَسادِ ذاتِ بینهم واختلافهم ودفعُ نزغ الشیطانِ وکیدهِ عنهم.

ونیزازروایت علل الشرایع آوردیم که آن حضرت درضرر نبودن زمامدار سیاسی فرمود:

لولم یجعلْ لهم اِماماً قیّماً اَمیناً حافظاً مستودعاً لدرست

الْمِلَّةُ وَذَهَبَ الدِّینُ وَغُیِّرَتِ السُّنَنُ وَالاَحکامُ وَلَزادَ فیهِ الْمُبْتَدِعُونَ وَنَقَصَ مِنهُ الْمُلحِدُونَ وَشَبَّهُوا ذٰلِکَ عَلَی الْمُسلِمِین

یعنی اگر ملت را زمامدار و رهبری استوار و امین و نگهبان و مرجع نباشد ملت مندرس گشته و دین از بین میرود و سنّت ها و احکام دگرگونه میشود و بدعتگزاران در آن میافزایند و بیدینان از آن کم میکنند و این کیفیت بر مسلمانان مشتبه میشود، در حقیقت برای هر دین حقی هیچ خطر و مصیبتی بزرگتر از پیدایش بدعت نیست زیرا بدعت بکلی ریشه حقایق را می خشکانند و خرافات را بجای آن مینشانند بدیهی است که از بهترین فوائد حکومت دینی حفظ معالم دین وسُنَن و احکام آن از تغییر و تبدیل منحرفین و غالین و ملحدین است و احکام و قوانین دین که فقط از جانب حضرت ربّ العالمین وضع و امر میشود هیچیک از افراد بشر حتّی پیغمبر مُجاز و مأذون در تغییر و تبدیل و زیاده و نقص آن نیست چنانکه آیات شریفه قرآن بصراحت این حقیقت را بیان مینماید.

۱- در سوره یونس آیه ۱۵ میفرماید:

وَاِذا تُتْلٰی عَلَیهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا ائْتِ بِقُرآنٍ غَیرِ هٰذا اَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما یَکُونُ لی اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسی اِنْ اَتَّبِعُ اِلّا ما یُوحیٰ اِلَیَّ اِنّی اَخافُ اِنْ عَصَیْتُ رَبّی عَذابَ یَومٍ عَظیمٍ.

یعنی همینکه آیات ما بروشنی برایشان تلاوت میشود کسانیکه بملاقات ما (روز قیامت) امید وار نیستند میگویند قرآنی غیر از این بیاور یا اینکه آن را تغییر ده بگو مرا نمیرسد که آنرا از پیش خود تغییر داده عوض کنم من جز وحی که بر من نازل میشود چیزی را پیروی نمیکنم من از آن میترسم که اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم عذاب بس بزرگ را دریابم.) پس حتی شخص پیغمبر نمیتواند که حکمی بر خلاف احکام شریعت کند

۲- ودرهمین سوره آیه ۵۹ میفرماید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

یعنی بگوای محمد: آیا آنچه بنظرخودتان ازروزیهائی که خدا برای شما فرستاده از آنها حرام وحلال جعل کردید بگو آیا خدا بشما اذن واجازه داد یا اینکه برخدا دروغ میبافید کسانیکه برخدا دروغ میبافند درروزقیامت چه گمان میبرند (ودرآن چه انتظاری جزعذاب خدا دارند)؟.

۳- نزدیک بده آیه از آیات شریفه قرآن درسوره های انعام و اعراف وعنکبوت وغیرآن این آیه شریفه باندک تفاوتی تکرار شده است که:

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا.

یعنی چه کسی ظالمتروستمکارتر از آن کسی است که برخدا دروغ ببندد (واز جانب خودحکم حلال وحرام وغیره بیاورد؟!)

۴- درسوره المائده آیه ۸۷ میفرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید چیزهای پاکیزه ای را که خدا برای شما حلال کرده آنها را حرام نکنید و از حد تجاوز نکنید زیرا خدا تجاوزکنندگان از حد را دوست نمیدارد.

خدای متعال درآیات شریفه قرآن یکی از علل بعثت پیغمبران را برای آن میداند که چون آحبار وُرُهبان و ملایان ادیان سابق در دین خودشان تغییروتبدیل داده وحلال وحرام می آورده بودند لذا پیغمبرانرا برانگیخت تا آنانرا ازاین فتواهای ملایان نجات بخشند

لذا درسوره ال عمران آیه ۵۰ میفرماید: که حضرت عیسی در علت بعثت خود میگوید:

وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ.

یعنی من درحالیکه تصدیق میکنم توراتی را که اکنون موجود است مبعوث شده ام تا حلال کنم برای شما آنچه را که برشما حرام کرده اند. معلوم میشود آنچه درنزد حضرت عیسی علیه السلام بود مقداری از تورات راستین بوده که مورد تصدیق آنحضرت نیز بوده است.

وچون ملایان یهود بسیاری از طیبات را بر مردم حرام کرده بودند پروردگار جهان پیغمبر آخر الزمان را بدان اعلام کرده در آیه ۱۵۰ سوره الانعام میفرماید:

قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ.

یعنی ای محمد بگو به یهود که گواهان خودتان را که شهادت میدهند (ملایان خود که میگویند) خدا این را حرام کرده است بیاورید (پس اگر ملایان) آمدند و چنین شهادت دادند تو با ایشان گواه مباش و دلبخواه کسانی را که آیات ما را تکذیب میکنند و کسانی را که بآخرت ایمان ندارند و در عین حال با پروردگار خودشان در وضع احکام برابری میکنند پیروی مکن بگو به ایشان که بیائید تا آنچه را که پروردگار شما برشما حرام کرده است تلاوت کنم.) آنگاه حرامها را میشمارد، در مسئلهٔ بدعت پروردگار جهان آنچنان غیور و خشمنده است که راضی نیست حتی کلمه ای از آنچه گفته کم و زیاد کنند و چنین عملی را مستحق عذاب بزرگ میداند چنانکه در آیهٔ شریفه ۱۶۱ و ۱۶۲

سوره الاعراف میفرماید :

وَاِذْ قِیلَ لَهُمُ اسْکُنُوا هٰذِهِ الْقَرْیَةَ وَکُلُوا مِنْهَا حَیْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً نَغْفِرْ لَکُمْ خَطِیئَاتِکُمْ سَنَزِیدُ الْمُحْسِنِینَ فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلاً غَیْرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ فَاَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا کَانُوا یَظْلِمُونَ .

یعنی همینکه به قوم موسی گفته شدکه دراین شهرساکن شده واز هرچه وهرجا که میخواهید بخورید وکلمهٔ حِطَّةٌ را بگوئید وداخل این در شوید درحالیکه سجده میکنید تا گناهان شما را بیامرزیم ونیکوکاران را زیاد ببخشیم ،کسانیکه ستمکار بودند به گفته هائی غیر آنچه بدیشان گفته شده بود عوض کردند لذا برایشان عذابی از آسمان فرستادیم بجهت آنکه ستمکاری میکردند ودر آیات ۵۸ و ۵۹ سوره البقره همین مطلب را با اندک تفاوتی تکرار مینماید ومعلوم میدارد که پروردگار عالم در افزون وکم کردن احکام دین بسی غیور وحساس است وگناه بدعت در دین وتغییر در مسائل واحکام شریعت را بسی بزرگ وعظیم میشمارد ومرتکبین آنرا بعذابی شدید تهدید میکند حتی تغییر یک کلمه را هرچند دعا باشد اجازه نداده ومرتکب چنین تغییری را مستوجب عذاب عظیم میداند پس وای برامت اسلام که هرگاه بدقت بنگری دربیشتر احکام الهی تبدیل وتغییر داده وبلائی برسر دین مبین آورده اندکه اگر پیغمبر بزرگوار بار دیگر آن را ببیند نخواهد شناخت !!

بسکه برا وبسته شده با روبر *** گر تو ببینی نشناسی دیگر

در مسئله بدعت پیغمبر بزرگوار وائمه اطهار سلام الله علیهم آنچنان مراقب وحدود دین را مواظب بودندکه کم وزیاد کردن کلمه ای را جایز ندانسته واز آن بشدت جلوگیری ومنع میکردند چنانکه در

کتاب السنه قبل التدوین صفحه۱۳۴ از براء بن عازب روایت میکندکه رسول خدا (ص) دعائی تعلیم او کرد و درضمن جمله ای که فرمود: " آمَنتُ بِکتابِکَ الَّذی اَنزَلتَ وَنَبیِّکَ الَّذی اَرسَلتَ"، براء می گوید من همچنان که رسول خدا تعلیم میفرمود میگفتم جز اینکه بجای نَبیِّکَ گفتم وَرَسُولِکَ رسول خدا بادست بسینه من زد، وکلمه نبیک را تکرار فرمود و اجازه نداد که کلمه رسول بجای نبی گفته شود.

درمسئله بدعت پیغمبر بزرگوار وائمه اطهار سلام الله علیهم آنچنان مراقب وحدود دین را مواظب بودندکه کم وزیاد کردن کلمه ای را جایز ندانسته و از آن بشدّت جلوگیری ومنع میکردند. چنانکه درکتاب شریف من لا یحضره الفقیه مرحوم صدوق آورده است" رَویٰ زِیادُ القَندی عَنْ عَبدِ الرَّحیمِ القَصیرِ قالَ: دَخَلتُ عَلیٰ اَبیعَبدِاللّه (ع) فَقُلتُ جُعِلتُ فِداکَ اِنّی اِختَرَعتُ دُعاءً فَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ دَعْنی مِنْ اِختِراعِکَ " :

یعنی زیادقندی ازعبدالرحیم القصیرکه یکی ازاصحاب بزرگوار حضرت صادق علیه السلام روایت میکندکه گفت: من برحضرت ابی عبدالله (الصادق) وارد شده وعرض کردم: فدایت شودمن دعائی اختراع کرده ام، حضرت فرمود: اختراعت را بگذارکنار ونزدمن میاور! ، یعنی به تو نمیرسدکه ازپیش خوددعائی اختراع کنی وبایددعا را هم ازشارع بیاموزی.

ونیز همان مرحوم (صدوق) ازعبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود: زوداست که برشما شبهه ها دست دهدودر آنها بدون نشانه ورا هنما وپیشوای هدایت کننده بمانید ودراین هنگام از آن شبهه ها نجات نمی یابد مگرکسیکه دعای غریق را بخواند. عرضکردم دعای غریق چیست؟ فرمود: میگوئی: "یااَللّهُ، یا رَحمٰنُ، یا رَحیمُ، یا مُقَلِّبَ القُلوبِ ثَبِّتْ قَلْبی عَلیٰ دینِکَ "عبدالرحیم میگوید من گفتم: "یا مُقَلِّبَ القُلوبِ والابصارِ، ثَبِّتْ قَلبی علی دینِکَ". حضرت فرمود: درست است که خداوندعزّوجلّ مُقلب القلوب والابصار است، لکن توچنانکه من میگویم بگو: "یا مُقَلِّبَ القُلوبِ ثَبِّتْ قَلبی عَلیٰ دِینِکَ ".

می بینیدکه امام بزرگوار به این صحابه اش اینقدر اجازه نمیدهدحتی کلمه (والابصار) را برجمله یا مقلب القلوب اضافه کنند، پس چگونه

است حال مردمی که خود را پیرو مکتب این امام و منتسب بمذهب جعفری میدانند با این همه اختراعات و مبتدعات که در مذهب منسوب بآنجناب آورده اند که از شدت تعصب جاهلانه و تطلب احمقانه آنها نمیتوانیم این قبیل اختراعات را حتی بزبان و قلم بیاوریم که آشکارترین نمونه آن شهادت ثالثه است که بتصریح و تأکید مرحوم صدوق در من لایحضره الفقیه درباب اذان این شهادت را مُفَوِّضَه لَعَنَهُمُ الله به اذان اضافه کرده اند و با اینکه خود شیعه حقیقی نیستند با تمسک شیعه به رویه آنان خود را در میان مسلمانان و عقلاء دنیا موهون و ملوم کرده اند، اما کیست که بتواند آن را علناً اظهار و ترک چنین بدعتی را خواستار شود؟!

مبارزه ائمه اسلام تنها منحصر به جلوگیری از این قبیل مخترعات قولی نبوده، بلکه از اختراعات عملی آنان نیز بشدت جلوگیری میکردند چنانکه مرحوم شهید اول (محمد بن مکی رحمة الله علیه) در کتاب الذکری از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است و نوشته است: **"عَنْ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلامُ اِنَّهُ مَرَّ عَلیٰ مِنارَةٍ طَوِیلَةٍ فَاَمَرَ بِهَدْمِها وَقالَ لا تُرْفَعُ الْمَنارَةُ اِلّا مَعَ سَطْحِ الْمَسْجِدِ"**: یعنی امیر المؤمنین علی علیه السلام از مقابل مناره درازی که برای مسجدی ساخته بودند عبور فرمود و دستور داد که آنرا خراب کنند و فرمود: مناره مسجد نباید بلندتر از بام مسجد باشد. حال شما رویه آنجناب را با آنچه در کشور منسوب بشیعه علی می بینید از گنبدها و گلدسته های دراز علاوه بر مساجد بر گور مردگان و صالحان مقایسه و مقابله کنید و ببینید امت اسلام در چه وادیهائی قدم میزنند که فاصله او با اسلام بعد بین المشرقین، بلکه فاصله زمین با آسمان است، و هر مطلعی هم بخواهد کلمه ای در این خصوص بگوید او را به وهابیگری و بیدینی متهم میکنند و گرفتار رفتار ناهنجاری میشود که اکنون ما بدان دچاریم.

شاید گفته شود که این رویه آنجناب در آن زمان بوده که امر به هدم آن مناره نموده و اکنون با مقتضیات زمان و گذشت آن دوران ساختن چنین بناهائی اشکال نداشته، بلکه لازمه عصر و تمدن است. اینک این حدیث را از کتاب غیبت شیخ طوسی بخوانید: "... **قالَ اَبُو مُحَمَّدٍ الْعَسْکَرِیُّ ع لِاَبی هاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ اِذا قامَ الْقائِمُ (ع) اَمَرَ بِهَدْمِ الْمَنائِرِ وَالْمَقاصِیرِ الَّتی**

فِی المَساجِدِ وَذَکَرَ عِلّتَهُ اِنَّها مُحدَثَةٌ مُبتَدَعَةٌ لَم یَبنِها نَبِیٌّ ولا حُجَّة": یعنی حضرت امام حسین عسکری علیه السلام فرمود: هنگامی قائم آل محمد (ع) قیام نماید امر میفرماید به ویران نمودن مناره ها و مقصوره هائی که در مسجدها ست و آنجناب علت آنرا یاد آور شد که چون این گونه بناها تازه در آمده هائی است که هیچ پیغمبر و امامی چنین بناهائی نکرده است، لذا آنها را ویران میکند.

احادیثی که در مذمّت بدعت وعظمت گناه آن از جانب پیغمبر و عترت وارد شده از حدّ احصاء خارج است و ما بچند حدیث اکتفا می نمائیم:

۱ ـ در مشکوة الانوار طبرسی صفحه ۱۳۳ از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام وارد شده که فرمود: "لَمّا حَضَرَتِ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ علیه و آله الوَفاةُ... ثُمَّ قالَ النَّبِیّ وَالمُسلِمونَ حَولَهُ مُجتَمِعُون... یا اَیُّهَا النّاسُ لانَبِیَّ بَعدی وَلاسُنَّةَ بَعدَسُنَّتی فَمَنِ ادَّعی ذلِکَ فَدَعْواهُ وَبِدعَتُهُ فی النّارِ فَاقتُلوهُ وَمَنْ تَبِعَهُ فَاِنَّهُ فِی النّار": یعنی ای مردم بعد از من پیغمبری نخواهد بود و پس از سنت من سنتی نیست، کسی که چنین ادعائی کند ادعای او و بدعت او در آتش است پس او را و هرکس پیروی او را کند بکشید که او خود در آتش است (پس هرچه را پیغمبر از جانب خدا آورده و بدان عمل کرده سنت و بقیه بدعت است)

۲ ـ در نوادر راوندی آورده است: "قالَ رَسُولُ اللهِ (ص) اَبی اللهُ لِصاحِبِ البِدعَةِ بالتَّوبَةِ..." یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا ابا دارد از اینکه توبهء صاحب بدعت را بپذیرد.

۳ ـ در جلد ۱۶ بحار الانوار صفحه ۵۵ چاپ کمپانی از کتاب کافی از داود بن سرحان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: "قالَ رَسولُ اللهِ صَلّی اللهُ عَلیهِ وَآلِهِ اِذا رَأَیتُمْ اَهلَ الرَّیبِ وَالبِدَعِ مِنْ بَعدی، فَاَظهِرُوا البَراءَةَ مِنهُم وَاَکثِرُوا مِن سَبِّهِم وَالقَولَ فیهِم وَباهِتُوهُم کَیلا یَطمَعُوا فِی الفَسادِ فِی الاِسلامِ وَیَحذَرُهُمُ النّاسُ وَلایَتَعَلَّمونَ مِنْ بِدَعِهِمْ یَکتُبِ اللهُ لَکُم بِذلِکَ الحَسَناتِ وَیَرفَعُ لَکُم بِهِ الدَّرَجاتِ فِی الآخِرَة": یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همینکه اهل ریب (شک افکنان) و بدعت را که بعد از من بدعت آورده اند دیدید از ایشان اظهار برائت و بیزاری نمائید و به آنان دشنام بسیار داده، بدگوئی کنید و به ایشان

بپرهیزید تا در فساد نمودن در دین اسلام و فاسد کردن آن طمع نکنند و مردم از ایشان در حذر باشند و از بدعتهای آنان فرا نگیرند که اگر چنین کنید خدا برای شما بدین عمل حسنات نوشته و بدینوسیله درجات شما را در آخرت رفیع می گرداند.

موءلف این رساله میگوید: متأسفانه در زمان ما امر بعکس است، یعنی آنکسی که با بدعت مبارزه کند مورد برائت و دشنام و تهمت بدعت‌گزاران و طرفداران بسیار آنها میشود. چنانکه هم امروز ما خود به جهت مبارزه با بدعت ها بچنین مصیبتی دچاریم، و تا سرحد مرگ و بدترا ز آن تهدید میشویم، و از تهمت های ناروا مصون نیستیم.

۴ــ در من لا یحضره الفقیه مرحوم صدوق از حسن بن محبوب از عبدالله بن سنان از ابوحمزه ثمالی روایت میکند که به حضرت امام محمدباقر (ع) عرض کردم که کمترین علامت نصب (دشمنی با خدا ورسول) چیست؟ فرمود: "**اَنْ یَبْتَدِعَ الرَّجُلُ، فَیُحِبَّ عَلَیهِ وَیَبْغَضُ عَلَیهِ**": یعنی اینکه شخصی چیزی را بدعت نماید، آنگاه بدان بدعت **اعمالش** حب و بغض کند (کسی را که بدان بدعت عمل می کند دوست دارد، وکسیکه مخالف آن باشد اورا دشمن دارد) این علامت دشمنی با خداست.

۵ــ درهمین کتاب از حضرت امیرالموءمنین علی علیه السلام روایت است که فرمود: "**مَنْ مَشٰی اِلٰی صاحِبِ بِدْعَةٍ فَوَقَّرَهُ فَقَدْ سَعٰی فی هَدْمِ الاِسْلامِ**" یعنی هرکس به جانب صاحب بدعتی رفته، او را احترام کند در حقیقت در ویران کردن بنیاد اسلام کوشیده است.

۶ــ ایضاً" درهمین کتاب در داستان آنکسیکه دنیا را از طریق حلال طلب نمود و بدستش نیامد و از طریق حرام نیز بدان دست نیافت، لذا دینی احداث نمود تا آنجا که از این عمل پشیمان شد و خواست توبه کند، خدا به پیغمبر آن زمان وحی نمود که بروبه او بگو: "**فَوَعِزَّتی وَجَلالی لَوْ دَعَوْتَنی حَتّٰی تَنْقَطِعَ اَوْصالُکَ ما اَسْتَجَبْتُ لَکَ حَتّٰی تَرُدَّ مَنْ ماتَ عَلیٰ ما دَعَوْتَهُ اِلَیهِ وَیَرْجِعُ عَنْهُ**": یعنی به عزت و جلال خودم سوگند که اگر آنقدر مرا بخوانی، تا آنکه بندهای استخوانهایت قطع شود، من دعایت را مستجاب نمیکنم تا اینکه آنکسانی را که دعوت به بدعت خود کرده ای زنده کنی و از

آن بدعت برگردند. این حدیث در الجعفریات صفحه ۷۱ و در قرب الاسناد صفحه ۵۰ با اندک اختلاف آمده است.

۷ـ ایضاً" در من لایحضره الفقیه: "**و رَوىٰ علىّ بن الحكم بن سَعْدان عن ابى عبدِ اللّه عليه السلام قال: كان فى زاوية سَيف رَسُولِ اللّه (ص) صَحيفَةٌ مَكتوُبَةٌ فيها: لَعنَةُ اللّهِ وَالملائِكَةِ وَالنّاس أجمَعينَ عَلىٰ مَنْ قَتَلَ غَيرَ قاتِلِه، اَوضَرَبَ غيرَ ضارِبِه، اَوْ اَحدَثَ مُحدَثاً، اَو آوى مُحدِثاً**": یعنی در غلاف شمشیر رسول خدا دفترچه ای بود که در آن نوشته شده بود: نفرین خدا و فرشتگان بر کسیکه غیر کشنده‌ٔ خود (کسیکه قصد کشتن او را دارد) را بکشد، یا غیر ضارب خود را بزند، یا بدعتی را احداث کند، یا بدعتگزاری را جای دهد.

۸ـ در مناقب ابن شهرآشوب جلد ۴ صفحه ۲۵۱ چاپ قم، حضرت صادق علیه السلام ضمن شمردن گناهان کبیره را بر عمرو بن عبید میفرماید: "**وَالبِدعَةُ قَولُهُ عليه السلام مَنْ تَبَسّم فى وَجهِ مُبتَدِعٍ فَقَدْ اَعانَ عَلىٰ هَدْمِ دينِه**": یعنی از جمله گناهان کبیره بدعت است بنا بر فرموده‌ٔ رسول خدا که فرمود: کسیکه بر روی بدعتگزار تبسم کند، در حقیقت بر ویران کردن بنیان دین خود اعانت و کمک کرده است.

۹ـ در وسائل الشیعه جلد ۲ صفحه ۲۰۸ چاپ امیر بهادر، و در بحارالانوار جلد ۱۶ صفحه ۱۵۴ از کتاب کافی از عمر بن یزید از حضرت امام جعفر صادق (ع) که فرمود: "**لاتَصحَبُوا اَهلَ البِدَعِ وَلاتُجالِسُوهم فَتَكُونُوا عِندَ النّاسِ كَواحِدٍ مِنْهم قالَ رَسُولُ اللّه (ص) المَرءُ عَلىٰ دينِ خَليلِه وَقَرينِه**": یعنی با اهل بدعت مصاحبت و همنشینی مکنید، تا اینکه در نزد مردم مانند یکی از ایشان بوده باشید، زیرا رسول خدا فرمود: شخص بر دین دوست و همنشین خود هست.

۱۰ـ در مجالس مفید از معمّر شعبی از حضرت صادق (ع) از آباء کرامش که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: "**يَأتى عَلَى النّاسِ زَمانٌ يَذُوبُ فيه قَلبُ المؤمِنِ فى جَوفِهِ كَما يَذُوبُ الاٰنُكُ فِى النّارِ وَما ذاكَ اِلّا لِما يَرىٰ البَلاءَ وَالاَحداثَ فى دينِهم لايستطيعُ لَه غَيراً**": یعنی رسول خدا (ص) فرمود: بر مردم زمانی می آید که در آن دل مؤمن در اندرونش آب میشود، چنانکه

سُرب درآتش آب میشود ،و این نیست مگر بجهت آنچه که می بینند از گرفتاریها وبدعتهائی که درمیان مردم است و ونمیتوانندآن بدعتها را تغییردهد .صدق رسول الله که اکنون همان زمان میباشد .

مسئولیت دانشمندان درهنگام ظهور بدعت:

درمسئله بدعت تنها دولت اسلامی که البته دررأس آن عالمی فقیه ولایق است مسئول نیست ،بلکه عموم دانشمندانی که به بِدْعی بودن امری مطلعنددرجلوگیری ازآن مسئولیت شدیددارند .اینک احادیثی که متضمن این معنا یند :

۱ ـ کلینی درکافی و احمدبن محمدبن‌خالدالبرقی درکتاب‌المحاسن ازمحمدبن‌الجمهورروایت میکندکه رسول خدا (ص)فرمود : "**اِذا ظَهَرَت البِدَعُ فِی اُمّتِی ،فَلیُظهِرُ العالِمُ عِلمَهُ وَمَنْ لَمْ یَفعَلْ فَعَلیهِ لَعنَةُ اللّه** " :

یعنی همینکه درامت من بدعت ظاهرشد ،پس عالم باید علم خودرا ظاهر نماید (یعنی بِدعی بودن آن را بیان کند) ،وکسیکه چنین نکندلعنت خدا براوباد .) پس معلوم میشودعالمی که علم خودرا درهنگام ظهوربدعت ظاهرنکند ،موردلعن خداست، وبعبارت حدیث دیگر ،شیطان اَخْرَس است یعنی شیطانی لال است که با سکوت خودآن بدعت را امضاء وخلق را گمراه میکند .

۲ ـ دروسائل‌الشیعه درذیل‌همین حدیث،این حدیث شریف را آورده است که حضرت امیرالموءمنین علی علیه السلام‌فرمود : "**اِنَّ العالِمَ الکاتِمَ عِلمَهُ یُبعَثُ اَنتَنَ اَهلِ القِیامَةِ ریحًا" تَلعَنُهُ کُلّ دابّةٍ مِنْ دَوابِّ الاَرضِ الصِّغارِ"**

یعنی عالمی که علم خودرا کتمان نماید (وباخرافات وبدعتها مبارزه نکند)در روزقیامت مبعوث میشوددرحالیکه گندبوی او ازتمام اهل قیامت گندیده تراست وهرجنبده ای ازجنبدگان روی زمین حتی خورد ـ ترین آنها اورا لعنت میکنند .

۳ ـ ایضا" در وسائل‌الشیعه ازعیون‌اخبارالرضا ازیونس بن عبدالرحمن درحدیثی که او گفته است ازصادقین (حضرت باقروصادق) روایت میکنم که آن بزرگواران فرمودند : "**اِذا ظَهَرَتِ البِدَعُ فَعَلَی العالِمِ**

اَنْ یُظْهِرَ عِلْمَهُ ،فَاِنْ لَمْ یَفْعَلْ،سُلِبَ عَنْهُ نُورُ الایمان":یعنی هنگامی که بدعتها ظاهر میشوند بر عالم واجب است که علم خود (مخالفت با بدعت) را ظاهر سازد ،واگر چنین نکند نور ایمان از او سلب میشود . (یعنی دیگر شنیدن وعمل کردن مردم به آن بدعتها براو گران نمی نماید ،زیرا نور ایمان از او سلب شده است).

۴ ـ ایضا" در وسائل الشیعه در کتاب القضاء از کافی از علی بن ابراهیم از ابن محبوب مرفوعا" از امیرالموءمنین علیه السلام که فرمود "**اِنَّ مِنْ اَبْغَضِ الخَلْقِ اِلَی اللّهِ عَزَّوجَلَّ الرَّجُلَیْنِ:رَجُلٌ وَکَلَهُ اللّهُ اِلی نَفْسِهِ فَهُوَجٰائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبیلِ مَشْعُوفٌ بِکَلامِ بِدْعَتِهِ ودعا ... ضَلالَةٍ ،قَدْ لَهِجَ بِالصَّومِ وَالصَّلوةِ فَهُوَفِتْنَةٌ لِمَنِ افْتَتَنَ بِهِ ضٰالٌ عَنْ هُدی مَنْ کٰانَ قَبْلَهُ مُضِلٌ لِمَنِ اقْتَدیٰ بِهِ فی حَیاتِهِ وَبَعْدَ مَوتِهِ حَمّٰالٌ خَطٰایٰا غَیْرِهِ رَهْنٌ بِخَطیئَةٍ وَ رَجُلٌ قَمَشَ جَهلاً فی جُهّٰالِ النّٰاسِ عٰانٍ بِاَغْبٰاشِ الفِتْنَةِ قَدْسَمّٰاهُ اَشْباهُ النّاسِ عٰالِماً ولم یغن فیه یَوماً" سالما"**: (این حدیث در نهج البلاغه خطبه ۱۷ میباشد با اندک اختلاف) یعنی از دشمن ترین خلق در نزد خدا دو مرد است :

(۱) مردی که خدا او را بخود واگذار کرده باشد که از راه روشن خدا تجاوز کند و بکلام بدعتی خورسند باشد ،درحالیکه به روزه و نماز هم حریص است (یعنی هم اعمال شرعی را انجام میدهد ،وهم به بدعت علاقمند است) چنین کسی خود فتنه است برای کسیکه به او مفتون شده وگول این وضع او را بخورد چنین کسی گمراه شده است .از راه هدایت کسانیکه قبل از او بوده اند و گمراه کننده است کسانی را که درحیات و ممات او به وی اقتدا کنند، او حمال گناهان وخطاهای دیگران بوده ،درحالیکه درگرو خطاهای خویش است (یعنی گناه خود و گناه کسانی را که گمراه کرده است حمل می کنند) .

(۲) مردی که در میان مردمان نادان ،جهل را متاع دکان دانشمندی خویش نماید ،بتاریکی های فتنه کمک کننده است بسا باشد که مردم نمایان او را عالم نامند ،درحالیکه حتی یک روز از دست فتنه اوسالم نبوده در امان نباشند .

۵ ـ درهمین کتاب ایضا" از یونس بن عبدالرحمن روایت است که بحضرت ابوالحسن الاول (حضرت کاظم علیه السلام)عرض کردم : "**بِما اُوَحِّدُ**

اللّٰهَ؟ یعنی به چه وسیله وکیفیّت خدا را بیگانگی بپرستم ؟ حضرت فرمود : "یٰا یُونُس لٰا تَکُونَنَّ مُبتَدِعاً ، مَنْ نَظَر برأیه هَلَكَ وَمَن تَرَكَ اَهلَ بَیْتِ نَبِیِّه ضَلَّ وَمَن تَرَكَ کِتٰابَ اللّٰه وَقَولَ نَبِیِّه کَفَرَ" :یعنی ای یونس البته بدعت گزار و بدعت پذیر مباش .کسیکه نظر به رأی خود داشته باشد هلاک شده وکسیکه در پیروی احکام اهل بیت پیغمبر خود را ترک کند گمراه است وکسیکه کتاب خدا وفرموده ٔ پیغمبرش را واگذارد کافر است .

اینك باید دید بدعت چیست که این اندازه مورد نفرت و وحشت اولیای اسلام است؟

در تعریف بدعت سخنان گوناگونی گفته اند :کلمه ٔ بدعت از نظر لغت بمعنای تازه ونوبدون مثل وسابقه است چنانکه گفته اند: "**البدعة اسم من الابتداع کالرفعة من الارتفاع**". و در اصطلاح استعمال شده است در آنچه که از دین کم یا بدان زیاد کنند .این معنائی است که مصباح اللغه از این کلمه کرده است .

علامه ٔ مجلسی رحمه اله علیه در جلد۱۶ بحار الانوار صفحه ۵۶، چاپ کمپانی فرموده است: **بدعت در شریعت آن چیزهائی است که بعد از رسول خدا (ص) حادث شده ونفی علی الخصوص در آن نیامده است وداخل در پاره ای از عمومات نیست مانند ساختن مدارس وبنای بیمارستانها و امکنه ٔ عمومی برای اسکان موٴمنین و اعانت به آنان و انشاء بعض ازکتب علمی وتصانیف وتألیفاتی که در پخش علوم شرعیه مدخلیت دارد ، و مانند لباسهائی که در زمان رسول خدا (ص) نبوده ، وهمچنین غذاها وخوراکهائی که در آن زمان وجود نداشت اینها در ردیف عمومات حلیه بوده و در این خصوص نهی ای ازطرف شارع وارد نشده است .اما آنچه از اینگونه امور که ظاهرش صورت عمومی دارد ،لکن مقصود از آن مطلوب خصوصی است البته بدعت است چنانکه مثلا": نماز بهترین کارهاست وبجا آوردن آن در هر وقتی که باشد مستحب است ،اما چون عمر رکعات مخصوصی رابروجه مخصوصی در وقتی معین تعیین نمود بدعت بود .چنانکه اگرکسی هفتاد تهلیل در وقت مخصوصی تعیین کند بدان قصد ونظرکه این مطلوب شارع است ، بدون آنکه نصی در آن خصوص وارد شده باشد ،البته بدعت خواهد بود ،وبالجمله**

بوجودآوردن فعلی واحداث امری درشریعت مطهره که نصی درآن باره وارد نشده باشد بدعت است خواه از بیخ واصل بدعت باشد یا خصوصیات آن بدعت بوده باشد.

بنظر ما بدعت را از همان احادیثی که در این مورد از اهل بیت عصمت سلام الله علیهم وارد شده میتوان شناخت چنانکه از احادیثی که در این خصوص گذشت میتوان این حقیقت را دریافت که هر امری از امورکه مربوط بدین باشد باید از طرف خدا ورسول در آن خصوص دستوری صریح باشد، و گرنه بدعت است و موجب کفر وضلالت است و از احادیثی که ذیلاً می‌آوریم نیز این حقیقت بدست می آید:

۱ـ درکنز الفواید محمدبن علی بن عثمان الکراجکی به سند واز محمدبن النعمان الاحول از سلام بن مستنیر از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: **قَالَ جَدّی رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه وآله "اَیُّهَا النّاسُ حَلالی حَلالٌ اِلیٰ یَومِ القِیٰامَةِ وَحَرٰامی حَرٰامٌ اِلیٰ یَوْمِ القِیٰامَةِ وَقَدْبَیَّنَهُمَا اللّهُ عَزَّوَجَلَّ فِی الکِتٰابِ وَبَیَّنْتُهُمٰا لَکُمْ فی سُنَّتی وَسیرَتی وَبَیْنَهُمٰا شُبُهٰاتٌ مِنَ الشَّیطانِ وَبِدَعٌ بَعْدی مَنْ تَرَکَهٰا صَلُحَ لَهُ اَمْرُ دینِهِ وَصَلُحَتْ لَهُ مُرُوَّتُهُ وَعِرضُهُ وَمَنْ تَلَبَّسَ بِهٰا وَقَعَ فیهٰا وَاتَّبَعَها کٰانَ کَمَنْ رَعیٰ غَنَمَهُ قُرْبَ الحِمیٰ وَمَنْ رَعیٰ مٰاشِیَتَهُ قُرْبَ الحِمیٰ نٰازَعَتْهُ نَفسُهُ اِلیٰ اَنْ یَرْعٰاهٰا فِی الحِمیٰ اَلا وَاِنَّ لِکُلِّ مَلِكٍ حِمیٰ اَلاوَاِنَّ حِمیَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ مَحٰارِمُهُ فَتَوَقَّوا حِمیَ اللّهِ وَمَحٰارِمَهُ":**

یعنی حضرت باقر فرمودکه جدّمن رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای مردم حلال من تا روز قیامت حلال است وحرام من نیز تا روز قیامت حرام است وخدا این هردو را درکتاب خود بیان وروشن فرموده است ومن خودنیز در سنّت وسیرت خود آن دو را برای شما بیان کرده ام و در بین این دو (کتاب وسنت) شبهه هائی از شیطان و بدعتهائی بعد از من خواهد بود. کسیکه آنها را ترک کند امر دین او صلاح یابد و مردانگی و مروت وعرض او شایستگی پذیرد، اما کسیکه بدان متلبس شود تا آشنا بدان واقع میشود و آن شبهات شیطانی را پیروی کند مثل او چون کسی است که گله گوسفندان خود را در نزدیکی قُرُقگاه بچراند و آن کس که گوسفندان و چهارپایان خود را در نزدیکی قُرُقگاه چراند نفس او او را میکشاند به اینکه

آنها را به قُرُقگاه برده ودرآن بچرانند! آگاه باشیدکه هرپادشاهی راقُرُقگاهی است وقرقگاه خدای عزوجل محارم او (احکام حلال وحرام)او وست . پس از قرقگاه خدا ومحارم او وخیلی پرهیزکرده خودرا نگاه دارید .

۲ ـ درالمحاسن برقی جلد ۱ صفحه ۲۱۸ "...عنْ مُحَمَّدِبنِ مُسْلِمٍ عَنْ اَبی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ قالَ: خَطَبَ اَمیرُالمؤمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ النّاسَ فَقالَ: اَیُّهَا النّاسُ اِنَّما بَدْءُ وُقوعِ الفِتَنِ اَهْواءٌ تُتَّبَعُ وَاَحْکامٌ تُبْتَدَعُ یُخالِفُ فیها کَلامَ اللّهِ یُقَلِّدُ فیها رِجالٌ رِجالاً "وَلَوْ اَنَّ الباطِلَ خَلَصَ لَمْ یَخْفَ عَلی ذی حِجی وَلَوْ اَنَّ الحَقَّ خَلَصَ لَمْ یَکُنِ اخْتِلافٌ وَلکِنْ یُؤْخَذُ مِنْ هذا ضِغْثٌ وَمِنْ هذا ضِغْثٌ فَیُمْزَجانِ فَیَجیئانِ فَهُنالِکَ اسْتَحْوَذَ الشَّیْطانُ عَلی اَوْلِیائِهِ وَنَجَا الَّذینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللّهِ الحُسْنی" :یعنی حضرت باقرعلیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را خطبه ای خواندوفرمود :آهای مردم همانا آغاز وقوع فتنه ها هواها وهوسهائی است که دنبال میشودواحکامی است که بدعت پذیرشده است که آن خلاف فرموده خداست یعنی خلاف قرآن است دراینگونه احکام واهواء مردانی مردانی دیگررا تقلید میکنند (یعنی تبعیت کورکورانه مینمایند) ،اگرباطل خالص باشدبرهیچ صاحب خردی بطلانش مخفی نمی ماند،وحق نیزاگرخالص باشدهیچ اختلافی درآن واقع نمیشود ،لکن مقداری تروخشک ازآن،ومقداری تروخشک ازاین گرفته بایکدیگرمخلوط میشوند ،آنگاه اینها بایکدیگرظاهرمیکردند .دراینهنگام است که شیطان براولیاء ودوستاران خوداستیلا می یابدوفقط آن کسانیکه ازجانب خداوندنیکوئی بدیشان پیشی وسبقت گرفته است ، نجات می یابند !این حدیث شریف درنهج البلاغه خطبهٔ ۵۰ بااندک اختلافی درکلمات آمده است .

۳ ـ درتفسیرعلی بن ابراهیم ضمن تفسیرآیهٔ شریفهٔ ۱۰۴ سورهٔ الکهف که میفرماید : "قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بالاَخْسَرینَ اَعْمالاً "اَلَّذینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الحَیوةِ الدُّنیا وَهُمْ یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعًا":یعنی ای محمدبگوآیا شما را خبردهم به کسانیکه زیانکارترین مردمانند ازحیث عمل؟ اینان آن کسانندکه کوششها وزحمتهای آنها دردنیا گم ونابودشده ، و معذلک می پندارندکه بهترین کارها راانجام بدهند :

حضرت باقر علیه السلام فرمود: "هُمُ النَّصارى والقِسّيسُونَ والرُّهبانُ وَاَهْلُ الشُّبُهاتِ وَالاَهْواءِ مِنْ اَهْلِ القِبْلَةِ وَالحَرُورِيَّةِ واَهْلُ البِدَع": یعنی آنها نصرانیان وکشیشان ورهبانان واهل شبهات واهواء از اهل قبله اند وطائفهٔ حروریه (از خوارج) وبدعت گزاران اند (که می پندارند بدعت‌ها یشان کارهای خوبی است که انجام میدهند).

۴ـ در مشکوة الانوار طبرسی، صفحه ۱۳۸ چاپ نجف "... جاءَ رَجُلٌ اِلى اَميرِ المُؤمِنينَ عَلَيْهِ السّلام فَقالَ: اَخْبِرْني عَنِ السُّنَّةِ وَالبِدْعَةِ وَالجَماعَةِ وَالفُرْقَةِ فَقالَ اَميرُ المُؤمِنين عليه السلام: السُّنَّةُ ما سَنَّ رَسُولُ اللّه وَ البِدْعَةُ ما اُحدِثَ مِنْ بَعْدِهِ والجَماعَةُ اَهلُ الحَقِّ وَاِنْ كانُوا قَليلاً" وَالفُرقَةُ اَهلُ الباطِلِ وَاِنْ كانُوا كَثيراً": یعنی مردی خدمت امیر المومنین علی علیه السلام آمده وعرض کرد: بمن خبرده از سنت وبدعت وجماعت وفرقت که آنها چه اند وایشان چه کسانند؟ امیر المومنین علیه السلام فرمود: سنت آن چیزی است که رسول خدا (ص) سنت فرموده است وبدعت آن چیزهائی است که بعد از آن جناب پیدا شده است وجماعت اهل حقند هرچندکم باشند وفرقت اهل باطلند هرچند بسیار باشند.

۵ـ در تفسیر علی بن ابراهیم ضمن تفسیر آیه شریفه ۲۷ سوره یونس "وَالَّذينَ كَسَبُوا السَّيِّئاتِ جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ما لَهُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ عاصِمٍ" از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت نموده است که فرمود: هؤلاءِ اَهلُ البِدَعِ وَالشُّبُهاتِ يُسَوِّدُ اللّهُ وُجُوهَهُم يَومَ يَلْقَونَه": یعنی اینان که خدا فرموده است: کسانیکه سیئات کسب میکنند، پاداش آنان سیئه ای است همانندآنچه کسب کرده اندو آنان را سرانجام ذلت وخواری دریابد وایشان را از عذاب خدا پناه دهنده ای نخواهد بود. حضرت باقر علیه السلام فرمود: اینان اهل بدعتها وشبهه‌هایند که خدا صورتهای ایشان را در روزی که او را ملاقات کنند سیاه خواهد کرد.

پس هر عملی که در آن دستور صریح از خدا ورسول نرسیده باشد هرچند بصورت ظاهر مقبول وپسندیده باشد از نظر اسلام مردود است چنانکه به صحت از رسول خدا (ص) پیوسته است که فرمود: "مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ اَمْرُنا فَهُوَ رَدٌّ": یعنی هرکس عملی را بجا آورد که در آن دستور و امر ما

نباشد چنان عملی مردود است. در پایان این بحث یادآور شویم که اساساً گناه بدعت از تمام گناهان بزرگتر است، حتی از شرک که به نصّ قرآن ذنب لا یُغفر است ازیرا گناه شرک را میتوان بوسیلهٔ توبه و استغفار و تدارک ما فات تلافی نمود، اما گناه بدعت قابل توبه و تلافی نیست.
چنانکه حدیث ششم در مذمت بدعت گذشت و این مراتب تفسیر و بیان آیهٔ شریفه ۳۳ سوره الاعراف است که میفرماید: "**قُلْ اِنَّمٰا حَرَّمَ رَبِّیَ الفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْها وَمٰا بَطَنَ وَالاِثْمَ وَالبَغْیَ بِغَیرِ الحَقِّ، وَاَنْ تُشرِکُوا بِاللّٰهِ مٰا لَمْ یُنَزِّلْ بِه سُلطٰاناً وَاَنْ تَقولُوا مٰالا تَعلَمُون**" که گناهان را بدرجاتی که بزرگتر است یکی بعد از دیگری می آورد، چنانکه در این آیه شریفه از گناهان کبیره اول گناه فُحشاء که زنای آشکار و پنهان است می آورد و از آنجهت زنای پنهان را از زنای آشکار بزرگتر میشمارد که زنای آشکار معمولاً "باروسپی ها و زنانی اتفاق می افتد که چندان به فساد نسل ارتباطی ندارد و همه کس بدان نمیپردازد، لیکن زنای پنهان غالباً" در نوامیس مردم و زنانی صورت میگیرد که دارای حصانت و شوهر بوده و موجب خرابی نسل می شود. و پر واضح است که چنین زنائی برای خرابی وفساد نسل که فلسفهٔ حرمت زنا جهت عمدهٔ آن است چقدر زشت تر و گناه آن بزرگتر است.
سپس اثم را نام میبرد که به شرب خمر تفسیر شده و بزرگتر بودن شرب خمر از زنای پنهان و آشکار برای آنست که خمر علاوه بر اینکه خود موجب زنای پنهان و آشکار میگردد، فسادهای دیگر از قبیل قتل و حرق وفسادنسل وجنون و امراض فراوان دیگر میشود. آنگاه بَغْی بغیرحق وستمهای ناروا را نام میبرد که بدیهی است چنان ستمگری بسی بزرگتر از زنا و شرب خمر است سپس شرکی را که در آن حجّتی نباشد بزرگتر از گناه زنا وگناهان دیگر و ستم و ظلم ناروا میشمارد و سرانجام گفته ای از جانب خدا که علمی از طریق شرع به آن نباشد، یعنی بدعت، چنانکه بسیاری از اعمالی که اکنون در جوامع اسلامی رایج و دایر است اگر تحقیق شود اکثر آن بدعت بوده و هیچ حجتی از جانب خدا بر آن نیست وعلمی از طریق شرع به آن نیامده است

خطرات و ضررهائی که از بدعت بوجود می آید:

بدیهی است که هرگاه ۱۰ دولت اسلامی و عموم مسلمانان مخصوصاً "طبقهٔ

دانشمندان از ظهور بدعتها جلوگیری نکنند، آفاتی از این رهگذر بر دین اسلام و احکام آن وارد میشود که نه تنها اوامر و نواهی آن را از اثر می اندازد بلکه مخترعات و مبتدعات خسارت باری از این ناحیه بر مسلمانان و بالمآل بر جامعه انسانی وارد میشود که آنها را احصاء نمیتوان نمود. چنانکه هم اکنون می بینیم که به جای بیشتر حقایق اسلام و احکام حیات بخش آن، یک سلسله موهومات و اعمالی نشسته است که ملت اسلام را در نزد عقلای جهان ملوم و شرمنده میدارد، و ما در پاره ای از تألیفات خود آنها را یادآور شده ایم. و پر واضح است که مغز و وجدان شعوری انسان و حافظهٔ دینی او گنجایش مقدّری دارد که اگر از خرافات و موهومات پر شد دیگر جائی برای حقایق باقی نمی ماند و منظور شیاطین و دشمنان دین هم از نشر موهومات و خرافات و بدعتها یکی همین بوده است. اینک این حقیقت روشن را از لسان مبارک ائمهٔ دین علیهم السلام بشنوید:

۱ ـ مسلم در صحیح خود از جابر بن عبدالله انصاری آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه ای که خواند فرمود: "**اِنَّ خَیْرَ الحَدیث کِتابُ اللّه وَخَیْرَ الهَدی هَدی مُحَمَّد وَشَرَّ الامُور مُحْدَثاتُها وَکُلّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ وَقالَ رَسُولُ اللّه (ص) ما اَحْدَثَ قَوْمٌ بِدْعَةً اِلّا رُفِعَ مِنَ السُّنَّةِ مِثْلُها**": یعنی پیغمبر خدا فرمود: هیچ گروهی بدعتی را احداث نمیکنند، مگر اینکه سُنّتی مانند آن از میان برداشته میشود.

۲ ـ مرحوم حاج نوری در فصل الخطاب صفحه ۱۴۸ از طبرانی آورده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "**ما مِنْ اُمَّةٍ اَبْدَعَتْ بَعْدَ نَبِیِّها فی دینها بِدْعَةً اِلّا اَضاعَتْ مِثْلَها مِنَ السُّنَّةِ**": یعنی هیچ امتی نیست که پس از فوت پیغمبرش در دین خود بدعتی را بوجود آورد، مگر اینکه سنتی مانند آن را ضایع کرده است.

۳ ـ در وسائل الشیعه جلد ۲ صفحه ۴۹۷ و در نهج البلاغه خطبهٔ ۱۴۳ امیرالمؤمنین علی علیه السلام میفرماید: "**وَما اُحْدِثَتْ بِدْعَةٌ اِلّا تُرِكَ لَها سُنَّةٌ فَاتَّقُوا البِدَعَ وَالزَمُوا المَهیَعَ اِنَّ عَوازِمَ الاُمُورِ اَفْضَلُها وَاِنَّ مُحْدَثاتِها شِرارُها**": یعنی هیچ بدعتی احداث نمیشود مگر اینکه بجهت آن سنتی ترک خواهد شد. پس از بدعت بپرهیزید و ملازم راه وسیع شریعت شوید که

همانا بهترین کارها روشن ترین و آشکارترین آنهاست و بدترین آنها تازه درآمدهای آنهاست (بدعتی که ریشه ندارد).

ما خود امروز شاهد و ناظر اعمال بسیاری هستیم که بعنوان اعمال دینی و اوامر مذهبی صورت میگیرد که نه تنها در دین خالص و شریعت صحیحهٔ اسلامی اثری از آن نیست، بلکه شارع مبارز با آن است، چون تشریفات نامشروع برای اموات و ساختمان بقاع و ضرایح و تجدید و تعظیم قبور و وقف املاک و اشیاء برگور مردگان و زیارتهای اختراعی و مسافرتهای بدعی مذهبی، و نذورات حرام بر امامزادها و تعزیت و تظاهرات قمه زنی، و سینه زنی و مخارج و مصارف گزاف و نوحه خوانی های مُرَوّج قصیده پردازیهای غالیانه و شبیه درآوردن خلاف شرع و عقل، و قربانی های مَا اُهِلَّ لِغَیرِ الله وخواندن دعاهای مجعول و نامعقول در اَیّام و لیالی متبرکه و صدها از این قبیل که ما حتی به اشاره هم قادر نیستیم که آنها را نام ببریم، نعوذ بالله من سخطه و غضبه.

شرح بلیات من در مبارزه با بدعت:

در توضیح این مدّعٰی که کِثرَتِ بدعت در این زمان بقدری شایع و قاهر است که اظهار سنّت و بیان آن بمنزلهٔ کفر بوده و متصدّی بیان آن واجب القتل شمرده میشود. شاهد این حقیقت وضع و حال و کیفیت زندگی خود اینجانب نویسندهٔ این رساله است که تا حال چندین بار از طرف خرافیون و مبتدعین تهدید بقتل و وقوع ترور شده ام. توضیح این معنی و مُفصّل این مُجمل آنکه به کسانیکه طالب دریافت این حقیقت باشند بسیار آسان است که کیفیت تولد و نشو و نمای اینجانب را از قریه ای که در آن متولد شده ام و هنوز کسان بسیاری هستند که شاهد سالهای زندگی من از حین تولد الی حال بوده و هستند که حتی دقایق و ساعات حیات مرا در خاطر دارند و میتوانند بدرستی گواهی دهند که من در سالهای نزدیک به یکهزار و سیصد سی قمری و یکهزار و دویست و نود شمسی هجری در قریه دریخان قم در خانواده دهقانی از پدر و مادر بیسواد تولد یافته ام و در سنّ پنجسالگی از مادر و شانزده سالگی از پدر یتیم شده و در خانه ای محروم از همه چیز و محیطی خالی از همه عوامل آموزش و پرورش خودم معلّم و مربّی و سرپرست خویش و مسئول

امور معاش و معاد خود بوده ام و جز چند ماهی در مکتب زنی که از سواد جز خواندن قرآن چیزی نمی دانست بوده ای چند از قرآن را فرا گرفته ام و سپس در تحت تربیت و تأدیب پروردگار عالم مؤدب گشته که "أدّبَنی رَبّی فاحسن تأدیبی"، لیکن از همان آوانی که چشم به عجایب و غرایب این جهان گشوده ام همواره جویای این حقیقت و پرسش خواه این کیفیت بوده ام که : از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود، به کجا میروم آخر ننمائی وطنم ؟ و همین انگیزه ٔ قوی که جان و روانم را همواره در تب و تاب داشت از هر کسی که تصور پاسخگوئی داشته ام جویای گمشده ٔ خود بوده ام و شاید به هر پاسخی تا مدّتی پای بست و معتقد بوده ام، لیکن پس از زمانی که آن پاسخ را کافی نیافته ام در صدد یافتن پاسخی مُقنِع تر بر آمده ام و بدین منظور بسیاری از کتب و رسائل فلاسفه و اندیشمندان جهان را مطالعه و تجزیه و تحلیل کرده ام و چون از پدر و مادر مسلمان و در محیطی شیعه متولد شده ام در پیرامون اسلام و ادیان دیگر و مذهب تشیّع و مذاهب دیگر پیش از هر چیزی اندیشیده ام تا اینکه اخیراً" دریافته و معتقد شده ام که دین اسلام بهترین بلکه منحصراً" دین حق بوده و مذهب شیعه بهترین طریق به حقیقت اسلام است، اما نه این اسلام موجود و نه این مذهب مرسوم !؟

دین اسلام که حقیقت آنرا با ید از کتاب خدا و طریقت آن را باید از سنت رسول در همان صدر اسلام جستجو کرد، با اسلام موجود فرسنگها فاصله دارد، بلکه میتوان گفت که مسلمانان بقدری از آن دور شده اند که فاصله اینان و آن فاصله بُعد المشرقین است، و حقیقت تشیع با این شیعه گری فاصله زمین تا به آسمان است، و روی این نظر و از همین رهگذر بود که از آن روزی که قلم بدست گرفته و دنبال این حقیقت رفته ام، مقالات بسیاری و نوشته های بیشماری در این منظور برشته ٔ تحریر در آورده و در جراید و مجلات منتشر کرده ام . بر معلوم است که از همان ابتدای نشر آن مقالات و نوشته ها مورد خشم و هدف طعن و لعن مخالفین حق قرار گرفته ام و من هم جز این انتظاری نداشتم، بخصوص هنگامی که کتب و رسائل مستقلی بصورت مُجلّد انتشار یافت. چون (کتاب ارمغان آسمان در عوامل و عِلَلِ اِرتقاء و اِنحطاط مسلمانان) و کتاب راه نجات از شرّ غلاة

وکتاب زکاة وخمس از اقتصادیات اسلام، وکتاب حکومت در اسلام وامثال آن. چه در این کتب ورسائل پرده ها را از روی حقایق زنده وجاوید اسلام برداشتم وبدعتها وخرافاتی که بنام شعائر دین بدسیسهٔ دشمنان بیدار ودوستان غافل دربین مسلمین وخصوصا "شیعیان شایع شده است که بمنظور مُکَرّه ومُشَوّه وانمودن دین وایجاد تفرقه وخصومت بین مسلمین انتشار داده اند وهمین خرافات را با حیله گری مخصوص دکان نان مروّجین آن خرافات کرده اند در نوشته های خود آشکار کرده ام. با اینکه بعلت فقر مادی وعدم نفوذ معنوی، آثار وتألیفات خود را یک از ده وصد از هزار نتوانسته ام چاپ وانتشار دهم، همانهائی هم که منتشر شده از ترس دولت طاغوتی ومقدسان نهروانی یک از هزار بیازار راه نیافته، معهذا خصمانی لجوج وعنوداتی لَدُود وزجوج بار آورده که با کمال بیرحمی وبیدینی از هیچگونه تهمت دریغ نکرده اند، وبا اینکه در ردّ یکی از آن کتب، رسائلی پرداخته، تاکنون بیش از پنج رساله نوشته وپخش کرده اند، لیکن چون بجوابی دندان شکن وخصم افکن مواجه شده اند لاجرم به تحریک خر مقدسان عوام زمینهٔ ترور واعدام مرا فراهم آورده اند، چنانکه در شب بیستم رمضان امسال ۱۳۹۹ بدبختی را اغفال ونیمه شب مرا در خانه خود در حال خواب در میان زن وفرزندان مورد ترور قرار داد که به لطف وفضل پروردگار ضربت کُلت که مغز وقلب مرا هدف گرفته بود خطا رفته وپس از اندک جراحتی از گلو وگردن من پا بفرار گذاشت ووقوع این جنایت در محل دیگر خواهد آمد انشاء الله. تمام این بلیات در راه مبارزه با مبتدعات است که اجر آنرا از خالق البریات امیدوارم.

چرا باید دولت اسلامی از ظهور واشاعهٔ بدعت جلوگیری کند؟

در ابتدای این بحث آوردیم که در کشف الغمّه اربلی، در موضوع عهد نامه حضرت رضا با مأمون این فقرات دیده میشود که در جمله ای میفرماید: "**ورفع نزع الشیطان وکیده عنهم**" که یکی از وظائف مهمه حکومت اسلامی وامام مسلمین از بین بردن وساوس شیطان وکید وحیله آن از میان مسلمانان است که مهمترین آن بدعت است ودر حدیث فضل بن شاذان از حضرت رضا

علیه السلام که میفرماید: "لولم یجعل لهم اماماً "قیماً امیناً "حافظاً "مستودعاً "لدرست الملة وذهب الدین وغیرت السنن والاحکام ولزاد فیه المبتدعون ونقص منه الملحدون وشبهوا ذلك علی المسلمین"، که ترجمه آن گذشت و معلوم داشت که فائده وجود زمامدار اسلام جلوگیری از تغییر سنن و احکام است که بدعتگزاران و ملحدان از آن زیاد و کم میکنند. و در مجالس شیخ مفید و جلد هشتم بحار صفحه ۱۱ چاپ تبریز آورده است روایت را به ابوسعید الخدری می رساند که گفت: "اخبر رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً علیه السلام بما یلقی بعده، تا آنجا که قال (علی) فعلی ما اقاتلهم قال علی الاحداث فی الدین". در این حدیث که رسول خدا صلی الله علیه وآله به امیرالمومنین علی علیه السلام خبر میدهد به آنچه علی بعد از آنحضرت بدان برخورد میکنند تا آنجا که علی علیه السلام عرض میکند پس برروی چه اصلی من با مسلمانان بجنگم؟ رسول خدا میفرماید: برای ایجاد احداث بدعتها در دین.

این حدیث بچندین طریق نیز در کتب اهل سنت موجود است و معلوم میدارد که وظیفه حکومت در رفع بدعت تا سرحد جهاد است. در تفسیر فرات بن ابراهیم صفحه ۲۳۲ چاپ نجف، و در بحار الانوار جلد ۸ صفحه ۱۸ چاپ تبریز، در تفسیر سوره اذا جاء نصر الله والفتح، رسول خدا (ص) به امیرالمومنین فرمود: "یا علی ان الله قد قضی الجهاد علی المومنین فی الفتنه من بعدی فقال علی (ع) یا رسول الله وکیف نجاهد المومنین الذین یقولون فی فتنتهم آمنا؟ قال یجاهدون علی الاحداث فی الدین اذا عملوا بالرأی فی الدین، ولا رأی فی الدین انما الدین من الرب امره ونهیه..." : یعنی رسول خدا فرمود: یا علی، خدا جهاد را بر مومنین در فتنه بعد از من مقرر فرموده است. علی عرض کرد یا رسول الله چگونه جهاد کنیم با مومنانی که در فتنه خودشان میگویند که ما ایمان آورده ایم؟ رسول خدا فرمود: جهاد با آنها باین جهت انجام میگیرد که در دین تازه هائی وارد میکنند. آن هنگام که با رأی (بدون دستور صریح شرع) در دین عمل میکنند و حال اینکه در دین رأی نیست. دین فقط امر و نهی است که از جانب پروردگار آمده است (و دیگر فضولی به هیچکس نمیرسد).

با بیانی که گذشت بروشنی معلوم شدکه یکی ازوظائف مُهمّ دولت اسلامی مراقبت وحفاظت از مرز احکام حلال وحرام وآنچه مربوط به امور دینی است. هرچندا ین مطلب برای مطلعین ازنهایت بداهت احتیاج به آوردن دلیل آن هم با این همه طول وتفصیل نبود، لکن چون مسلمانان عموما" وجامعهٔ ما خصوصا" به این گونه مطالب آشنائی ندارند، لذا بدین منظور درتوضیح بطول پرداخت، گرچه احادیث وارده از جانب ائمه و اولیای اسلام بسی بیش از آن است که مرقوم افتاد، امید است همین اندازه طالبان حقایق را کافی باشد. وبِاللّٰهِ التوفیق والتَسدیدُ عَلَیهِ تَوکلتُ و الیه انیب والیه المصیر وصلی الله علی محمدوآله الطاهرین.

از جمله وظایف خصوصی امام وپیشوای سیاسی اسلام، وظیفه (مشاوره است):

برزمامدار اسلام تکالیفی از احکام روشن شرع مقرر است که آنها را بدون احتیاج به مشاوره دراصل اجرای آن حکم میبایدبعمل پردازد، لکن درکیفیت وکمیت آنها وهمچنین دراحکامی که آیات وسنن صراحتی ندارندبایدبا ذوی العقول از ارباب حل وعقدودانشمندان وکارشناسان صلاحیّت دار به مشورت پردازد، وهرحکمی که از مجلس شورای علما و متخصصان فنّ صادرشودبه اجرای آن قیام واقدام نماید.

این وظیفه را قرآن کریم وسُنّت بنوبه طبق احادیث صادره از اهل بیت وپیشوایان اسلام تعیین کرده است. درقرآن کریم طبق آیهٔ شریفهٔ ۱۵۹ سوره آل عمران شخص شخیص پیغمبر اسلام که موٴیّدبوحی الهی است، معهذا درامورحکومتی مأموربه مشورت است چنانکه میفرماید: "**وشاوِرهُم فی الامر**": درامرحکومت (جهادوامثال آن) با موٴمنان مشورت کن. ودرآیه ۳۲ درسوره النمل، درباره ٔ ملکه سبا ازقول ملکه میفرماید: "**یا ایُّها الملاٴ افتُونی فی امری ما کنتُ قاطِعَةً امراً "حتّیٰ تَشهدون**": یعنی ای گروه مجتمع (اهل حل وعقد) درخصوص این پیش آمدبرای من نظردهیدواظهار رأی کنید چنانکه میدانیدمن به امری تصمیم نگرفته وقاطع نیستم تا شما حاضر نشویدونظردهید.)

ودرطریقه استنباط حکم قرآنی میدانیم که هرحکمی ازهرکسی صادرشود

همینکه مورد انکار قرآن نباشد لازم الاتباع است. علاوه بر این سیرهٔ رسول الله نیز حاکم و مؤیّد این حقیقت است، چنانکه جنابش در امور بسیار از جمله درخصوص جنگ بدر میفرمود: "أَشِيرُوا عَلَيّ" چنانکه تواریخ حاکیست که اِسْتَشَارَ رَسُولُ اللّهِ يَوْمَئِذٍ النّاس": رسول خدا در آنروز با مردم مشورت فرمود. ودرسیرهٔ حلبیه جلد ۲ صفحهٔ ۱۶۰ آمده است: "ثُمَّ اسْتَشَارَهُمْ ثَالِثًا فَقَالَ أَشِيرُوا عَلَيّ أَيُّهَا النَّاس. و درجنگ احد نیز آمده است که: "اِسْتَشَارَ أَصْحَابَهُ فِي الخروج". ودرپیمان با یهود بنی غطفان وامثال آن که سیرهٔ حضرتش حاکی وضامن بیان آن است.

ودرکتاب السلطان از عیون الاخبار دینَوَری است که: "كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّهِ عَلَيْهِ وَآله يَسْتَشِيرُ حَتَّى الْمَرْأَة فَيَأْخُذ بِه": یعنی پیغمبرخدا مشورت میکرد حتی با زنان پس رأی زن را درآن امر اخذ و بدان عمل میفرمود. عیون الاخبار دینَوری صفحه ۵۵. پس جنابش نه تنها در امور مهمّه با بزرگان اصحاب خود مشورت مینمود، بلکه درپاره ای از امور جزئیه وکلیه با زنان نیز مشورت میکرد که مهمتر از همه مشورت آنحضرت با امّ سلمه زوجهٔ طاهره خود در قضیهٔ حدیبیه است. مجمل آن قضیّه این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در داستان پیمان حُدَیبیّه که با مشرکین قُریش در مکه منعقد شد درآن پیمان موادّی بود که مورد پسند مسلمانان نبود و رسول خدا به هر صورت آنرا امضاء نمود. پس از فراغت از نوشتن پیمان به مسلمانان امر فرمود که قربانیان خود را نحر نموده وخود حلْق کنند، لیکن بعلّت خشمی که در مسلمانان بود در انجام آن امر سستی نمودند و پیغمبرخدا سه مرتبه این امر را تکرار فرمود، لکن چون از طرف مسلمین اجابت نشد، رسول خدا خشمناک شد و درحال غضب شدید برامّ سلمه وارد شد. هنگامی که امّ سلمه از آنحضرت سئوال کرد که یا رسول الله ترا چه میشود؟ رسول خدا عدم اجابت مسلمین را یادآور شد وکیفیت اعراض مسلمانان را گفت. امّ سلمه حضرتش را دلداری داده وعرض کرد: خود تو رفته هدی خود را نحر فرما که آنان نیز اقتدا خواهند کرد، و رسول خدا طبق نظر زوجهٔ طاهره اش چنین کرد، مسلمانان به تبعیّت رسولُ اللّه با نهایت عَلاقه به انجام امر قربانی پرداختند. (المغازی واقدی صفحه ۶۱۳، جلد ۲)

در امری که پیغمبر خدا (ص) آن چنان خشمناک بود که بیم آن میرفت که اصحاب آنحضرت مورد نفرین رسول امین و خشم حضرت رب العالمین شوند با مشورتی با زنی از ازواج طاهره از پیش آمدی چنان خطرناک جلوگیری شد. همچنین خلفای راشدین در اکثر امور با مشاورین خود در امور سیاسی و اجتماعی مسلمین مشورت میکردند، مخصوصاً "عمربن الخطاب چنانکه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱۲ صفحه ۶۵ چاپ جدید مصر است "وَكَانَ عُمَرُ كَثِيرُ الْمُشَاوَرَةِ كَانَ يَشِيرُ فِي أُمُورِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى الْمَرْأَةَ": یعنی عمر در امور مؤمنین بسیار مشورت کار بود، حتی با زنان در این خصوص مشورت میکرد) و از همه مهمتر و بهتر کردار و رفتار حضرت مولی الموحدین امیر المؤمنین علی علیه السلام که تاریخ آنحضرت مملو است از این سیره مرضیه مشاوره، چنانکه از خود آنجناب در کتب معتبر آمده است که از پیغمبر خدا (ص) در اموری که آیه های روشن و سنت واضحی نیست سئوال کردم، امر بمشورت فرمود. از جمله:

۱ ـ در کتاب تفسیر فرات بن ابراهیم از کتب شیعه صفحه ۲۳۲ چاپ نجف در تفسیر سوره اذا جاء نصر الله والفتح، در ضمن شرح وصایای رسول خدا (ص) امیر المؤمنین علی علیه السلام به آنحضرت عرض میکند": يَا رَسُولَ اللهِ اِذَا نَزَلَ بِنَا أَمْرٌ لَيْسَ فِيهِ كِتَابٌ وَلَا سُنَّةٌ مِنْكَ مَا نَعْمَلُ فِيهِ؟ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِجْعَلُوهُ شُورَىٰ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا تَقْصُرُونَهُ بِأَمْرٍ خَاصَّةٍ": یعنی عرض کردم ای رسول خدا هرگاه امری بر ما وارد شود که در آن نه در کتاب خدا، و نه در سنت از جانب تو دستوری نباشد، در آنصورت چه کنیم؟ پیغمبر خدا (ص) فرمود: این امر را در بین مؤمنین به مشورت قرار دهید و مشورت را منحصر در امر خاص نکنید. یعنی در تمام امور مشورت کنید.

۲ ـ این حدیث در کتاب کفایة الطالب فی فضائل علی بن ابیطالب حافظ گنجه ای صفحه ۶۸ در حدیثی طولانی تر آورده تا آنجا که میگوید: "فَقَالَ عَلِيٌّ (ع) يَا رَسُولَ اللهِ أَرَأَيْتَ اِنْ عَرَضَ لَنَا أَمْرٌ لَمْ يُبَيِّنِ اللهُ سُبْحَانَهُ فِيهِ قُرْآنًا وَلَمْ تَنُصَّ فِيهِ سُنَّةً مِنْكَ؟ قَالَ (ص) تَجْعَلُونَهُ شُورَىٰ بَيْنَ الْعَابِدِينَ وَلَا تَقْضُونَ بِالرَّأْيِ فِيهِ خَاصَّةً": مضمون آن، مضمون همان حدیث شریف فوق است.

۳ ـ و نیز طبرانی در الاوسط و ابوسعید در القضاء همین قضیه را آورده مینویسد که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : "**وَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ كَيْفَ تَأْمُرُنِي؟ قَالَ تَجْعَلُونَهُ شُورَى بَيْنَ أَهْلِ الْفِقْهِ وَالْعَابِدِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا تَقْضِ فِيهِ بِرَأْيِكَ**" :که مضمون هر سه حدیث یکی است و در واقع یک حدیث است با عبارات مختلف ، اما یک مضمون.

۴ ـ علت این مشورتها را حضرتش در فرمان خویش به مالک اشتر چنین بیان میکند : "**وَإِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ الْأُمُورُ**" : یعنی والی و زمامدار نیز بشری است که نمیداند آنچه را که مردم از او می‌پوشانند یا خود آن امور طوری است که نمیتوان به تنهائی حقیقت آنرا دریافت. آنگاه در همین فرمان بمالک دستور میدهد : "**وَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ فَاجْتَمِعْ لَهُ الْفُقَهَاءَ فَنَاظِرْهُمْ فِيهِ ثُمَّ اقْضِ بِمَا يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ أَقَاوِيلُ الْفُقَهَاءِ بِحَضْرَتِكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ**" :یعنی از این امور آنچه بر تو مشتبه میشود ، پس برای تشخیص آن فقها و دانشمندان متخصص را مجتمع کن و با ایشان در آن امور مناظره و مشاوره کن، آنگاه هرچه را که رأی و گفتار دانشمندان مسلمان حاضر در حضرت تو اجتماع و اتفاق نمود آنجام ده .

۵ ـ و آنچه در سیرهٔ آنحضرت است معلوم میشود که در اکثر امور ، بلکه در کلیه آن که آیه و سنّت روشنی نبود ،با مسلمانان مشورت مینمود چنانکه بر طبق نقل خصال صدوق،صفحه ۱۴۱ چاپ اسلامیه درخصوص جنگ با معاویه برای مردی یهودی میان میکند .این مطلب را علامه مجلسی نیز در بحار الانوار جلد ۸ صفحه ۱۴۸ چاپ تبریز آورده است که حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین به یهودی چنین فرمود : "**وَشَاوَرْتُ مَنْ مَعِي مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ (ص) الْبَدْرِيِّينَ، وَالَّذِينَ ارْتَضَى اللّٰهُ لَهُمْ أَمْرَهُمْ وَرَضِيَ عَنْهُمْ بَعْدَ بَيْعَتِهِمْ وَغَيْرِهِمْ مِنْ صُلَحَاءِ التَّابِعِينَ فَكُلٌّ يُوَافِقُ رَأْيَهُ رَأْيِي غَزْوَةَ مُعَوِيَهْ وَمُحَارِبَتَهُ**" :یعنی من با کسانی از اصحاب محمد (ص) که با منند و آنان کسانیندکه افتخار شرکت جنگ بدر را دریافتند(بدریون در اصحاب رسول الله ممتاز بودند) ،و با کسانیکه خدا کارهایشان راپسندیده و از ایشان بعد از بیعتشان (ظاهرا" بیعت تحت الشجره)راضی بود و همچنین با غیر اینان از صالحان تابعین(تابعین کسانیندکه پیغمبر رادرک نکرده

وتبعیّت از اصحاب میکردند) مشورت کردم همهٔ آنها رأیشان با رأی من درجنگ ومحاربه با معاویه موافق بود). این عبارت از آنجناب که قبل ازشروع جنگ با معاویه با اصحاب مشورت کرده است بسیار است.

۶ - وتاریخ نیزحاکی این واقعیت است چنانکه درتاریخ مُرُوجِ الذَّهب جلد۲ صفحه۷۶ چاپ مصرسال۱۳۴۶ آورده است که: چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام ازجنگ جمل مراجعت فرمودبه دربان خودگفت: ازوجوه عرب چه کسانی دردربدار الخلافه هستند؟ تا آنجا که فرمود: به ایشان بار ده که داخل شوند، همینکه داخل شدندوبه جنابش بخلافت سلام دادندفرمود "**اَنتُم وُجوهُ العَرَبِ عِندِي، ورُؤَساءُ اصحابی، فَاشيرُوا عَلَیّ فِي اَمرِ هَذا الغُلامِ المُترَفِ**": یعنی شماسرشناسان عرب درنزدمن و رؤساواصحاب من هستید، پس درخصوص این جوانک عیاش، یعنی معویه برمن مشورت کرده ونظردهید.

۷ - درکتاب صفین نصربن مزاحم صفحه ۵۰ (نصربن مزاحم ازبزرگان علمای شیعه درقرن دوم معاصرحضرت باقرتاحضرت رضا است)"... **قال: لَمّا اَرادَ عَلیَ المسيرَ اِلیٰ اَهلِ الشّامِ دَعیٰ اِلَیهِ مَن کانَ مَعَهُ مِنَ المُهاجرين والانصارِ فَحَمَدَاللّهَ وَاَثنیٰ عَلَیهِ وَقالَ: اَمّا بَعدُ فَاِنَّكُم مَيامِينُ الرَّأیِ مَراجيحُ الحِلمِ مَقاويلُ بالحقِ مُباركُوا الفِعلِ، وَالاَمرِ وَقَدْ اَرَدنا المَسيرَ اِلیٰ عَدُوِّنا وَعَدُوِّكُم فَاَشيرُوا عَلَينا بِرأيِكم**": یعنی هنگامیکه علی علیه السلام اراده رفتن به جنگ اهل شام کرد، کسانی راازمهاجرین وانصار که با آنحضرت بودندخواندوپس ازحمدوثنای خدا فرمود: شما رأی فرخندگان و سنگین حلمان وحق سخنان، ومبارک کردارانید، درحالیکه ماقصدرفتن بسوی دشمنان خود، ودشمنان شما داریم پس رأی خودرا برما درمشورت عرضه کنید.

۸ - جنابش درامرمشورت آنچنان اهتمام داشت که همواره اصحاب ویاران خودرا بدین کارتشویق وبلکه مؤاخذه مینمودچنانکه درخطبهٔ مرویّه دراصول کافی ودرنهج البلاغه خطبه ۲۱۴ میفرماید: "**فَلا تَكُفُّوا عَن مَقالَةٍ بِحَقٍ اَومَشورَةٍ بِعَدلٍ، فَاِنّي لَستُ فِي نَفسِي بِفَوقِ اَن اُخطِئَ وَلا آمَنُ مِن فِعلِي اِلّااَن يَكفِيَ اللّهُ ما هُوَ اَملَكُ بِهِ مِنّي**": یعنی شمابامن ازگفتاری به

حق، یا مشورتی بعدل خودداری نکنید بجهت اینکه من کسی نیستم که خودرا بالاتر از آن دانم که خطا نمیکنم، و از کردار خود نیز ایمن نیستم، مگر اینکه خدا از من به آنچه مالکتر از من است مرا کفایت فرماید.

اما چنانکه گفتیم مشورت در اموری است که زمامداران اسلام از کتاب خدا و سنت رسول الله نتوانند دستوری در امری که واقع شده بیابد، وگرنه در سنت قائمه و فریضه ٔ عادله کسی حق ندارد که امری را بمشورت گذارد و با یدبا رأی قاطع و تصمیم راسخ آنرا انجام دهد، چنانکه آنحضرت پس از آنکه مورد اعتراض طلحه و زبیر قرار گرفت که چرا در امور بدون مشورت ما اقدام مینمائی؟ فرمود:

۹ـ "فَلَمّا اُفضَتْ اِلَیَّ فَنَظَرتُ اِلی کِتابِ اللهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ فَاَمْضَیْتُ ما دَلّانی عَلَیهِ واتَّبَعتُهُ وَلَمْ اَحتَجْ اِلی آرائِکُما فیهِ وَلا رَأیِ غَیرِکُما وَلَو وَقَعَ حُکمٌ لَیسَ فی کِتابِ اللهِ بَیانُهُ وَلا فِی السُّنَّةِ بُرهانُهُ وَاحتَجْتُ اِلَی المُشاوَرَةِ لَشاوَرتُکُما فیهِ" : یعنی چون خلافت به من واگذار شد به کتاب خدا و سنت رسولش نظر افکندم و آنچه را که این دو چیز عزیز بدان دلالت مینمودند به اجرا و امضاء گذاشتم و آنرا پیروی نمودم. در آن امور به رأی شما و غیر شما احتیاج نداشته و ندارم، البته اگر حکمی پیش آمد که در آن در کتاب خدا بیان آن، و در سنت رسول برهان آن نبود و نیاز به مشاوره با شما داشتم در آنصورت با شما مشورت میکنم.

پس بر زمامداران اسلام است که در امور جمهور آنجا که حکم روشن و قانون معیّن نیست با اهل حَلّ و عَقد و دانشمندان متخصص مشورت نمایند و شاید از همین رهگذر موضوع مجلسهای مشورتی و حتی پای شورای فقهی برای تعیین و تطبیق احکام با مقتضیات زمان پیش آید که ما را در این قسمت نظراتی است که در پاره ای از تألیفات خود بدان اشاراتی شده است. و چقدر بجا بود که مدّعیان فقاهت که هریک قلمروی در چهارچوب آرای جداگانه خود در احکام شرعیه برای خود قائلند، مسائل غیر عبادی را در شورای فقهی گذارد، و از آن فتوای واحدی استخراج کرده فئه قلیله شیعه را از این سرگردانی (اختلاف آراء) نجات میدادند و بر طریق توحید و وحدت کلمه ارجاع مینمودند، چنانکه دأب مسلمین صدر اول چنین بود، وچون

باب اجتهاد برای همیشه در شیعه مفتوح است، در هر زمانی فقهاء عالی شأن میتوانند با شورای فقهی، مقتضای زمان را با اوامر و نواهی جاوید ان قرآن رعایت و تطبیق نمایند.

وظیفهٔ دولت در عمران بلاد و آسایش عباد:

نظر به اینکه پروردگار جهان از جمیع آدمیان خصوصاً از مسلمانان آبادانی زمین را خواسته که "**هوَ اَنشأَکُم مِنَ الارْضِ واَستَعمرکُم فیها**"، لذا برنامهٔ اسلام است که همّت بر عمران بلاد اسلامی گمارد، از این جهت که از جملهٔ وظائف مهمهٔ حکومت اسلامی توجه تام و تمام به امر آبادانی کشور است که از آن مملکت آباد و عوائد و خراج عائد خزانه دولت میشود و رعیّت خوشنود و راضی می گردد.

۱ ـ در فرمان مبارک امیرالموءمنین سلام الله علیه به مالک اشتر این فقرات مبارکه دیده میشود، این فرمان و عهدنامه که در نهج البلاغه گرد آورده سید رضی رضوان الله علیه متوفای سال ۴۰۶ آمده است در پاره ای از کلمات مبارکه آن اختلاف است با آنچه در تُحَف العُقول ابو محمد حسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرّانی متوفای قریب ۳۵۰ آمده است و چون موءلف تحف العقول مقدم بر سید رضی و نسخهٔ آن اقدم از نهج البلاغه است لذا فقرات این فرمان را از تحف العقول می آوریم. یادآور است که در صفحه ۹۲ پاره ای از این فرمان را از دعائم الاسلام قاضی نعمان آوریم و در اینجا آنرا از تحف العقول و نهج البلاغه می آوریم بمنظور فائده اعمّ که در آن است چنانکه میفرماید: در ص ۱۳۷ چاپ ۱۳۷۶ طهران

"وتَفَقّدَ ما یُصلِحُ اَهلَ الخَراجِ فَاِنّ فی صَلاحِهِ وصَلاحِهِم صَلاحاً لِمن سِواهم ولاصَلاحَ لِمَنْ سِوا هُم اِلا بِهِم لِاَنّ النّاسَ کُلّهم عیالٌ عَلی الخَراجِ واَهلِهِ فَلیَکُن نَظَرُكَ فی عِمارَةِ الارضِ اَبلَغَ مِنْ نَظَرِكَ فی اِستِجلابِ الخَراجِ فاِن الجَلبَ لا یُدرَكُ اِلا بالعِمارَةِ وَمَنْ طلب الخَراجَ بِغَیرِ عِمارَةٍ اَخرَبَ البِلادَ واَهلَكَ العِبادَ وَلَم یَستَقِم لَه اَمرُهُ اِلا قَلیلاً" فاجْمَعْ اِلیكَ اَهلَ الخَراجِ مِن کُلِّ بُلدانِكَ وَمُرْهُم فَلیُعلِمُوكَ حالَ بِلادِهِم وَما فیه صَلاحُهُم ورَخاءُ جِبایَتِهِم ثُمّ سَلْ عَمّا یَرفَعُ اِلیكَ اَهلُ العِلمِ بِه مِنْ غَیرِهِم، فَاِن کانُوا شَکَوا ثِقلاً اَوعِلّة

مِنْ انْقِطَاعِ شُرْبٍ اَوْ اِحَالَةِ اَرْضٍ اِغْتَمَرَهَا غَرَقٌ اَوْ اَجْحَفَ بِهِمُ الْعَطَشُ اَوْ آفَةٌ خَفَّفْتَ عَنْهُمْ مَا تَرْجُوا اَنْ يَصْلَحَ اللّهُ بِهِ اَمْرَهُمْ وَ اِنْ يَثْقُلُوا مَعُونَةٌ عَلَى الْاِصْلاحِ مَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ بِاَمْوالِهِمْ فَاَكْفِهِمْ مَؤُنَتَهُ فَاِنْ فِي عاقِبَةِ كِفايَتِكَ اِيّاهُمْ صَلاحاً فَلا يَثْقُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفْتَ بِهِ عَنْهُمُ الْمَؤُناتِ فَاِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ لِعِمارَةِ بِلادِكَ وَتَزْيِينِ وِلايَتِكَ مَعَ اقْتِنائِكَ مَوَدَّتَهُمْ وَحُسْنِ نِيّاتِهِمْ وَاسْتِفاضَةِ الْخَيْرِ وَمَا يَسْهُلُ اللّهُ بِهِ مِنْ جَلْبِهِمْ ،تا آنجاكه ميفرمايد فَاِنَّ الْعُمْرانَ مُحْتَمِلٌ ما حَمَّلْتَهُ وَاِنَّما يُؤْتَى الْخَرابُ لِاِعْوازِ اَهْلِها وَاِنَّما يَعُوزُ اَهْلُها لِاِسْرافِ الْوُلاةِ وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقاءِ وَقِلَّةِ اِنْتِفاعِهِمْ بِالْعِبَرِ فَاعْمَلْ فِيما وَلَّيْتَ عَمَلَ مَنْ يُحِبُّ اَنْ يَدَّخِرَ حُسْنَ الثَّناءِ مِنَ الرَّعِيَّةِ وَالْمَثُوبَةَ مِنَ اللّهِ وَالرِّضا مِنَ الاِمامِ وَلاقُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ " :

يعني درحال رسيدگي وجستجوي چيزي باش كه اهل خراج را اصلاح كند زيرا درصلاح خراج واصلاح مأمورين خراج كسان ديگرهم صالح ميشوند و كسان ديگر (افراد رعيت) را نميتوان اصلاح كرد، مگر اهل خراج اصلاح شوند بجهت آنكه تمام مردم عيال ونانخورخراج اند (اراضي زراعتي كشورهاي اسلامي) ونانخور اهل خراج .پس بايد وجهة نظر تو درآبادي زمين هاي زراعتي خيلي بيشتر ورساتر باشد .از نظر تو درگردآوري خراج (ماليات) زيرا اين منظور (جلب خراج) جزبه آباداني دست نميدهدوآن مأموري كه طالب خراج بدون آباداني است كشوررا خراب، و بندگان خدارا هلاك ميكند وكارش استقامت نميگيرد ،مگراندكي ،پس تمام مأمورين ماليات را ازتمام سرزمينهائي كه درقلمرو تواست بسوي خودگردآور وبه آنان دستور ده كه ازاوضاع واحوال بلادقلمرو خودترا آگاه دارندوبتوخبردهندكه در چه صورتي صلاح آنهاست وچگونه ميتوان بجمع آوري ماليات بلادشان اميدوار بود .آنگاه بهمان گزارش آنان اكتفا مكن، بلكه ازغيرايشان، از كسانيكه علم واطلاع ازآن بلاددارندوبتواخبار بلادخودرا ميرسانندنيز پرسش كن، پس اگرازسنگيني بارخراج ،يا علت انقطاع شرب (بعلت خرابي) يا تغييرحاصله در وضع زمين زراعي يا جريان سيل، يا خشك سالي ،يا آفتي آسماني وزميني ،بتوشكايت كردند ،اگربه ايشان تخفيف دادي ،درخراج ، اين تخفيف برتوگران نيايد ،واگرازتو درخواست كردندكه در اصلاح آنچه

خودبدان قدرت مالی دارند از تنقیه قنوات و اصلاح آنها و بستن سد به ایشان کمک کنی، موئنه وهزینه آنرا از ایشان کفایت نما و از هزینهٔ آن مضایقه مکن، زیرا سرانجام این کمک وکفایت تو به ایشان موجب صلاح تو است و نبایداین تحقیقی که تو به ایشان میدهی، و موئنه هائی که بدین منظور صرف میکنی برتو گران آید، زیرا این خود ذخیره ایست که با این عمل کمک تورا بسوی تو برمیگردانند بجهت همان آبادی بلاد قلمرو تو و باعث زینت وآرایش ولایت تو و حکومت تو است. بعلاوه اینکه با این عمل، دوستی و محبت آن مردم را جلب کرده ای، وستایش نیکشان را نسبت بخود فراهم آورده ای، واستفاضه خیر آنها را مالک شده و وسیله آسان کردن خدا بوسیلهٔ آن کمکها از جلب درآمد را باعث شده ای...

همانا که عمران وآبادی کشور تحمل می کند هرچه را تو بدان تحمیل کنی و مسلما "خرابی بلاد به علت احتیاج و نیازمندی مردم آن است ونیازمندی واحتیاج وفقر مردم نیز علتی جز اسراف وولخرجی فرمانداران وسوء ظن شان ببقاء درحوزه مأموریت وکم سود بردن از عبرتها ندارد. پس در قلمرو حکومت خود عمل آن کسی راکن که دوست دارد همواره مورد ستایش نیکوی مردم و مورد پاداش نیک خدا باشد و موجب خوشنودی پیشوای خود باشی. ولاقوّة الا باللّه.

چون در ترجمه این فقرات مبارکه عبارات نهج البلاغه نیز مورد توجه بود، لذا ممکن است تحلیطی درعبارات آمده باشد. در خصوص آبادانی وعمران بلاد وسرزمینهای زراعی واهتمام به عمارت و زراعت علاوه برآنکه هرکه دارای اندک شعوری باشد بدان رغبت دارد و همت میگمارد. آیات شریفه قرآن نیز بصراحت وکنایت اینمنظور را از آدمیان خواسته وانتظار دارد چنانکه درآیه شریفهٔ ۶۱ سوره هود میفرماید: "هو الذی انشأکم من الارض واستعمرکم فیها": یعنی آفرینندهٔ شما همان خدائی است که شما را از زمین پدید آورده وآبادانی وعمارت درآن را از شما خواستار است) وزمین را میراث بندگان شایسته ای میداندکه شایستگی آبادی وعمران آن دارند، چنانکه درسوره الانبیاء آیه ۱۰۵ میفرماید: "ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر انّ الارض یرثها عبادی الصالحون": یعنی

ما درزبوربعدازتوراة توشتیم که زمین را بندگان شایسته من به ارث میبرند) بدیهی است بندگان شایسته آنانی اندکه برای ارث بردن آن یعنی آبادی وعمران شایستگی داشته باشند وبخشش سرزمینی را بربندگان خودمنّت مینهدکه دارای اشجار وانهار و زراعات دانه دار وسبزه های نشاط آور وخوشگوار باشد. چنانکه درسوره الرّحمن آیات ١٠ـ١٢ می ـ فرماید: "وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ،فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ، وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ" :یعنی خداز میز رابرای همه مردم آفرید آن زمینی که درآن میوه ها ونخل خرماهای دارای غلاف است ودارای نباتات دانه دار وپوسته دار وگلهای گوناگون است. (یعنی زمینهای قابل زراعت)

ودرهمین سوره درصفت بهشت میفرماید: "فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ" آیه ۶۶ "فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ" آیه ۶۸: "بهشتهائی است که درآن چشمه های جوشان است. بهشتهائی که درآنها میوه ها وخرماها وانارهاست. پس چنین سرزمینی مطلوب ومحبوب بندگان خداست وباید درصدد آبادی وعُمران آن باشند ونیز پروردگار علّام سرزمین شام را درچند آیه قرآن مبارک خوانده است چون آیه ٧١ و ٨١ سوره الانبیاء ،وآیه ١ سوره الاسراء وآیه ١٣٧ سوره الاعراف ،وسرزمین یمن راکه روزی ازحیث آبادی ونعمت مأمن بوددرآیه ١٨ سوره سَبَأ،مبارک میشماردکه : "وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا ..." پس آن اراضی مقرون ببرکت ومشحون به سعادت است که درآن ازحیث آبادی وعُمران مملواز نعمت وثروت باشد وچنین سرزمینی سرزمین بندگان شایسته خداست چه شغل تمام باکثر انبیاء،نیززراعت بوده است واحادیث واخباری که دراین باب وفضیلت فلاحت آمده است خودمؤیّد این حقیقت است که باید مسلمانان بیش ازهر طائفه وملّتی درصدد آبادانی اراضی اسلامی باشند ودولت وحکومت اسلام نیزباید بدین بزرگ عمارت همت گمارد ووسائل رفاه وآسایش متصدیان امرزراعت راازهرحیث فراهم آورد وما دراینخصوص توضیح وتفصیل بیشتری نمی دهیم ازآنجهت که مطلب ازحیث وضوح وبداهت نیازی بدان ندارد. ولا حَولَ ولا قُوَّةَ الّا بِاللّه.

آزادی عقیده وبیان در دین مبین اسلام:

شریعت مقدسهٔ اسلام که مبدأ ومنبعش از مبدأ آفرینش ومنبع حیات جهان وجود است وذات وحقیقت آن همان فطرت خالص انسان است که پروردگار عالمیان اورا بدان مفطور فرموده است، لذا نعمت آزادی فکر و آزادی عقیده وآزادی بیان ما فی الضمیر را که از حوائج فطری وطبیعی هرموجود ذیشعوری است بدوارزانی داشته است وهرگز تحمیل عقاید و تفتیش آن وجلوگیری از بیان آنچه برضمیر انسان میگذرد نمیکند، بلکه با نهایت صراحت واعلام وابلاغ رسالت عموم کسانیکه طالب حقیقت هستند، ودرقلب وضمیرشان افکاری ازخارج واحساسی ازداخل دست میدهد، و یا سخنانی ازضد ونقیض از این وآن میشنود امر بشنیدن آن می کند وبشارت بگزینش بهترآن میدهدکه : "وفَبَشِّر عِبادِیَ الّذینَ یَستَمِعونَ القَولَ فَیَتَّبِعونَ اَحسَنَهُ اُولئِکَ الّذینَ هَدیهُمُ اللّهُ وَاُولئِکَ هُم اُولُو الاَلباب": یعنی به آن بندگان من که گوش به سخن می دهند وبهترین آنرا پیروی می کنند بشارت ده که آنکسانیندکه خدا ایشان را هدایت کرده است وآنانند صاحبان خردها (مغزها).

ودرسورهٔ یونس آیهٔ ۳۶ میفرماید : "اَفَمَن یَهدی اِلَی الحَقِّ اَحَقُّ اَن یُتَّبَعَ اَمَّن لایَهِدّی اِلّا اَن یُهدی" که خلاصهٔ آیهٔ شریفه اینست که : "اَلحَقُّ اَحَقُّ اَن یُتَّبَع" یعنی تنها حق است که سزاوار است تبعیت شود. ودرآیات ۱۱۱ سورهٔ البقره و۲۴ سوره الانبیاء و۶۴ سوره النمل، و۷۵ سوره القصص به مخالفان خود میفرماید : "قُل هاتُوا بُرهانَکُم" : یعنی حجّت ودلیل خودرابیاورید. وپرواضح است که برای آوردن حجت ودلیل میدانی وسیع از آزادی لازم است تا خصم برهان خودرا بیاورد. پس روح آزادی بیان واداى حجت و آوردن برهان دردین اسلام موّاج است ودرآیاتی که کلمهٔ سلطان است نیز همین معنی جاری است.

ودرفرمایش پیغمبراسلام (ص) آمده است که : "اَلحِکمَةُ ضالَّةُ المُؤمِن یَأخُذُها اَینَما وَجَدَها" : یعنی حکمت گمشدهٔ مؤمن است، هرجا که آنرا یافت اخذ میکند). پس برای یافتن آن آزاد است که به هرسخنی گوش دهد

ولذا باید هرسخنی گفته شود تا شاید در آن گمشده مؤمن یافت شود.

وگفته معصوم است که: "اُنظُر الی ما قالَ ولاتنظُر الی مَن قال": یعنی ببین چه میگوید، و در قید آن مباش که آنرا که میگوید. امّا جای بسی دریغ وفسوس است که این موهبت که خاصهٔ این شریعت است در نتیجه جهل وغفلت مسلمین تا آن حد نایاب و معدوم است که هیچکس را در هر مذهب و ملتی باشد آن جرأت وحُرّیّت نیست که در کشورهای اسلامی بخصوص در ایران سخنی از آزادی بمیان و یا ما فی الضمیری بمیان آورد و همین کیفیت باعث شده است که مردمی دورُو ومنافق و در مقابل حق و باطل بی تفاوت و در کتمان حقایق وچشم پوشی از ظلم و ناروا بدون تأثّر و زود گذر بوُد در نتیجه موجب اشاعه ستم وجهل وخرابی وفساد وخرابی حرث ونسل در بلاد شود و ظلم و زور تا آخرین درجه مجال ظهور یابد!

کسیکه از تاریخ اسلام اطلاع کامل دارد میداند که آزادی بیان و لسان در اسلام تا آن حد است که بسیاری از مخالفان اسلام در همان صدر اول و پس از ظهور پیغمبر بزرگوار آن می آمدند و در مسجد رسول خدا (ص) و با حضور اصحاب ودیگران با پیغمبر خدا احتجاج میکردند و مطالب خود و اشکالات وانکارات خود را بصورتی واضح و روشن بیان میکردند و بدون هیچ بیم وهراس سخنان خود را می گفتند و از رسول خدا (ص) پاسخ مُدلّل می شنیدند، چنانکه احتجاجات آنان با رسول اکرم در کتب معتبره مُدوّن است. واز همه روشن تر آیات شریفه قرآن است که در آنها بیان احتجاجات کفار با آنجناب است چون آیات: "وَقالُوا ما لِهذَا الرَّسُول یَأکُلُ الطَّعامَ وَیَمْشِی فِی الاَسْواقِ لَولا اُنزِلَ عَلیهِ مَلَکٌ. وَقالُوا لَولا اُنزِلَ هذَا القُرانَ عَلی رَجُلٍ مِنَ القَریَتَینِ عَظیم. وَقالُوا لَن نُؤمِنَ لَکَ حَتّی تَفْجُرَ لَنا مِنَ الاَرْضِ یَنبُوعًا" تا آخر آیه قُلْ سُبحانَ رَبّی هَل کُنتُ اِلّا بَشَرًا رَسولاً" وآیه شریفه وضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَنَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحیِ العِظامَ وَهِیَ رَمیمٌ".

واحتجاجات عبدالله بن صوریا یهودی وبزید بن سلام، وعبدالله بن سلام با رسول خدا (ص) که کتب سِیَر واخبار متضمّن بیان آن است. وپس از فوت رسول خدا (ص) باب احتجاج وجدال وگفتگو وسئوال بین مسلمین و کفار همچنان مفتوح بود تا آنگاه که خلافت از بنی امیه به بنی عباس انتقال

یافت وفلسفهٔ یونان بوسیلهٔ حنین بن اسحاق ترجمه شد و بین مردم انتشار یافت بازار جدال و احتجاج گرم شد، چنانکه مجالسی پرشکوه با حضور خلیفه تشکیل می شد و مخالفان اسلام و مدافعان آن با آزادی کامل و صراحت هر چه تمامتر مطالب و اشکالات خود را عنوان و بیان میکردند و با اینکه این چنین مباحث گاهی تزلزل عظیم در بنیان و عقاید و ارکان ایمان پاره ای از افراد مسلمین وارد میکرد و آنان را به اساس معتقدات خود بدبین مینمود و انتظار میرفت که حکومت اسلامی برای دفع چنین بلیه ای به قدرت قاهرهٔ خود با سیف وسنان بچنگ بیان و بنان برآید، لکن وجدان اسلامی و روح آزادی که در تن وجان اسلام است از این عمل مانع می شد. شاهد روشن این مدعی کتب احتجاجاتی است که هم از آن زمان در بین مسلمین باقی مانده است که از آنجمله جلد۴ بحار الانوار، وکتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام است که حاوی احتجاجاتی است که به امر خلیفه ودر حضور او ودر محضر مسلمین احتجاج حضرت رضا وجائلیق ورأس الجالوت وموبد موبدان وسایر روءساء مذاهب وادیان صورت میگرفت. صرفنظر از اینکه این یک حق طبیعی است که هر انسان متفکری باید از آن برخوردار باشد اساساً از آنجائیکه اسلام به پایگاه خدائی و منطق متین وشکست ناپذیر خود مطمئن است هرگز از جولان افکار و اوج اندیشه ها بیمی به خود راه نمیدهد، زیرا الاسلام یعلو ولا یعلی علیه. با اینکه آزادی در اسلام تا حدّ وسعت دارد، اما باید اعتراف کرد که در این زمان که مسلمانان به علت تسلط دشمنان اسلام از حقایق دین و اصول عقاید آن بی اطلاع بوده و اکثر در مطالب دینی تنها مقلد آباء وامهاتند و با شنیدن و دیدن مخالفین خود خصوصاً هرگاه مجهز بعلم و دانش مربوط به آن باشند خود را باخته و یکسره تسلیم مخالف میشوند، شایسته است که دولت اسلامی تا هنگامیکه مسلمانان از طریق علم و فهم به اصول عقاید خود آشنا نشده اند از نشر کتب مخالف جلوگیری نموده، واز ارتباط فرزندان اسلام با کفار تا حدقدرت مانع شود و با همهٔ نیرو و توانائی برای مجهز شدن آنان به عقاید صحیحه برآید و مدارس و مجالس برای این منظور تشکیل دهد و درعین حال آزادی بیان و بنان را تا آنجا که عقل سلیم وطریق مستقیم اجازت میدهد رعایت

نماید.

آنچه تاریخ اسلام حاکی است و وضع موجود نیز شاهد است هرگز دشمنان اسلام و دارندگان عقاید مخالف از طریق علم و منطق نتوانسته اند بر حقایق مسلمه و عقاید محکمه مسلمین فائق آیند و به هر اندازه علم و تجربه پیش رفته است مبانی اسلام در روشنی آن عالی تر و متجلی تر بوده است و اگر می بینیم در پاره ای از میادین جدال کسانی بنمایندگی از طرفداری اسلام در مانده اند عجز شخصی آنان بعلت جهل بر حقایق بوده نه سستی مبنای آن. زیرا بنای اسلام بر حقایق ثابت و مسلم جهان وجود است.

آزادی و تربیت زن در اسلام :

هنگامیکه در ایران سخن از آزادی زنان میرود بلافاصله ذهن شنونده متبادر به موضوع حجاب میشود، زیرا در این کشور آزادی زنان یعنی بی حجابی آنان و گرنه در اسلام با همه بی اعتنائی به حقوق زنان، مسئله آزادی آنها چیزی نبوده است که از آن مطلبی دیگر در ذهن شنونده متبادر شود و واقعاً" آزادی زنان در اسلام معنای صحیحی ندارد. ما نیز در این گفتار نمیخواهیم از موضوع حجاب زن در اسلام گفتگو کنیم، زیرا آن مطلبی است که با بیان آنچه زنان مسلمان در صدر اسلام داشته اند و حوادث عوارضی بر آن پوشانده است معلوم است با ورود در این بحث در اموری که زنان مسلمان خود را موظف به انجام آن می دانستند و عملاً" آنرا انجام میدادند روشن خواهد شد، و با شرح اعمال زنان و شرکت آنان در امور جهاد و غیر آن معلوم میشود که وضع و رفتاری که امروز در تمام کشورهای اسلامی با زنان میشود هرگز منطبق با دستور شرع نیست و از طرفی باید قرار کرد که با کیفیتی که پیش آمده است نمیتوان آن گونه آزادی که زنان در صدر اسلام داشتند بزنان امروزی داد، زیرا محیط بقدری فاسد و خراب است که چنان رفتاری با زنان اسلام و آزادی به آن صورت چون آزادی است که به یک مشت گنجشک بال نگشوده در مقابل گربه های تیز چنگ داده شود! بدیهی است سرنوشت چنین آزادی برای آن گنجشکها چه خواهد بود؟!

البته هرگاه دولت اسلامی موفق به تربیت جامعه ای متدین و پرهیز-

گا رشود و جوّی سالم در نتیجه تسهیل ازدواج و اجرای حدود بوجود آورد آنگاه میتوان حقوق اسلامی زنان را بنحو کامل ادا نمود و به زن آن حق را داد که با مردان در اکثر شئون شرکت کند. علی ایّحال ما در این مختصر اندکی از کیفیت رفتار پیغمبر اسلام و خلفا و اصحاب بزرگوار او و با زنان در صحنهٔ حیات مخصوصاً" در میدان جهاد از تواریخ معتبره می آوریم تا خوانندگان ما خود بخوبی حقیقت امر را دریابند و بدانند که در اسلام زن فقط برای تشکیل حرمسراها نبوده، بلکه وجودی بس مفید بوده که هرگاه علاقه داشته میتوانسته است در مشکلترین حوادث حیات که جنگ و پیکار است شرکت نماید. و اینک چند نمونه :

۱ ــ در جنگ اُحُد هنگامی که شهرت یافت که رسول خدا کشته شده است عایشه با جمعی از زنان برای کسب حقیقت این خبر بیرون آمد تا به مقطع حَرَّه رسید. در آنجا هند دختر عمرو بن حرام را ملاقات کرد که شتری را که شوهرش عمرو بن جموح بر آن سوار است میراند، عایشه از هند (عمه جابر بن عبدالله) پرسید که از پشت سرت چه خبر؟ گفت خبر است زیرا رسول خدا به سلامت است. تا آخر خبر المغازی واقدی صفحهٔ ۲۶۵. و هم این شیر زن است که در جنگ احد پس از شهادت شوهرش و پسرش و برادرش عبدالله جنازهٔ هر سه را بیک شتر بار کرده بدون تأثّر و ناله تا مدفنشان برد.

۲ ــ یکی از زنان معروف اسلام "نسیبه" دختر کعب مشهور به ام عماره است که زنی جنگجو بوده است او و شوهرش و پسرهایش در جنگ اُحُد شرکت کردند، او در اول روز قصدش این بود که مجروحان معرکه را آب دهد، اما در آن روز بمقاتله پرداخت و بگرفتاری سخت مبتلا شد و دوازده جراحت منکرا ز زخم سر نیزه یا ضربت شمشیر یافت.

ام سعد دختر سعد بن ربیع میگوید: روزی من بر نسیبه وارد شدم و گفتم خاله جان، داستان جنگت را در اُحُد بمن خبر ده! گفت: من در اول روز به سوی اُحُد بیرون شدم و مینگریستم که مردم چه میکنند، و با من مشکی بود که در آن آب بود با اینحال به خدمت رسول خدا (ص) رسیدم و او و مسلمانان در حالی بودند که نسیم فتح و ظفر میوزید، اما همینکه مسلمانان شکست خوردند و فرار کردند من خود را برسول خدا رسانیدم و مباشر قتال شدم و ضربات دشمن

را از رسول خدا با شمشیر دفع مینمودم و با تیر کمان خود به دشمنان تیرمی‌افکندم تا اینکه مجروح شدم. ام سعد میگوید من خود آثار جراحت را در گردن نسیبه دیدم که فرورفتگی وشکاف داشت به او گفتم: ای اُمّ عَمّاره چه کسی این ضربات را برتو وارد کرد؟ گفت پسر قمیئه و این درحالی بود که مردم رسول خدا را گذاشته و فرار کرده بودند و ابن قمیئه میگفت مرا به محمد دلالت کنید من نجات نیابم اگر او نجات یابد! دراین هنگام مُصْعَب بن عُمَیْر درمقابل او درآمد و چندنفری هم با او بودند. من نیزدرمیان ایشان بودم، پس این ضربتی که می بینی ابن قمیئه برگردن من زد، من نیز درمقابل ضربت او چندضربت به او زدم، لکن آن دشمن خدا دو زره پوشیده بود.

ام سعد میگوید به اُمّ عَمّاره گفتم: به دستت چه ضربتی رسیده است؟ گفت درروز یَمامه (جنگ مسلمانان بعد از رسول خدا با مُسَیْلِمه کذاب) هنگامیکه اعراب، مسلمانان را مسخره میکردند، وانصار فریاد میزدند: ما را خلاص کنید، من به کمک انصار آمده و با ایشان بودم تا هنگامیکه به حدیقه الموت (باغی که درآن مسیلمه کشته شد) رسیدیم، ساعتی مشغول مقاتله شدیم تا اینکه ابودجانه کشته شد. ابودجانه دردرب باغ کشته شد، امامن داخل باغ شدم و میخواستم دشمن خدا مسیلمه را بکشم که مردی درمقابل من درآمد و ضربتی بردستم زد و آنرا قطع کرد. بخدا سوگند که این پیشآمد مرا از تعقیب مُسَیْلِمه باز نداشت تا اینکه برآن خبیث درآمدم درحالیکه کشته شده بود و پسرم عبدالله بن زید المازنی شمشیر خود را با لباسهای خود پاک میکرد گفتم که تو او را کشتی؟ گفت آری. پس سجده شکر بجای آوردم.

۳ ـ حمزة بن سعید از جده‌ء خود حدیث میکند که درجنگ احد صبا ضربوده و تشنگان را آب میداد میگفت که از پیغمبر خدا شنیدم که می فرمود "لَمَقَامُ نُسَیْبَه بِنْتِ الکَعَب خَیْرٌ مِنْ مَقامِ فُلان وَفُلان" : یعنی منزلت و مقام نسیبه دختر کعب خیلی بهتر از مقام فلان وفلان است، زیرا پیغمبر خدا (ص) نسیبه را میدید که چگونه درآن میدان شدیدترین قتالها را میکند درحالی که لباسش را برکمرش بسته بود تا آنکه سیزده جراحت برداشت و هنگامیکه

نسیبه وفات میبافت من از کسانی بودم که او را غسل می دادند. من جراحتهای او را شمردم دیدم که سیزده جراحت منکر داشت. جده من میگفت: که گوئی می نکرم که ابن قمیئه ضربت بر گردن نسیبه میزند و بزرگترین زخم خود را یکسال مدا وا میکرد. آنگاه منادی پیغمبر ندا کرد که مسلمانان با همان حال مجروح برای جنگ حمراء الاسد حاضر شوند. نسیبه لباسهای خود را تا میتوانست روی زخمهای خود بسته بود که جلوگیری از ریزش خون کند و با اردوی رسول الله حرکت کرد، ما یکشب در حمراء توقف کردیم در حالیکه نسیبه جراحتهای خود را پارچه گرم می نهاد همینکه صبح کردیم، رسول خدا از حمراء الاسد مراجعت فرمود هنوز بخانه خود نرسیده بود که دنبال عبدالله بن کعب المازنی شوهر نسیبه فرستاد و از حال او پرسش نمود، عبدالله بسوی رسول خدا برگشت و خبر سلامتی نسیبه را داد، رسول خدا بسلامتی او بسی مسرور شد.

داستان شرکت نسیبه در قتال با دشمنان اسلام در کتب معتبره و از جمله در المغازی واقدی صفحه ۲۶۵ بعد آمده است که ما بهمین اندازه اکتفا مینمائیم و اضافه میکنیم که رسول خدا (ص) فداکاری این زن شجاع با ایمان را چنین بیان میکند و میفرماید: "ما اَلتَفَتُّ یَمیناً ولاشمالاً" اِلاّ وَاَنا اَراها تُقاتِلُ دونی": یعنی من هرگاه به چپ و راست خود مینگریستم نسیبه را میدیدم که در مقابل من از من دفاع میکند و بمبارزه مشغول است.

نسیبه از زنان فقیه در دین بوده که از رسول خدا احادیثی روایت کرده و با آنحضرت دو بیعت نموده و در جنگهای اُحُد وَحُدَیْبِیَّه و خیبر و فتح مکه با رسول خدا شرکت داشته و اخیراً" در زمان ابو بکر در جنگ یمامه شرکت نموده است چنانکه گذشت.

۴ ـ از جمله زنانی که در صدر اسلام با رسول خدا در حروب و غزوات شرکت داشته صفیّه دختر عبدالمطلب عمّه رسول الله است که با آنحضرت بیعت کرده و بمدینه مهاجرت نموده. وی مادر زُبیر ابن العوّام است. او نیز در غزوه احد شرکت داشت و هنگامیکه مسلمانان شکست خوردند از جای برخاسته و با نیزه ای که در دست داشت به کارزار پرداخت و مسلمانانی را که می‌گریختند مورد ملامت قرار داده میگفت: "اِنْهَزَمتُم عن رسول الله (ص)؟!

ونیز درغزوه خندق هنگامیکه رسول خدا برای قتال خارج می شد، ازواج خود و زنان مسلمان را در خانه حسان بن ثابت شاعر معروف گذاشت، اما همینکه یهودی‌ای قصد آنها کرد صفیه به حسان گفت: چون مسلمانان مشغول جنگ با دشمنان هستند و نمیتوانند از ما دفاع نمایند تو بر و این یهودی را بکش، اما حسان عذرخواست و گفت من مرد این کار نیستم! صفیه خود برخاسته و عمودی برداشت و بر سر یهودی نواخت و به حسان گفت حال برو او را مسلوب کن (لباسهای او را بکن) حسان که از این کار هم ترس داشت گفت مرا بلباس او حاجتی نیست ای دختر عبدالمطلب! صفیه در جنگ خیبر نیز شرکت کرد و عمر در دیوان خود برای صفیه شش هزار درهم مقرر داشت. صفیه در زمان خلافت عمر در سال بیستم هجرت فوت کرد، در حالیکه هفتاد و سه ساله بود.

۵ـ دیگر از زنان صحابیه که با رسول خدا در جنگها شرکت میکردند حمنه بنت جحش خواهر زینب بنت جحش زوج رسول الله است.

۶ـ از جمله زنان مجاهد که در بیشتر غزوات رسول الله حاضر و به مداوای مجروحان مشغول بود، لیلی غفاریه است که شرح آن در کتب اصحاب رسول الله چون استیعاب و اسدالغابه و امثال آن آمده است.

۷ـ امیه بن قیس الغفاری: در سیره ابن هشام جلد ۳ صفحه ۳۳۵، و المغازی واقدی جلد ۲ صفحه ۶۸۵ و سایر کتب معتبره آمده است که امیه بنت قیس بن ابی الصعب الغفاریه گفت: من با گروهی از زنان بنی غفار به خدمت رسول خدا (ص) رسیدیم و عرض کردیم یا رسول الله ما میخواهیم در این جنگی (جنگ خیبر) که تو متوجهی با جنابت بیرون آئیم و به مداوای مجروحان و کمک مسلمانان تا حد قدرت خود بپردازیم. رسول خدا (ص) فرمود علی برکة الله (به امید خدا) امیه گفت ما زنان با رسول خدا (ص) بیرون شدیم در حالیکه من دختری بودم نوجوان (به سن سیزده ببالا) پس رسول خدا (ص) مرا ردیف خود کرد بر پشت مرکب سواری خود، پس صبح هنگام در خیبر فرود آمد و شتر سواری خود را خوابانید من که پشت سر رسول خدا سوار بر شتر بودم احساس کردم که بر پالان شتر خونی از من رفته است. و این اولین حیضی بودم که من بدان حائض شدم، پس خود را بطرف ناقه درهم

کشیدم وشرمزده شدم ،همینکه رسول خدا احساس کرد که من خجل زده ام وخون را دید فرمود :شاید خون دیدی؟ گفتم :آری .فرمود :خودت را و پای که آلوده شوی ،سپس مقداری با ظرف آب برداشته و در آن اندکی نمک بریز وجُل شتر را بوسیلهٔ آن بشوی آنگاه برگرد .من نیز چنین کردم ،همینکه خیبر را خدا بر مسلمین گشود .پیغمبر خدا مقداری از غنائم جنگ بما مرحمت فرمود اما سهم جنگجویان نداد ،از آنجمله این گردن بندرا که در گردن من می‌بینی بمن عطا فرمود ،وخود بدست مبارک بگردن من آویخت .به خدا سوگند که هرگز آن را از خود جدا نمیکنم .این گردن بند در گردن امیه بود تا هنگامیکه وفات کرد ووصیت کرد که آنرا با او دفن کنند .

در پاره‌ای از تواریخ است که دختران بنی غفار که با رسول خدا بودند شانزده نفر بودند .

۸ ـ طبق روایت واقدی صفحه ۶۸۷ از جمله زنانی که با رسول خدا (ص) در جنگ خیبر بود و مداوای مجروحین کرد ،به مسلمانان کمک میکرد ، ام سنان اسلمیه بود که خود میگوید :همینکه رسول خدا اراده‌ٔ جنگ خیبر کرد من بحضورش آمده عرض کردم یا رسول الله در این جنگی که میروی من هم با تو میآیم تا سقائی کنم و بیماران مداوا و مجروحان را زخم بندی کرده واگر بیمار و مجروحی نبود بُنه پا باشم .رسول خدا فرمود :عَلٰی بَرَکَةِ الله بیرون بیا و تو رفقائی از خویشانت داری که من بدیشان اذن خروج دادم ،اگر میخواهی با خویشان خود باش و اگر میخواهی با ما باش .گفتم :میخواهم با شما باشم .فرمود :پس همراه با ام‌سلمه زوج من باش .من هم با ام سلمه بودم تا آخر داستان . . .

ما اگر میخواستیم داستان زنانی که با پیغمبر آخر الزمان در جنگها وغزوات وسایر امور شرکت کردند بیاوریم سخن بدرازا میکشید ولازمه اش تألیف کتابی قطور بود ،لذا بهمین اندازه اکتفا کردیم تا معلوم شود که وضعی که اکنون زنان ما دارند هرگز منطبق با آنچه اسلام در بارهٔ آنان خواسته نیست وحجابی که آنان را از بسیاری از وظائف دینی بازداشته حجاب اسلامی نیست .آری اسلام با اختلاط زنان و مردان خصوصاً" بصورتی که امروز در بین مسلمین شایع است موافق نیست چه حقیقت حجاب اسلامی آنست

که زنان را نگذارد که العوبه و بازیچه هواهای نفسانی و هوسهای شیطانی مردان گردند با این کیفیتی که از تجمل غرب زدگی بهره ایشان شده است، اما در عین حال مسئولیت اکثر امور اجتماعی و اسلامی را برعهدهٔ ایشان نیز گذاشته است .

دخالت و شرکت زنان در امور اجتماعی مخصوصاً "در جهاد و دفاع در صدر اسلام بقدری روشن و مسلم است که بر اهل اطلاع از تواریخ و سیر پوشیده نیست. نه تنها در زمان رسول خدا، بلکه در زمان خلفا نیز این سیرهٔ مرضیه معمول بوده است چون شرکت زنان در زمان عمر در جنگهای شامات، و همچنین در زمان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات اله علیه در جنگ جمل که بعد از خاتمه جنگ، آنحضرت عایشه را با چهل تن از زنان جوان که مسلّح به سیف و سنان بودند به همراهی عایشه تا مدینه امر فرمود . و همچنین شرکت بانوان رشید و شجاعی که در جنگ صِفّین همراه برادران مجاهد خویش در حرب معاویه بن ابوسفیان و لشکر او شرکت داشتند و مباشر تهییج و تشویق و حتی ضرب و قتل می شدند که ما شرح آنرا در پاره ای از آثار خود آورده ایم .و در اینجا فقط یکی دو مورد از شاهکارهای زنان مسلمان در امور اجتماعی و جهادی اسلام بمیان میآوریم تا دانسته شود فرق اسلام فعلی با اسلام مسلمانان صدر اول چه بوده است و حدیث مفصل آنرا از این مجمل بدست آوریم :

در تمام کتب تواریخ و سِیَر از المغازی و فتوح الشام واقدی متوفای ۲۰۷ که ظاهراً "اقدم تواریخ اسلامی است تا ناسخ التواریخ دورهٔ ناصری این واقعات تاریخی آمده است از آنجمله در زمان خلافت ابوبکر سال یازدهم هجرت که فتوحات اسلامی از جمله شهرهای شام شروع شد، در زمانی که لشکر اسلام در پیرامون شهر اجنادین مشغول نبرد بود ، در جنگی یکی از سران و دلیران اسلام بنام ضَرار بن اَزْوَر به اسارت لشکر کفار در آمد و سپاه اسلام بقائدی خالد بن ولید و سرداری رافع بن عُمَیره در صدد نجات ضرار بر آمدند و میَسَر بن مَسروق عَبَسَی با هزار و پانصد مرد جنگی بدین مهم مأموریت یافتند .در این هنگام میسره بن مسروق سواری را نگریست که بر اسب کُمَیت نشسته و نیزه ای در از بدست گرفته و بدن خویش را به لباسی

سپاه جنگی پوشانده ودستاری سرخ برمیان بسته واز تمامی اعضاء او جز چشمهایش دیدار نبود ،وچنانکه واقدی در فتوح الشام صفحه ۲۴ آورده است "فارسٌ علی فرسٍ طویلٍ وبیده رمحٌ طویلٌ وهولایُبین منه الاّ الحدق، و الفروسیة تلوحُ من شمائله وعلیه ثیابٌ سودٌ وقد تظاهربها من فوق لامته وقد حزم وسطه بعمامةٍ خضراء وسحبها علی صدره ومن ورائه وقد سبق امام الناس کانه نارٌ..." :مانند برق جهنده از پیش روی مسلمانان نبرد میکرد وکسی اورا نمیشناخت .خالد گفت این سوارکیست که عجیب جنگجوی دلیری است ورافع بن عمیره نیز میدید که سواری چون شراره نارخویشتن را برسپاه کفار زده وچندین تن را کشت وصفوف کفر را برهم درید ودرمیان لشکرروم مدتی ناپدید گشت وچون ظاهر شد تمام لباس او از بس از سپاهیان کشته بود بخون آغشته بود .رافع که خیال میکرد شاید این سوار با این وقار خالدبن ولید باشد چه در میان اردوی اسلام از جز وی چنین انتظاری نمیرفت ،اما ناگاه خالد را دید که از سوی دیگر مشغول رزم است ،لذا از او پرسید که این سوارکیست که از پیش روی لشکر چنین کارزار میکند وبدون هیچ بیم واندیشه از در باختن جان وخشتی ندارد؟ خالد گفت من نیز در اندیشه ام که این چه کسی است وشجاعت او مرا بنظر عجیب می آید .بالجمله خالد ورافع هریک از سوئی به رزم در افکندند واز آن سوار را دیدند که چون برق خاطف بریمین وشمال میتاخت ومرد ومرکب بخاک می انداخت خالد راه باو نزدیک کرده فریاد زد که ای سوار کیستی؟ واز کجائی؟ لیکن سوار که گرم کارزار بود جوابی نداد ،لذا مسلمانان اورا بباد ملامت گرفتند که فرمانده لشکر اسلام از تو پرسش میکند واورا پاسخ ده ونقاب از چهره برگیر تا ترا شناخته محترمت داریم ،وخالد نیز خود نزدیک شده از وی خواست که روی خود را از ما مپوش وخود را معرفی کن تا ترا بشناسیم در اینوقت بناچار به سخن در آمده وگفت مرا شرم می آمد که خود را معرفی کنم چون زنی دلسوخته وبه غم اندرم .من خَوْلَه دختر اَزْوَر وخواهر ضرارم ، چون برادرم اسیر وگرفتار شد ،لذا برای نجات او آمده ام تا بدو دست یابم .خالد که این بشنید بگریست وگفت من با تمام لشکر بجنگ اندریم تا برادرت را نجات دهیم .خوله گفت من همچنان از پیش روی لشکر به

رزم مشغول خواهم بود. تا آخر داستان نجات ضرار که طالبین آن می‌توانند بکتب تواریخ و اخبار مراجعه نمایند.

و در همین جنگ است که همین خوله با سی نفر از زنان مبارزی که در لشکر اسلام بودند اسیر پطرس برادر برلس فرماندار اجنادین میشوند و چون خوله از لحاظ منظر و طراوت رخسار بی نظیر بود پطرس طمع می بندد که او را بهمسری خود درآورد، و همچنین سایر زنان مسلمان از قبائل حمیر مورد طمع سران لشکر روم قرار میگیرند، اما با طرحی که خوله پیشنهاد مینماید این سی تن زن با عمود خیمه ای که در آن اسیر بودند و کندن میخهای آن در هنگام سختی بجنگ مبادرت مینمایند و چون لشکر اسلام در جستجوی ایشان بودند در هنگامیکه صدای تکبیر و تهلیل آنان بلند بود خالد بن ولید با لشکر در رسید و خوله را با زنان دیگر نجات داد که شرح مفصل آن در کتب سیر و تواریخ آمده و خوشبختانه تاریخ اسلام از این قبیل وقایع را بسیار و بیش از حد شمار متضمن است.

و داستان زنانی که بعد از صلح امام حسن با معاویه مورد بغض و عناد پسر هند جگرخوار شدند، زیرا در میدان صفین چون شیر مردان دلیرانه کارزار بودند آنان را بوسیلهٔ فرمانداران خود خواستار شد تا در ملأ عام ایشان را خوار و بیمقدار نماید، لکن قدرت ایمان و صلابت یزدانی آن زنان پسر ابوسفیان را آنچنان واله و مبهوت کرد که نه تنها از خواستن ایشان پشیمان شد، بلکه تا پایان عمر خود را در مقابل آنان خائب و خاسر می‌دانست. برای دریافت این واقعیت بکتب تواریخ مخصوصا "عقد الفرید ابن عبدربه اندلسی مراجعه نمائید.

مقصود ما از این تفصیل، شرح و تعریف تربیت اسلامی زنان است که هرگاه در جوّ اسلامی بار آیند منشأ چه سعادتی خواهند بود.



تفاوت اعمال وخوف وضایع را درمساوات اسلامی چه حال است؟

یکی از مسائل مشکله ای که امروز برا کثر مسلمانان مجهول است اینست که چون اسلام مدعی است که در آن در تمام مسائل اجتماعی مساوات است واصولاً" اسلام یک آئین بی طبقه است وهیچ امتیازی درامور مادی بین افرادنیست وهمهٔ مردم درهمهٔ اموریکسانند .درچنین صورت پس مسئلهٔ تفاوت استعدادها وحرفه ها وشغلها ومقامها ومنصب ها ودرجات چه میشود؟ واینگونه امتیازات که طبیعتاً" دربین تمام رژیمها وسیستمهای حکومتی واجتماعات وجوددارد وحتیٰ مرامهای کمونیستی وسوسیالیستی آنها را رعایت میکنند.دراجتماع مسلمین،ودرحکومت صحیح اسلامی به چه صورت وکیفیت حل میشود؟ مثلاً" آیا دراجتماع مسلمین یکنفرمهندس و مخترع وطبیب با یکنفرکارگرساده یا چوپان درمزدومعاش مساویند ؟ یک فرماندهٔ سپاه یا فرماندارشهریا یک سربازساده ویک رفته گر شهرداری دریک درجه اند؟ ویک میلیاردرثروتمندغنی با یک فقیر بینوا چگونه دریک وضع وحال زندگی می کنند؟ اساس این ادعا را چگونه باورمیتوان کرد ،درحالیکه این ادعا که مسلمانان درتمام این امور با یکدیگریکسانند ،ادعائی است بی اساس وخالی ازحقیقت که شواهد بسیاری برکذب آن دلالت دارد :اولاً" درطبیعت بشری وجودچنین وضع و حالتی غیرممکن است،زیرا خلقت انسانی وفطرت اوگواهی می دهد که طبایع ونفوس متفاوتندونظام اجتماع نیزاقتضای چنین تفاوتی را دارد ووضع اجتماعی تمام جوامع بشری بدین حقیقت گواه است .

ثانیاً":تاریخ جهان،وحتی تاریخ خودمسلمانان گواه صادقی بر خلاف آن است وحتی آیاتی چون آیهٔ ۳۲ سوره الزخرف:"أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا "سُخْرِيًّا" وَرَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ" :

یعنی آیا آنان(کفارقریش)رحمت پروردگارترا تقسیم می کنند ؟! (یعنی آیا تقسیم‌بندی امرنبوت با ایشان است) ،درحالیکه در همین زندگانی دنیائی وسائل معاش آنها را ما تقسیم‌کرده ایم وپاره‌ای رابالاتر برپاره ای دیگردردرجات زندگی و روزی رفعت داده ایم تا بعض آنان

بعض دیگر را بکار گیرند و البته رحمت پروردگارت و بهتر است از آنچه اینان جمع آوری می کنند)، که در این آیه صراحت دارد که تقسیم بندی وسائل معیشت در دست خدا بوده و از همین جهت پاره ای بر پاره ء دیگر تفوّق حاصل کرده اند و از همین رهگذر یکدیگر را بکارهای مورد احتیاج خود بکارگری گرفته اند.

۲ ـ و همچنین در آیه ء ۱۶۵ سوره الانعام میفرماید: "وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلائِفَ الأَرضِ وَرَفَعَ بَعضَكُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فيما آتاكُمْ" یعنی او خدائی است که شما را جانشینان گذشتگان در روی زمین گردانید و پاره ای را بر پاره ء دیگر به درجاتی رفعت داد تا شما را بدانچه داده است بیازماید) که معلوم میدارد ترفیع درجات پاره ای از آدمیان بر پاره ء دیگر از جانب خداست ولذا این یک سنّت از سنتهای الهی است. "وَلا تَجِدُ لِسُنَّةِ اللّه تَبديلاً". پس مقام و درجات برتری، تقدیری الهی است و از همین رهگذر امتیازات دگر از بسط عیش و رفاه معیشت پدید می آید، یعنی بازتاب و عکس العمل رفع درجات بعض بر بعض دیگر تفاوت معیشت در سخت وسست آنهاست.

۳ ـ در سوره الاسراء آیه ء ۳۰ میفرماید: "اِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزقَ لِمَنْ يَشاءُ وَيَقْدِرُ اِنَّهُ كانَ بِعِبادِهِ خَبيراً بَصيراً" :یعنی همانا پروردگارت روزی را بهرکه خواهد گسترش داده یا تنگ میگیرد، همانا وبه بندگان خود بسیار آگاه و بینا هست) که در این آیهٔ به روشنی می رساند که تنگ وفراخی معیشت که در بندگان خدا موجود است بدست پروردگار آنهاست.

۴ ـ و در سوره ء النّحل آیه ء ۷۱ میفرماید: "وَاللّهُ فَضَّلَ بَعضَكُم عَلى بَعضٍ فِي الرِّزقِ فَمَا الَّذينَ فُضِّلوا بِرادّي رِزقِهِم عَلى ما مَلَكَتْ اَيْمانُهُم فَهُمْ فيهِ سَواءٌ" :یعنی، وخداست که پاره ای از شما را بر پاره ء دیگر در روزی و معاش زندگی فزونی بخشید، پس کسانیکه در این قسمت برتری داده شدند روزی خودرا بر بردگان خود در نمیکنند تا در این مورد یکسان باشند که تفاوت خواجه و برده را بتقدیر الهی حواله وبیان میکند.

۵ ـ و در آیات دیگر چون آیه ء ۸۲ سوره ء القصص و آیه ء ۶۲ سوره ء العنکبوت و ۳۷ سوره الروم و ۳۶ و ۳۹ سوره ء السبأ این آیه ء شریفه " اَللّهُ

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَيَقْدِر "را با اندک تفاوت تکرار می‌فرماید که معنی تمام آن آیات اینستکه :تنها خداست که روزی را به هر یک از بندگانش که بخواهد گسترش میدهد یا تنگ میگیرد) .پس هرگاه چنین باشد که بسط وقبض روزی به دست خدا باشد وچنانکه می بینیم در عالم خارج ما ،نیز این حقیقت با تمام معنی ظاهر ولائح است که کوتاه و بلندی وعزت وذلت، وفقر وغنا تفاوتها واختلافهای بسی روشنی است که وجود دارد پس معنی مساوات وبی طبقه گی وعدم امتیازات که در اسلام ادعا میشود چه چیز است ؟

در پاسخ این سئوال و ردّ این اشکال گفته میشود :مساوات و نبودن طبقات وعدم امتیازات که در اسلام است در یکسان بودن افراد در مقابل قانون وپیشگاه عدل و دربرابر حقوق اجتماعی است که جوامع قبل از اسلام فاقد آن بود ،اما تفاوت افراد در استعداد وهوش ونبوغ که موجد و موجب آثاری می شود که قهراً وطبعاً اشخاص را از یکدیگر امتیاز میدهد عواملی است که نیمشود ونباید آنرا در حد متساوی بین افراد متوقف ویکسان داشت وهرگز اسلام وهر دینی نمی خواهد ونمیتواند که بر خلاف طبیعت وفطرت عمل کند .واما آیاتی که در فوق آورده شد مقصود از آن استثمار وبهره کشی اقویا از ضعفا نیست که آنان دیگران را به سود خویش بکار گیرند وخود به بهره وری ونتیجه گیری زحمات ایشان بپردازند ، بلکه مقصود ومفهوم آیه سوره ٔ زخرف آنست که تقسیم معیشت در زندگی دنیا وبالا وپائین بودن درجات در دست خداست واینکه هرکدام در کار دیگری است وهرکس علاقمند ومشغول کاری است نیز از تقدیرات الهی است وچنانکه میدانیم نظام احسن حیات نیز در همین تفاوت درجات است واساسا "اختلاف اقالیم وبلاد وطبایع ومواد واهالی وعبادات ستدعای چنین حالات است وچون قهرا "چنین کیفیاتی در بین ابناء بشر است و موجب پیدایش خیر وشر ،ولذا آیه ٔ ۱۶۵ سوره الانعام نیز همین تفاوت درجات را وسیله آزمایش وامتحان خالق البریات در آنچه عطا فرموده است میشمارد وآیات دیگر نیز مُبیّن این حقیقت است که تنگ وگشادی روزی هرفردی بدست پروردگار است که خود واقعیتی است مشهود که

کوچکی وبزرگی وسیاهی وسفیدی وسفیهی وزیرکی وحتی فقروغنا در کم وزیاد بودن آن اثری ندارد وآنچه را میزبان ازلی وخوانسالار الهی درسفرهٔ تقدیر وتقسیم میهمانان آفرینش نهاده بهیچ صورت وکیفیت نمیتوان تغییرداد وکمی را زیاد ، یا زیادی را کم نهاد ، وهرمرزوقی همان را خواهدخورد که مُقدّر ازلی درخوان نعمت سهمش گذاشت حال کم باشد یا زیاد!
زیرا اولاً اختلاف آب وهوا ومزارع ومراتع واراضی وصحاری وانهار وآثار که بهرصورت خالی ازسکنه نخواهدبود این تفاوت را بوجود می آورد . ثانیاً همان سکنه هرنقطه نیزبا تفاوت فقروغنا بازهم چنین نیست که هرغنی بیشتروبهتر ازفقیر ازروزی مُقَدّربهره ورگردد وهرکسی را روزیِ خاص مُقَدّر است چه بسیار ازفقرا که دررزق وتمتع افضل ازاغنیا هستند ، وچه بسیار از اغنیا که آرزوی زندگی فقرا میکنند وبهرحال روزی در دست خداست . اما تفاوت افراد ازحرفه ها وصنایعی که مستلزم کار آموزی و کسب واخذ علومی فوق العاده است گرفتن مزد متفاوت در آن اعمال حرام نیست هرگاه رعایت انصاف وعدالت شود ، الا اینکه دراین امور تفاخر وتکاثر وثروت اندوزی وشخصیت فروشی وتجمّل وتعیّن وکبرونازبه دیگران مذموم بلکه حرام است .

درجامعهٔ اسلامی جمع آوری مال از راه حلال برای نفقهٔ اهل وعیال واجب است اما ذخیرهٔ مال وفروختن جاه وجلال بوسیلهٔ آن جایز نیست و هیچ مسلمانی چنین هدفی را دنبال نمیکند . گرچه درمدینهٔ اسلام جمع ثروت وتمکن مکنت از راه حلال ازمبلغی معلوم که دراحادیث اسلامی تعیین شده تجاوز نخواهد کرد ، اما هرگاه از آن حد نیز گذشت وحکومت اسلامی نیز از آن غافل گشت باری بحدّی نمیرسد که قارون وفرعون بپرورد! واگردرتاریخ اسلام درخلافت خلیفهٔ سوم پاره ای ازمسلمانان را می بینیم که شماره درهم ودینار وضیاع وعقارشان ازچندین هزار هم تجاوز کرد بدون شک علّتش عدم رعایت قانون اسلام بود وهرگز آن پیشآمد را نمیتوان میزان ومعیار اعمال وکردار اسلامی دانست . صرفنظر از اینکه آن ثروت ومکنت از طریق کسب وکار وحرفه وهنر عاید ثروت اندوزان آن روز چون زیدبن ثابت وعبدالرحمن عوف وطلحه وزبیر از راه مهندسی

وطب واختراع واکتشاف نشده بود، بلکه سیلی مالی ناگهانی از غنائم جنگی بود که در اثر فتوحات اسلامی عائد بیت المال شده بود، و حاشیه نشینان دستگاه خلافت آنرا چون ارث پدر تقسیم و هدر میکردند بدون رعایت قانون اسلام. پس تاریخ اسلام و عمل اغنیای اصحاب را نمیتوان ملاک و میزان قانون قرآن گرفت و برفرق قرآنیان کوبید!

در نظر قرآن جمع ثروت و ذخیره نمودن مال را از همان آیاتی که در ابتدای بعثت و صدر نبوّت نازل گشت میتوان بدست آورد و ما آن آیات بابرکات را درکتاب زکاة خود از صفحه ۴۹ تا صفحه ۶۰ آورده ایم که در اولین سوره نازله بر پیغمبر اسلام تا سی و چهارمین سوره به ترتیب و توالی، ثروت اندوزان را مورد ملامت و تهدید و بیم و انذار به هلاکت و عذاب شدید مینماید و مال و منال را جز در انفاق به اهل و عیال و استرضای خدای متعال در بذل آن در جهاد و قتال و اطعام و انعام به فقرا و ایتام اطفال بقیه را وزر و وبال و جهیم و انکال (اوزار و اثقال بر مال اندوزان حتمال میداند. و آیات نازله در این باب را از سور مکیه و مدینه تا مقداری جمع آوری و در آن کتاب آماده کرده ایم که طالبین می توانند رجوع نمایند.

اساساً اموال در دنیا جز برای رفع حوائج طبیعی نیست که عبارتست از مأکول و مشروب و ملبوس و منکوح و مسکن که اسلام این حوائج را در حد اقل و اوسط کافی می داند و هرگز متاع و لذائذ دنیا را شایسته هدف و همت مسلمان قرار نمیدهد تا هنر و کمال را در آن بجوید. مسلمان در حالیکه خود را برای فراگرفتن تمام علوم و فنون آماده کرده و هرفنّی را که بپسندد آنرا اخذ و پیشه میکنند، اما در آن حال هرگز مال و جاه دنیا را مقصد همت نمیگیرد، بلکه رضای پروردگار سبحان که مآل جهت و رضوان الهی است هدف اوست، مسلمان در روشنائی نور ایمان این حقیقت راشناخته است که دنیا و لذات آن نمیتواند مُزد اعمال و اندیشهٔ انسان باشد و اجرت اختراع و اکتشاف او باشد و هر هدفی جز رضای خدا و لقاء او کوچکتر از آن است که وجهه همت آدمی باشد. لذا تمام هنرها را برای جلب رضایت معشوق حقیقی خویش فرا میگیرد و آنرا در همان هدف بکار میبرد تا در

روی لقاء پروردگار بزرگترین اجر و مزد را دریافت دارد، چه هم عقل و هم تجربه ثابت کرده است که هیچ آرزو و آیه و محبوب و معشوقی نمی تواند دل آدمی را سیر کند جز رضای خدا که "اَلاٰ بِذِکْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُ الْقُلُوب". پس در کشور فضیلت پرور اسلام هدف و مقصد از هنر و کمال، جستجوی رضای خلاق متعال است و این مهیّج ترین انگیزه و بهترین شوق برای تحصیل هر هنر و اکتشاف و اختراع و هر کشف مفیدی است، و مُثلاً "هرگاه در این زمان مهمترین اختراع و اکتشاف را دست یابی به نیروی برق بدانیم و مُکمّل این کشف و اختراع را اِدیسون بشناسیم، آیا این مرد از این اکتشاف بزرگ چه بهره ای برده است که شایسته این اختراع عجیب باشد، از نازو نعمت و جاه و شهرت دنیا چه قدر عائد وشده وچه اندازه میتوانست ببرد که مزد این عمل بزرگ را دریابد؟ مسلما" خیلی کم، بلکه هیچ!، زیرا او یک بدن معمولی بیش نداشت که با چند لقمه غذا سیر میشد و با چند متر پارچه پوشانیده و با یک جفت غریزه جنسیش تسکین، و با یک اطاق حاجت سکنایش تأمین. این از حیث معیشت مادیش که هر انسان معمولی بدان دست دارد و از حیث شهرت معنویش اگر تماماً جهانیان به ستایش او مشغول و با ذکر نامش به او درود فرستند چه چیز عائد و میشود؟ اما هرگاه از این عمل، قصد و نیت او رضای پروردگار و لقای او در دارالقرار باشد با آنچه خدا در آن جهان برای بندگان خود آماده نموده است و آن جهان ذات بهره بردار ی که برای صالحان در آن عالم مهیا داشته است میتواند عالیترین مُزد و بزرگترین پاداش را از آفریدگار جهان دریافت کند، پس هرگاه مسلمان بتمام لوازم مسلمانی مجهّز شود به علم و عرفان به درجه ایمان نائل آید در آنصورت همه علوم و فنون مفیده را برای احراز عالیترین درجه قرب خداوندی فرا میگیرد و آنرا وسیله تقرب و تعالی در دربار خدای ذوالجلال میکند، نه کسب ثروت و مال مقرون بفناء و زوالِ دنیای پر ضجرت و ملال و اگر امروز در میان مسلمانان چنین رجالی را نمی بینیم و شاید در تاریخ اسلام هم به شرح حال چنین افرادی کمتر بر میخوریم علتش آنست که هنوز احکام اسلام بمرحله اجرا در نیامده و قوانین آن با ضوابط و شرایطش پیاده نگشته است. و امید میرود که نهضتی که در بین مسلمین پیدا شده

وبا جنبش وکوششی که درطریق اسلام پدیدار است درنتیجه اجرای اوامر قرآن این منظور درمیان مسلمانان آشکار گشته آثار فراوانی از آن دیده شود.

یادآوری لازم:

درصفحات ۱۴۳ و ۱۴۴ گذشته به ترور موءلف درشب بیستم ماه رمضان سال جاری اشارتی رفت اینک باید دید علت حقیقی این عمل که متأسفانه تاکنون عاملان آن شناخته نشده اند چیست؟ آنچه این بنده برخود گمان میبرد انگیزه این عمل هیچیک از خصومتهای مادی ازحیث منازعات مالی ومخاصمات قبائلی ومسائل ناموسی ومنافسات سالوسی وامثال آن وجود ندارد، چه بحمدالله تعالی درمدت عمرخود از چنین خصائل رذائل بری بوده ام ودراین طرق قدمی نپیموده ام، آنچه گمانم تا مرز یقین است اینست که مرتکبین این جنایت را یک انگیزه بیش نیست و آن اینست که: قریب سی وپنج الی چهل سال است که من به لطف وعنایت باریتعالی به نعمت قلم متنعم واز همان ابتدا سعی وهمتم دراین نعمت طلب رضای خدا بوده وآنچه را به نظرخود خدمت به خلق درعبارت خالق میدانستم انجام داده ام به حدی که تاکنون نزدیک به سی جلد از آثار من به شرحی که دراین گفتار خواهد آمد تدوین وانتشار یافته، علاوه بر آنچه که درروزنامه ها ومجلات کشور بصورت مقاله وچکامه چاپ ومنتشر شده است، زیرا ازسالهای ۱۳۱۹ و ۲۰ که مرا درشهر قم مقام واستقرار شد، شهریور ۲۰، وجنگ جهانی دوم مقتضیاتی را ایجاب میکرد که من ضمن اینکه بصورت دبیر وآموزگار به تربیت وتعلیم ابناء وطن بپردازم، خدمتی درجهتی دیگر بیاغازم وبا دشمنان دین وکشور جبهه ای صریح در پیش گیرم، لذا به خواهش پاره ای ازمتصدیان جرائد دینی وسیاسی که آنان را دارای هدفی صحیح تشخیص میدادم به همکاری با ایشان روی عقیده قلبی وشخصی بنوشتن مقالاتی درپیرامون مطالب و حقائق پرداختم. درخلال این احوال مقالاتی ازمن درروزنامه های مرکز و شهرستانها منتشر میگشت وتقدیر وتنفیدخوانندگان را بدنبال داشت و چون بیشتر آنها درپیرامون مسائل ومطالب دینی بودکه بامقتضیات

روزمنا سبت دا شت وآن روزها حزب توده وفریب خوردگان مرام کمونیستی بزرگترین مخا لفت آن مقا لات بودند ،نا چا رپرسش ها وپا سخها به میان میآ مد ،ا ما توده غفلت زده ورهبران تخدیرشده چندان توجهی به خطرهای منتظره ندا شتندوا سلام حقیقی چنا نکه با یدنه دیده ونه شنیده شده بود ، لذا محتوای آن مقا لات درگوش اکثریت نا دان سنگین وگران می آمدومارا با پا ره ای ا زمقتدران صا حب نفوذ بمیدان میکشیدومعلوم بودکه پیروزی نصیب صا حب زروزوراست وبروی همین پیشآ مدها با رها ا زکسا نیکه انتظا رمسا عدت دا شتیم موردشما تت شدیم .خا طره فرا موش نشدنی است که زما نی که کتا ب ا رمغان آ سمان چا پ شدا زترس مخا لفت وضدیت بزرگترین قدرت آن روز ما مصمم بودیم که تن بمها جرت وغربت دهیم که لطف عظیم خدای حکیم ا زآن گیرودا رنجا تمان بخشید .

همینکه کتا ب حکومت درا سلام ما درسال۱۳۴۴ درمعرض ا نتشا رقرا ر گرفت ما ا زترس بزرگترین جبا رروزگا رخود (شا ه)فقط بعنا یت وکرم پروردگا رمتکی بودیم ،ا ما پس ا زگذشت شش سال ا زنشرآن نا گهان دستگاه سا واکی ازا نتشارآن کتا ب که قطع رگ وریشهٔ خبیثه شا هنشا هی موروثی را نوید میدا دخبردا رگشت موءلف را موردخوف وآ زا رقرا ردا د ،وهنگامی که کتا ب زکاةوخمس ورا ه نجا ت حلیه طبع میپوشیدبه نویسنده آن وعید پوشیدن کفن میدا د !ما درهمان حین نگا رش ا ین کتب ورسائل میدانستیم که درجا معه خودچه سرنوشتی دا ریم وروی همین نظردرا ولین ا ثرخود پیش بینی کرده وگفتیم که ما که درا ین جها دبزرگ قدم نها ده ا یم انتظار همه گونه آ زا روا ضرا ررا ا زتودهٔ خرافی ومقدسان نهروان دا ریم ، چه میدا نیم که جا معه ما به چه بیما ری مزمنی گرفتا را ست وبنا برا ین ضرب وقتل وترورونا فورما غیرمنتظره نبوده وهم اکنون هم درا ین را ه به برا ی ...ودرا نتظا ریم ،زیرا درا ین را ه جزا ین ا نتظا را شتبا ه ا ست .

ما ممکن بودا زآ ثا رنفرت دشمنان وا ظها رضجرت دوستان وکسا دی با زا رمتا ع وعزلت وهجرت یا ران وا تبا ع خودبه خویش آ مده ا زا دامهٔ این را ه که برای ما درعوض قرب وجا ه کرب وچا ه آ ما ده میکننددست بردا شته ، بلکه خودرا دیوا نه پندا ریم ،ا ما علاوه برکشش فطرت وجذب طبیعت و

وجوشش وجدان وکوشش ایمان، بزرگان ودانشمندانی که ما آنان را درعصر ومحیط خودعقلاء عصر وبلغاء مصر میدانیم ما را بدین آثار وگفتار تشویق وتهییج میکردند شخصیت های بزرگی چون علامه بزرگوار حضرت آیت الله العظمی خالصی ونابغهٔ آن روزگار آیت الله هبه الدین شهرستانی ، و استاد دانشور جناب آقای مطهری، وگوینده ونویسنده مشهور حضرت آقای دکترعلی شریعتی رحمه الله علیهم واسکنهم الله فی دار القرار مع الابرار الاحبار که از ایشان علاوه بر تقدیر شفاهی تقریظ کتبی داریم واز پاره ای از علمای مشهور زنده که بعض از ایشان امروز کوس مرجعیت میزنند ما راسندهای مرقوم معلوم در دست است که اگر آنها را در آثار خودگراورنمائیم میترسیم بهمان سرنوشتی دچار شوند که نویسندگان فقیه در تقریظ بر کتاب شهید جاوید دچار شدند چنانکه یکی از دوستان دانشمند ما جناب آقای مهندس بازرگان که به یکی دو اثر ما (ارمغان آسمان وحکومت در اسلام) در دو اثر خود (مرز بین دین وسیاست وایدئولوژی وبعثت) اشارتی کرده اند واز آنها به تقدیر وحرمت نام برده اند خود میفرمودند که از طرف پاره ای مخالفین مورد مذمت قرار گرفته اند ،لذا ما نیز از این کار خودداری کرده بلکه از چنین تشبثات بیزاریم وخدای متعال شاهد است که برای صدور همین تقدیرهای شفاهی وکتبی نیز کمترین تحریک واشاره ای از جانب ما نشده است ،بلکه خود این آقایان به تحریک وجدان واحساس احسان و فرمان ایمان بدان پرداخته اند وباید آشکارا بگوئیم که اقبال واغراض اشخاص ،بلکه تمام جهانیان دیگر برای ما هیچ اثری نخواهد داشت،زیرا ما آنچه گفته ونوشته ایم چیزهائی است که شعور ووجدان ما در عالیترین احساس وادراک خود بدان دست یافته است بنا بر این اقبال واعراض مردم در ما هیچ اثری ندارد ،اما مخالفین ما باید بگویند :مگر ما چه گفته ونوشته ایم که باید تا حد قتل فجیع ترور شده وواقع شویم ؟کدام گفته ونوشته ویا عمل ما کوچکترین انحرافی از کتاب وسنت دارد؟ ما هرچه گفته ونوشته ایم مطالبی است که از متن قرآن مجید وسنت روشن رسول خدا به تبعیت واقتدا به اهلبیت آنحضرت بدست آمده است شما اگر با حجت روشن ودلیل متقن یک موردی از گفته ها ونوشته ها واعمال ما را مخالف

آنچه ادعا میکنیدیا فتیدآنوقت حق داریدبمخالفت ما برخیزید ، اما این مخالفت راهش آنست که با گفته ها ونوشته های مستند ومدلل که شرع وعقل آنرا بپسندد اقدام کنید ،نه با این عمل ناجوانمردانه که نیمه شب درتاریکی ودرحال خواب درخانواده ای که زن وبچه به آرامی خفته اند با آسلحه کلت حمله کنیدوضربهٔ ناگهانی به خفته وارد آورده فرارنمائید این رویه درهیچ مرام ورژیم وطریقه مقبول ومعقول نیست چه رسد به طریقه روشن عالی انسانی اسلام .

شما وراهنمایان شما مردمی بسیار احمقیدکه تصورمیکنیدباترور اشخاص میتوانیدبه هدف خودکه مسلما" خاموش کردن،ویا انتقام گرفتن ازخصم است نائل شوید ،غافل ازاینکه ازاین راه بعکس مقصود خود بر میخورید .اینگونه اعمال احمقانه نتیجه ای کاملا" معکوس دارد .شما و راهنمایان شما باید بدانندکه این رفتار جاهلانه نسبت بخصم هرچندبه باطل باشدیا بحق اثری بسی جدی ترازباقی ماندن خصم دارد .مگر در این مملکت احمدکسروی راکه ادعای باطلی درپناه پاره ای ازسخنان نسبتا" صحیح داشت ومرحوم دکترشریعتی و مرحوم مطهری راکه هردوتا بحق بودندندیدیدکه با قتل آنها آثارشان بیشتر وطرفداران شان جدی ترشدندوپاره ای ازتألیفات که شاید اگرزنده بودندهرگزچاپ نمیشدهرکدام زمینه چاپهای مکررواحترامشان درنزد مردم درحالی یک برهزار یافت .پس اگرواقعا" مطلبی وسخن حقی دارید درمقابل قلم با قلم بمیدان بیائید ،نه با ترور تفنگ،آن هم مخفیانه وشبانه که کارپاره ای ازراهزنان ترسووپست خالی ازشرف ووجدان و بری ازعقل وایمان است ویقینا" باقلم به چنین کاری توفیق نخواهد یافت ،زیرا بحمدالله تعالی تمام گفته ها ونوشته های مادرزمینه دین مستندبکتاب خدا وتمسک به سنت رسول الله ازطریق اهلبیت طاهر و مطهراوست والحمدلله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهدی لولا ان هدانا الله .وبالاخره شما وهرچه میخواهید بکنید ،زیرا ما هرچه خواستهٔ وجدان وایمان ما بوددرحدقدرت انجام داده ایم وازمرگ وشهادت دراین راه نه تنها هیچ ترسی نداریم ،بلکه عمری درآرزوی آن نشسته ایم ،واین

بیت مولوی را ما به اینصورت آورده زبانحال خودکرده ایم :

اُقتُلونی اُقتلونی یا طُغاةٌ　　إنَّ فی قَتلی حَیاتًا فی حیاةٌ

وبالله توکلت والیه انیب والیه المصیروصلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

اینک باید دیدکه کتب ومقالات وآثار ورسالات من چه بوده اند و چه آورده اندکه گروهی را آنچنان بخشم وکین آورده که مرتکب اعمالی چنین میشوند. ازمقالاتی که من درجرائددینی وغیرآن مینوشتم امروز اثری نیست، زیرا بیش ازبیست سال است که من درهیچ روزنامه و مجله ای چیز نمینویسم، پس اگربگوئیم انگیزه این جنایت بعلت آن مقالات بیست سال گذشته است درست نیست وباید علت آنرا درآثار موجود جستجو کرد. اینک فهرست آن آثار :

۱ـ اولین اثرمطبوعه از من که به کثرت انتشار یافت ترجمهٔ مقداری ازکتاب کُحْلُ البصرفی سیرهٔ خَیرِالبشرمرحوم محدث عالیقدر حاجی شیخ عباس قمی است که حاوی اخلاق وکردار پیغمبربزرگوار اسلام است. ازمختصات وامتیازات این ترجمه آنست که تمام اشعارعربی آن به اشعارفارسی هربیتی به بَیتی ترجمه شده است که درنظرارباب ادب ازاهمیتی خاص برخورداروآنرا به اشتیاق طالبند. ترجمهٔ این کتاب درسالهای ۲۴ و ۲۵ انجام شد. گمان نمیرودهیچ انسانی چه رسدبه اینکه مسلمان باشدازترجمه این کتاب آنچنان بخشم آیدکه قصدقتل مترجم آن به آن کیفیت فجیع نماید.

۲ـ دومین ترجمه ازمن کتاب گرانقدرالمعارف المحمدیه مرحوم علامه خالصی درتوحید، وردّشبهات مادیین وطبیعیین است که بعقیدهٔ دانشمندان آن روزبهترین تألیف دراین فن شریف بود. این کتاب که بنفقهٔ مدیرروزنامه استوارچاپ شدبااینکه غلطهای چاپی بسیارداشت معذلک امروزکمیاب است. این کتاب اگرموجب خشم وکین شود، فقط درفرقهٔ مادیون وبیدینی است که برمترجم آن شبانه کمین کنند!

۳ و ۴ و ۵ـ ترجمه های جلداول و دوم وسوم کتاب احیاء الشریعه فی مذهب الشیعه علامه خالصی است که حاوی حکمت احکام آئین اسلام است.

طبق آخرین دریافت علوم حسی وطبیعی، وسنگ محکمی است به دهان یاوه سرایان ملحد و مخالفان شریعت اسلام که از آنها هنوز نسخه هائی باقی است بنام آئین جاویدان وگمان نمیرود در این شرّوان ضلالت کسی باشد که فهم مطالب آنرا کند، آنگه به مهر وقهر **درصدد ترجم آن باشد**

۶ ـ ترجمه کتاب الجمعه در وجوب نماز جمعه است بنام ارمغان الهی که مشکل است باورکردن آنکه این کتاب سبب تباهی این پیشقدمان گمراهی باشد.

۷ ـ ترجمه جزوه فلسفه قیام حسینی است که جز یزیدیان را از آن ناراضی نمی گرداند.

۸ ـ ترجمه وصیتنامه علامه خالصی است بنام آیا اینان مسلمانند، که قطعاً" موجب ناراضی مسلمان نمایان میشود، اما گناه آن بگردن چه کسی است؟ **وطهرصورت مارا درآن گناهی نیست!**

۹ ـ ترجمه کتاب الاسلام فی سبیل السعاده والسلام است که یک دوره فقه دینی، وخودیک رساله عملی است که اصول وفروع اسلامی را با حکمت احکام آن شامل است وجز دشمنان اسلام را ناراحت نمیکند.

۱۰ ـ ایران در آتش نادانی ترجمهٔ (شر رفتنه الجهل فی ایران) که راجع به خرافات شایعه در مشاهد ومدارس اسلامی چون نجف وقم ومشهد و سایر بقاع است که مقداری از آن در ترجمهٔ وصیت نامه علامه خالصی آمد و بقیه بعلت وجود موانع چاپ نشده است.

۱۱ ـ ترجمهٔ کتاب (مطابقة الاختراعات العصریة فی ما اخبر به سند البریه، تألیف ابی الفیض احمد بن محمد بن الصدیق العماری الحسنی که حاوی اخباری است که از پیغمبر بزرگوار درخصوص اختراعات وحوادث روزگار تألیف شده است وخود از بزرگترین معجزات رسول مختار است که اکثر پیشآمدهای عالم را در چهارده قرن قبل پیشگوئی فرموده است.

اینها آثاری است که بقلم اینجانب ترجمه شده است که مورد ایراد هیچ مسلمان عاقل نیست، بلکه موجب نشاط وسرور وافتخار وغرور است.

اما تألیفات وتصنیفات من:

۱ ـ اولین تصنیف چنانکه قبلا" هم اشاره شد پاسخی بودکه درسال

۱۳۲۲ به اسرار هزار ساله حکمی دادم و مورد تشویق مرجع وقت مرحوم آیت الله فیض قمی قرار گرفتم و تحت دقت و نظر آیت الله گلپایگانی و آقای میلانی منتشر شد و جز چند نسخه از آن ماشین نشد و اکنون در دسترس نیست. مطالب آن هیچ مسلمانی را مکروه نبود، بلکه در آن روز بهترین وسیله برای پاسخگوئی به مخالفین روحانیت بود.

۲ــ کتاب ارمغان آسمان در بیان عوامل و علل ارتقاء و انحطاط مسلمانان است که در آن شرح ترک احکام و سُنن مُسلّمهٔ اسلام است که اِعمال آن موجب ترقی و اعتلاء مسلمین و ترک آن باعث ذلت امت و استیلا دشمنان دین است و اشاره به پاره ای از خرافات شایعه میباشد. این کتاب نیز در همان بدو انتشار جالب توجهٔ افکار و انظار بیدار انِ روزگار از علمای ابرار چون آیت الله خالصی، و شهید مطهری و معلم شهید دکتر شریعتی گردید که علاوه بر تقدیرات شفاهی، تقریظات کتبی ایشان رحمةٌ الله علیهم موجود است و آن در سال ۱۳۳۹ شمسی منتشر گردید.

۳ــ کتاب حکومت در اسلام که در آن شرح و اثبات وجوب تشکیل حکومت اسلامی طبق مقررات اسلام و خاتمه دادن به سلطنت حکاً م جور است و بهمین جهت مورد بغض و عناد دولت طاغوتی گردید و مدتها موءلف در زیر نظر و بدبینی ساواک بوده و موجب گرفتاریهای بسیاری شد که همگان بیش و کم از آن واقفند. این کتاب نیز آنچنان مورد علاقه علاقمندان به حقایق دین شد که یکی از حجج و آیاتی که اکنون در ردیف صدر نشینان حکومت اسلامی است آنرا چون درسی مغتنم و گرانبها بشاگردان و مریدان خود القاء و ابلاغ مینمود، و در سال ۱۳۴۴ منتشر شد.

۴ــ کتاب حج یا کنگرهٔ عظیم اسلامی که در آن شرح عظمت و فوایدو منافع حج اسلامی و کیفیت انجام آن بنحویکه در صدر اسلام بوده داده شد و رفع اشکالات و ایراداتی که مخالفان بدان آورده اندگردیدو آن درهمان سالهای ۳۹ و ۱۳۴۰ منتشر شد.

۵ــ کتاب حقایق عریان در اقتصاد قرآن که بنام بحثی در بیان مسائل اقتصادی اسلام چاپهای مکرر یافت، لکن بعلت مبغوض بودن موءلف آن بعلت تألیف حکومت در اسلام که نامش در لیست سیاه ساواک در

ردیف دشمنان حکومت طاغوتی بود. این کتاب که در موضوع زکاة اسلامی است چنانکه کتاب وسنت بیان میکند، نه آنکه شهرت نقص وفساد ش گواهی می دهد به اسم دیگران علی هربد و احمدنوا ندیش در سالهای ۱۳۵۴ وبعد چاپ و منتشر شد. ممکن است این کتاب در میان انحصاریون که شریعت اسلامی را که شریعهٔ اثنا م است ارث منحصر پدر خویش دانند، از آن ناراضی باشند، اما معلوم نیست که تا سرحد کشتار موءلف آن حاضر گردند! بویژه آنکه اجازهٔ کتاب بعلت مبغوض بودن موءلفش بنا مکسانی صادر شد که حتی یک سطر آنرا بنحو صحیح نمیتوانند بخوانند، لذا شناختن موءلف حقیقی آن خیلی دشوار است و بنا براین بعید است که او را تحقیقاً به آسانی یافت و هدف گلولهٔ کلت ساخت!

۶ ـ کتاب خمس که در آن شرح مسئله خمس در باج مکاسب بطریقی که معمول است به تحقیق پرداخته و بطلان آنچه مشهور است آشکار ساخته است و البته توضیح مطلبی چنین موجب خشم وکین عدهٔ بسیاری میشود که دکانهائی از دین ساخته اند و به احتمال قوی همین تألیف انگیزهٔ این تألیف است.

۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ ـ پاسخهائی که بعلمای طرفدار خمس کذائی در پنج جزوه در جواب پنج کتاب که از ایشان بعنوان ردنوشته شده داده شده است و شاید کسانیکه از پاسخ علمی مقنع درمانده اند اسباب جهالت در سران رذالت رانده اند؟! هرچند بعید مینماید

۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ ـ کتابی است بنام راه نجات از شرّ غلاه که در پنج قسمت تألیف شده که قسمت اول آن در اثبات این حقیقت است که هیچکس را بر علم غیب راهی نیست جز آنچه علام الغیوب بوسیله وحی بر پیغمبران نازل کرده است و آنان نیز به پیروان خود گفته اند. این قسمت در سال ۱۳۵۲ منتشر گشته و قسمت دوم آن در بحث ولایت است که در آن مسئلهٔ ولایت که آنرا غالیان تا حد شرک جلی و بالاتر برده اند مورد تحقیق قرار گرفته و ولایتی را که قرآن بدان امر میکند توضیح کافی رفته است. و قسمت سوم در بحث شفاعت، قسمت چهارم در بحث زیارت و قسمت پنجم در معرفی غالیان که ظاهراً" بوسیلهٔ شخصی یا اشخاصی این قسمتها در تحت

چاپ یا درمعرض انتشار با شد .

دربحث ولایت بیان این مطلب است که مراد از ولایت یا تولّی و تبرّی که نه از فروع ،بلکه از اصول اسلامی است آنست که مؤمنان دوستان یکدیگربوده واز دشمنان تبرّی جویند ،نه ولایت تشریعی وتکوینی که غالیان برای پاره ای از بندگان خدا قائلندو آنان را جانشین خداد رزمین وآسمان میدانند .وبحث شفاعت درنفی شفاعت مشهوره ای است که به اغوای شیاطین برای گستاخی وجرأت مجرمین شهرت یافته و اثبات شفاعتی است که به سبب حسن رفتار وعمل شخص مسلمان در دنیا خود را مستحق استغفار فرشتگان واولیاء ومؤمنین گرداندتا آن استغفار که به اذن خدا به شفیعان داده شده تجسم یافته درآخرت موجب تخفیف سیئات و رفع درجات مستحقین آن گردد ،نه این شفاعت بی بام ودری که دشمنان دین تبلیغ کرده اند .وبحث زیارت که اینگونه درغایت شهرت وفضیلت است هرگز در دین صحیح اسلام درردیف اعمال مأموربه شرع نبوده ،بلکه امر مجازی است منظورعبرت وتذکرموت وآخرت .وبحث معرفی غالیان در شناختن بزرگترین دشمنان اسلام وایمان است که ائمه اسلام مسلمانان را از آنان برحذرداشته اند ،اما چون این قسمتها هنوز انتشار نیافته نمیتوان آن را موجب قتل نویسنده آن شمرد .

۱۷ ـ کتاب شاهراه اتحاد ،درشرح مهمترین وسیله اختلاف بین مسلمانان است که بعلت جهل جاهلان وتحریک وتشویق مخالفان اسلام در مسئله خلافت پدید آمده وبیش از هزاروسیصدسال موجب اختلاف ونفاق وشقاق مسلمانان گردیده است واگر انصاف ووجدان حاکم شودبه آسانی میتوان بدان توفیق یافت ریشه اختلاف وافتراق را برانداخت .

۱۸ ـ کتاب سنت رسول ازعترت رسول که درآنها ت این حقیقت است که اگرفردیا جمیع مسلمانان درصددنجات خوددردنیا وآخرت باشند ، چاره ای ندارد جزاینکه احکام اسلام را از عترت پیغمبرکه ائمه اثنی عشر هستند بگیرد وگرنه مذاهب دیگرهیچکدام خالی ازخطرنیستند .

۱۹ ـ کتاب حاضراست که درشرح وظائف حکومت اسلامی است که طبق فرمان روشن قرآن وسنت پیغمبرآخرالزمان باید جامعه وحکومت اسلامی

به انجام آن بپردازد تا موجب سعادت دنیا و آخرت مسلمین شود. اینهاست آنچه ما را در جامعه ما ن به چنین حالت درآورده است .

ما نصیحت بجای خود کردیم　　روزگاری بدان بسر بردیم
گر نیاید بگوش رغبت کس　　بر رسولان پیام باشد و بس

حیدرعلی قلمداران

۱۳۵۸/۱۱/۲

در پایان، این بیان را لازم میداند که چون بدخواهان ما ممکن است از فریب خوردگان کسانی باشند
که دین را دکان خود کرده اند و پاره‌ای از آثار ما به مذاق آنان تلخ آمده باشد فلذا حاضرند تا
ریختن خون ما در قصد جان ما باشند و بدین منظور تهمت هائی را مرتکب شوند که عوام را تا ضرب و قتل ما آماده نمایند
چنانکه می بینیم با آنکه تمام تألیفات ما در تقویت و تعریف دین راستین اسلام بتبعیت از رسول (ص) و آل او علیهم السلام است
معهذا ما را گاهی سنی و زمانی وهابی قلمداد کرده اند! و با اینکه در اصول اسلام جز پیروی عقل و قرآن و در فروع
جز مذهب جعفری و امامان این خاندان را جایز ندانسته بلکه حرام میدانیم و رساله (استسوال از حضرت رسول (ص)) و سایر
آثار ما بهترین گواه براین مدعاست باز هم میشنویم که ما را به حنفی یا حنبلی بودن و امثال آن متهم میکنند
و با این تهمتهای ناجوانمردانه بلکه میدانیم که بدبختانه چون افراد گروه فرقان را به کشتن بیگناهان وا میدارند!
ناچاریم که اعلان و اخطار کنیم که ما مسلمانیم که به یگانگی خدا و به تمام انبیا و اولیا و عقلا معترف و قرآن
و نهج البلاغه و خبر ائمه اطهار را راهنمائی میکنند و عقل و وجدان گواهی میدهد و براهین جمع پیغمبران که قرآن
رسالت آنان را تصدیق مینماید و به آنچه محمد رسول الله (ص) و آل او از جانب خدا بیان داشته اند و به بعث یوم النشور
ایمان داشته و در انگیزه این ایمان به آنچه در قدرت ما بوده عمل کرده و میکنیم پس اگر کسانی که را علیه ما
تهییج کرده اند بدانند که انگیزه آنان جز هوای نفس و تبعیت شیطان نیست ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا
و اگر با این بیان باز هم اعتقادات ما را انکار و غیبت و تهمت و ضرب و قتل را بر ما رسانیدند ما آن را تحمل میکنیم
و هر گونه مصیبت و مشقت را در این راه استقبال کرده و شهادت را در انتظاریم و در فردای محشر در پیشگاه خدای داور
همه مراتب و گواهی را بر بدخواهان خود حجت میگیریم و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا. و السلام علیکم

فهرست مطالب کتاب

مقدمه کتاب تا حرف (ن) بحروف ابجد ۱۶ صفحه و مطالب کتاب ۱۸۴ صفحه جمعاً ۲۰۰ صفحه است